

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

کشف الغمة

فی معرفة الائمة

جلد اول:

زندگانی حضرت محمد

و حضرت زهرا

مؤلف: محدث اربلی

مترجم: علی بن حسین زواره ای

فهرست مطالب

۴	مقدمه
بخش اول زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله	
۵	مقدمه
۷	دلایل و شیوه تألیف کتاب
۱۲	ذکر اسماء خیر البشر صلی الله علیه و آله
۱۶	ذکر ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
۱۷	ذکر نسب آن حضرت (صلی الله علیه و آله)
۱۸	ذکر مدت حیات آن حضرت
۲۳	ذکر آیات و معجزات و خرق عادات آن حضرت
۲۷	آیات و معجزات آن حضرت که بعد از بعثت بظهور آمده
۳۴	فصل جایگاه افراد بنی هاشم
۵۴	متن عربی کتاب در بخش زندگانی حضرت محمد

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

بخش دوم زندگانی حضرت زهرا سلام الله عليها

۹۹	تاریخ ولادت و شهادت حضرت زهرا
۱۰۰	فضایل و مناقب حضرت زهرا
۱۱۳	در ذکر فدک و خطبه فاطمه زهرا عليها السلام
۱۲۲	فرمایش آن حضرت با زنان مهاجرین و انصار
۱۲۳	باز گرداندن فدک به فرزندان پیامبر صلی الله علیه
۱۲۴	گفتگوی آن حضرت با پیامبر هنگام مرگ
۱۲۶	ذکر حال فاطمه زهرا بعد از رسول الله (ص)
۱۲۷	یادکرد بیماری و وصیت و وفات آن حضرت
۱۳۱	گفتار علی علیه السلام هنگام دفن آن حضرت
۱۳۲	ذکر خدیجه بنت خویلد مادر فاطمه زهرا صلوات الله علیهما
۱۳۶	یادکرد وفات خدیجه سلام الله عليها
۱۳۸	متن عربی کتاب در بخش زندگی حضرت زهرا

توضیح ضروری: مرحوم فخر الدین عیسی بن أبی الفتح اربلی از علمای بزرگ قرن هفتم صاحب صدها کتاب ارزشمند است، کتاب کشف الغمه فی معرفه الأئمه ایشان از معتبرترین کتب موجود در شرح زندگی چهارده معصوم است. که در ۳ جلد نگاشته شده است اما علی بن حسن زواری به هنگام ترجمه توشیحاتی نیز بر حاشیه آن افزوده است و موارد تکراری را حذف نموده است به همین دلیل ترجمه آن در چهار جلد به این شرح به چاپ رسیده است، جلد اول: زندگی حضرت محمد و حضرت زهرا، جلد دوم: زندگی حضرت علی، جلد سوم: امام دوم تا امام ششم و جلد چهارم: زندگی امام هفتم تا حضرت مهدی (عج). در درجه اعتبار این کتاب همین بس که جزء کتب دسته اول تاریخی است (قرن دوم تا هفتم هجری قمری) و در کنار کتب دیگر این قرون، علامه مجلسی، شیخ عباس قمی و بسیاری دیگر از بزرگان در کتابهای خود از این کتاب بهره های فراوانی برده اند. ما این کتاب را بصورت تفکیکی ابتدا ترجمه و سپس متن عربی کتاب در هر بخش آورده خواهد شد

بخش اول زندگانی حضرت محمد (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد بلا حد و احصار و سپاس بلا عد و انتها، معبودی را رواست که اساس قوایم قوام دین و بنای دعایم نهج مستقیم را و سایط سید انبیا و ائمه هدی استوار ساخت و بمقتضای کریمه قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربى لوی ولای اهل البیت را بر مفارق اهل ایمان از ثری تا ثریا بر افراخت، و آیت وافی هدایت إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً در شان رفیع نشان ایشان منزل گردانید، و بفحواى: مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح هر که را سعادت ازلی یاور گشته بسفینه ناجیه ایشان درآمد او را از تلاطم طوفان شقاوت مخالفت محفوظ داشته بساحل نجات رسانید.

و صلوات صلوات نامیات و تحف تحیات زاکیات بر اشرف موجودات و خلاصه کاینات بدر منیر نبوت، صدر سریر رسالت، شاه بارگاه اصطفی محمد مصطفی (ص) و بر آل و عترت او که هر یک مظهر انوار و کاشف غمه اسرارند خصوصاً علی امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین و صفوة الهاشمی آخی الرسول و زوج البتول و سیف الله المسلول غالب کل غالب ابی الحسنین و نور الخافقین علی بن ابی طالب، اللهم صل و سلم علیه.

اما بعد بر ارباب ألباب مخفی نیست که غرض از خلقت عالم و آدم وجود با جود سید بشر و ائمه اثنی عشر است، صلوات الله علیهم از آنست که اکمل اهل عالم و أفضل نوع بنی آدم اند، و حق سبحانه و تعالی در کتب آسمانی دوستی و ولای ایشان را بر هر فردی از افراد انسانی واجب گردانیده، و تبری از دشمنان ایشان را بر هر مکلف متحتم ساخته وصیت این خبر معتبر، بگوش هوش هر بشر رسانیده، پس بر همه کس واجب و لازم است که در تحقیق احوال و آثار و تفتیش مناقب و اخبار ایشان نهایت سعی و کمال اجتهاد بتقدیم رسانند، و قدم ثبوت و رسوخ در منهج راست و مسلک درست نهند تا از لمعان انوار ایشان مستفیض کشته از ظلمات شبهات باطله برهند، و از درکات اهل شقاوت و نفاق خلاصی یافته بدرجات عالیات ارباب سعادت و وفاق برسند.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و این توفیق جماعتی است که دیده دل ایشان بکحل الجواهر خاندان بینا گشته، و زبان ایشان بمدایح و مناقب آن دودمان گویا شده، مثل حضرة من خصه الله بالفضائل و الكمالات الجلیه، و آیده بالحقایق و الدقائق الخفیه، مروج الدین المبین، و مفرج الکروب من قلوب أهل یقین، بیان الفصیح المتین، موضح المعضلات، و مظهر المشکلات المستریح الی جوار رحمة الله الملك العلی «أبی الحسن علی بن السعید فخر الدین عیسی بن أبی الفتح الاربلی» تغمده الله برحمته و رضوانه و أسکنه أعلى غرفات دار خلده و جنانه، که مؤلف کتاب شریف، و مصنف خطاب منیف است که تسمیه یافته بکشف الغمة فی معرفة الائمة علیهم السلام و التحیة که در آن زبان در افشان بمدایح و مناقب و حالات غریبه و کیفیات عجیبه أهل البیت علیهم السلام گشوده و در مضمار فصاحت کوی بلاغت از اهل آن زمان ربوده بر وجهی که ارواح طیبه ایشان از آن شادان است، و خانه دل مؤمنان از آن آبادان، جزاه الله خیرا.

اما ترتیب آن بلغات فصیحه عربیه فرموده، و مطالعه آن بر فارسی زبانان مشکل نموده بنا بر این بنده داعی «علی بن حسن الزواری» غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه، اگر چه استیهال این امر جلیل القدر نداشت، لیکن بقدر وسع و طاقت متصدی ترجمه این کتاب شد بر وجه اختصار بحذف بعضی از تکرار، تا بر مایده فایده آن هر طالب محفوظ تواند شد، و شروع درین امر نمود بعون ملک معبود، و این کتاب را بر نهج اصل ترتیب داد، و «ترجمة المناقب» نام نهاد و الله یهدی الی سبیل الرشاد، و هر خلل و زللی که در صورت سهو در او وقوع یافته باشد حواله بطبع سلیم و ذهن مستقیم است که بقلم اخلاص اصلاح نمایند، و الله ولی التوفیق و هو خیر رفیق

تمهید مقدمات که باعث است بر تألیف کتاب

(۱) بدان که مصنف کتاب کشف الغمه علی بن عیسی رحمه الله تعالی بعد از حمد الهی و صلاة بر حضرت رسالت پناهی و آل هدایت انتباهی میفرماید که:

چون حق سبحانه و تعالی طریق مستقیم و منهج قویم باین بنده کرامت فرمود، و دیده دل من بدوستی آل نبی صلی الله علیهم بینا گشت، دیدم که طرق متفرقه در میان مردم افتاده و شعب مختلفه در میان ایشان پیدا شده، تلقی نمودم بشکر نعمت الهی در جمیع اوقات، و حمد متصل او در

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

همه آنات که فرا گرفته‌ام طریق جماعتی را که راه نمایان مسلك شریعت، و پیشوایان منهج ملت‌اند، و مذهب ایشان سلمی است که اهل اسلام از برای نیل مطالب بر آن عروج نمایند، و حب ایشان از جهت داء قلوب هر قوم بدان علاج فرمایند، و تصریح نمودم بموالات ایشان وقتی که اهل خلاف در اخفای آن میکوشیدند، و پرده مخالفت بر آن می‌پوشیدند.

چه ایشان صلی الله علیهم وسیله نجات و ذخیره باقیه روز معادند، سلامتی من از آفات بحذاقت ایشان است، و هدایت من از ضلالت بدلاوت ایشان، آنها یکی از دو سبب‌اند که چنگ زدن بذلیل عباى ایشان موجب فلاح است، و تمسک جستن بحبل ولای ایشان مصباح نور صباح، محبت ایشان عصمت است در اولی و عقبی، و مودت ایشان واجب است بدلیل قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.

(۱) پس هر که فرمان برد ایشان را فرمان الهی را گردن نهاده، و هر که نافرمانی کرد ایشان را بوادی عناد و محاربه حق افتاده، و نفس خود را در معرض عقاب و عذاب رب الارباب درآورده، ایشان کوهها علوم‌اند در رسوخ، و نهایت رفعت فخارند در شموخ، غرور شرف و بزرگی از ایشان نمایان است، و نور انتساب سید انبیا و سند اصفیا از ناصیه ایشان تابان، و هر گاه در مقام مفاخرت درآیند از جمیع خلق بر سر آیند و در وقت جود و سخا بخیل میگردانند باران ریزان را و خجل میسازند دریای بی پایان را، و در محل شجاعت و نجدت در روز مصاف از ضرب دمام در دست ایشان می‌شکند نوک سنان و شمشیر بران، و هر گاه تکلم میکنند تنطق ایشان بر وجه صواب است، و اتیان حکم ایشان بطریق حکمت و فصل خطاب، و در آمدن بیوت از ابواب، و تطبیق میفرمایند تفصیل أسئله را در ابتدا بجواب، بحد مدایح ایشان نمیتوان رسید، و مرغ فکر در هوای مناقب ایشان نمیتواند پرید، و چگونه پیرامون صفات و قدر قومی توان گشت که ثنا خوان ایشان قرآن باشد، و مدح‌گوی ایشان حضرت رحمان، ایشان برگزیدگان اله‌اند در میان عباد، و صفوة اویند از حاضر و باد، و بدوستی ایشان قبول کرده می‌شود اعمال، و با صلاح آورده میگردد احوال ایشان جماعتی‌اند که هر که بخلوص نیت و صفای طویت دوستی ایشان را اختیار کرد حق سبحانه و تعالی او را که بسبب اقوی تمسک جسته در آن سرای بختیار کرد، ایشان سرآمد عالمیانند از روی مآثر و محاسن

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و آیات عالی درجات ایشان چون روز ظاهر، بوجود با جود ایشان مردمان طریق هدایت شناسند پس راه راست یابند، و در وادی گمراهی سرگردانست مبعض ایشان و در فضای نور افزای شادانست محب ایشان، موالات ایشان فرض است، و حب ایشان هدی، و طاعت ایشان قربت است، و دوستی ایشان تقوی (۱) و نفس من دایم الاوقات گفت و شنید مینمود با من که جمع کنم و ترتیب دهم مختصری را ذکر نمایم در او لمعه از اخبار نعوت جلال ایشان، و شمه از آثار کمال و صفات ایشان، و عوایق بی انجام مانع میبود ازین مراد و مرام و عوادی ایام راه نمی نمود باین غرض علی الدوام. و دهر بتأخیر می انداخت این امر را مثل تأخیر غریم و حوادث روزگار نمی خفت بی خوف و بیم تا نسیم توفیق وزیدن گرفت، و صبح تقدیر دمیدن پذیرفت، بالهام الهی این را از قوت بفعل آوردم، و در اجمال و تفصیل آن فکر خود را کار فرمودم، و امر خود را بر ختم امور متفرقه جمع نمودم، و درخواستم از حق تعالی که محکم سازد پشت و ازر مرا، و فرود آرد و بریزاند گناه و زر مرا، و منشرح گرداند و گنجایش دهد از برای اتمام آن صدر مرا، پس باجابت مقرون ساخت دعای مرا و در حیز قبول آورد، و سبک گردانید از من گرانی اهتمام را و سهل و آسان کرد بر من آن مرام را.

پس اقدام بقیام آن نمود عزیزت من بعد از قعود، و بحرکت آمد همت من بعد از رکود و گفتم مر نفس خود را که این زمان استحکام این امر است تا محکم گردد، و هنگام آماده ساختن آنست از جهت فایده تا آماده شود، و وقت غریم مماطل است و ابراز حق از باطل، و اوان اهتمام است و شروع، و ملازمت نهج مشروع و اثبات مسند و مرفوع، و ذکر اصول و فروع، و ختم أطراف منقول و مسموع، و تحلیه اسماع بجواهر مناقب فایقه، و اظهار حق در صورت معجبه رایقه.

(۱) و التزام نمودم در غالب نقل از کتب جمهور، زیرا که آن ادعی است بتلقی قبول و موافق رای جمیع هر گاه که رجوع کنند باصول، و از جهت آنکه حجت است وقتی که خصم برخیزد بتشیید آن، و فضیلت است آنگاه که مخالفت قیام نماید باثبات و تقیید آن، هست آن اقوی از روی ید، و أحسن از روی مراد، و اصفی از روی مورد، و أثبت از روی قواعد و ارکان، و أحکم از روی اساس و بنیان، و أقل از جهت مخالفت دشمنان، و أعلی از روی شان و التزام نماید خصم بتصدیق و حکمت

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

آن و اگر چه بسوزد، و حکم کند بتحقیق و صحت آن و اگر چه بیمار شود، و جریان و سلوک جوید در طریق وفاق و اگر چه نخواهد موافقت نماید، و بدوستی گراید اگر چه قادر باشد بر خلاف، و بدهد انصاف از نفس خود و اگر چه بر کناره بود از انصاف، و از برای آنکه نشر فضیلت احسن است سیما هر گاه که تنبیه کند بر او حسود، و قیام حجت او کند و اگر چه متعدد باشند شهود. و نیکو صورت است آنکه شهادة کنند بنیکو صورتی او ضرات، و فضل آنست که گواهی دهند بفضل او دشمنان از جمیع جهات.

و نقل کرده‌ام از کتب اصحاب خود چیزی را که تعرض نکرده‌اند بآن جمهور ذکر آن را پس بدرستی که أحوال پیغمبر (ص) مسأله اجماع است و من ذکر کرده‌ام شمه از حالات و صفات آن حضرت از جهت تیمن و تبرک که نظر بر دیباچه این کتاب و تزئین فهرست این خطاب ببعضی از احوال او باشد صلی الله علیه و آله.

و اما امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم یافت می‌شود از مناقب و مزایای ایشان در کتب ایشان شاید که کافی باشد نظر بحال جمهور. (۱) و اما باقی ائمه هدی علیهم السلام پس جماعتی از اعیان و علمای ایشان میدانستند نامهای ایشان را اما عالم نبودند بترتیب و توالی آن چه جای آنکه عارف باشند غیر آن را در حسب و نسب ایشان با آنکه حریص بودند بر معرفت نقله اخبار و حمله اشعار و تدوین کتب طویله در آن باب بلکه معرفت أجلاف عرب از آن کسی که بیتی گفته یا مثلی زده بلکه معرفت مغنین و مغنیات و معرفت ابعاد و نسبت اصوات، بلکه معرفت مخانیث و مجانین و قصاص و معلمین و غیر ذلک از اینها که اگر بشمار در آورد منجر باطالت بلا فایده گردد.

و منحرف از جماعتی که جد ایشان سید انبیاست، و پدر ایشان سید اوصیا، و مادر فاطمه زهرا، و جده خدیجة الکبری، و أحوال طیب و طاهر و قاسم، و عم جعفر طیار و قرآن شهادت کرده بطهارت ایشان و تحریض فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله بر مودت ایشان.

و من در زمان خود مشاهده کردم که از قضاة و مدرسان ایشان زیارت موسی بن جعفر (ع) میل مینمودند و چون ما زیارت آن عتبه مشرف می‌شدیم ایشان می‌نشستند در ظاهر سور، و انتظار ما

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

می کشیدند و با ما بازمی گشتند، مع هذا زیارت می کردند قبور فقرا و صوفیه را مایل بودند بصحبت اهل اختلال که نمی دانستند که چه می گویند، و از نجاسات اجتناب نداشتند، چه ایشان بر عقاید ایشان بودند، و در سلک ایشان سلوک می نمودند و هر گاه که نسبت می دادند یکی را از ایشان بمحبت اهل البیت علیهم السلام انکار و اعتذار مینمودند، و هر کتابی را که می دیدند که موشح باخبار و فضایل ایشان میبود آن را بیهوده پنداشته میدریدند

(۱) نعوذ بالله من الاهواء الفاسدة و العقائد المدخولة.

و احتراز نمودم در آنچه ایراد کرده ام از اکثار، و التزام جستم بایجاز و اختصار، و اگر اراده می کردم اطالت را می یافتم طریق آن را وسیع، و مضمار مفاخر و مناقب ایشان بر خود فسیح بآن قیام و اقدام می نمودم، چه مناقب ایشان بیشتر است از قطر مطر، و اکثر است از عدد نجم و شجر، و چگونه متصدی جمع این توان شد و پیرامون احاطه این توان گشت، و شروع چنانچه باید در غمار آن توان نمود، چه این امریست متعسر و کاریست محال و متعذر.

و صحیح نیست در افهام چیزی از هیچ سبیل هر گاه محتاج باشد نهار بدلیل.

و لیکن من اکتفا نمودم بقلیلی از کثیر، و یسیری از غزیر، و قطره از سحاب، و نقطه از عباب، و سزاوار است هر قائل را که تسمیه کند خود را بمختصر، و اگر چه باطالت کوشد، و معترف بعجز و فرومندی شود، و اگر چه قول او ببسط کشد، و حذف کرده ام اسانید را و اکتفا نموده ام بذکر راوی از جهت احتراز از طول کتاب بآن که حدیث می کند فلان از فلان و اگر وارد شد لغتی یا معنی که احتیاج بیان دارد بیان می کنم بأخصر وجهی که ممکن است، چه این کتاب جدل نیست پس ذکر کرده باشم در او نقل خلاف و وفاق را، و متحمل شده ام هر معنی را از شرح و ایضاح بقدر وسع و طاقت و لیکن اشارت می کنم نوعی اشارتی که لایق باشد بغرض این کتاب، و قصد من باین تقرب بحضرت رب العالمین و توسل بسید المرسلین و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و طلب اجر و ثواب است و بآن که پیش فرستاده باشم از برای روز عرض و حساب، و تا مونس من باشد هر گاه که منفرد شوم از احباب و اتراب، (۱) و خلوت گزینم بعمل خود و رهین و قرین ثری باشم و تراب.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

و متصدی اثبات مناقب و مفاخر ایشان شدم بر مقدار وسع و طاقت خود، نه بر قدر شأن ایشان که رفیع است و عالی، و در رشته ترتیب کشیدم آنچه احسن است از انتظام لالی، و واضح و روشن کردم از شأن و حال ایشان بر وجهی که بازایستد مبعض قالی، و بازگردد مفراط غالی، و امیدوارم که برکت ایشان علیهم الصلاة والسلام، هدایت کند باین حق تعالی کسی را که افتاده باشد در وادی ضلالت، و راه نماید کسی را که سلوک نماید در بادیه جهالت، و بگرداند آن را خالص برای رضای کریم، و بکشد بر نهج قویم، و طریق مستقیم، شکر الهی که ما را راه نمود بدوستی ایشان، و گردانید ما را از حزب ایشان، و بسوی حقتعالی تقرب میجوئیم بمودت ایشان، و چنگ می‌زنیم بعهد ایشان، و پیروی می‌کنیم منهای رشد ایشان.

و امیدوارم که بوزد بر او نسّمات قبول، و سیر نماید در آفاق مثل سیر باد صبا خالی از افول، و اشتهار یابد مثل اشتهار نهار، و برود صیت و آوازه او در اقطار، و آنکه فایده دهد مرا باو و نیکو سازد ثواب مرا بر او، و بسیار گرداند بهره مرا از انعام و احسان او؛ و وافر گرداند نصیب مرا از فضل و امتنان او.

و تسمیه کردم آن را «بکشف الغمه فی معرفه الائمه» و ابتدا کرده‌ام بعون و توفیق الهی بذكر نبی صلی الله علیه و آله و اسما و نسب و مبعث و چیزی از معجزات و وقت وفات او، و بعد از او امیر المؤمنین و فاطمه و ائمه که از اولاد أمجاد ایشانند، صلوات الله علیهم بر وجه نسق و ترتیب، و ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

ذكر اسماء خير البشر صلى الله عليه وآله

(۲) مشهورترین اسماء او محمد است که قرآن مجید بآن ناطق است، و اشتقاق او از حمد است، و بنای این اسم مفید مبالغه است در بلوغ غایت محمّدت. (۳) و دیگر از اسماء شریفه آن حضرت أحمد است که قرآن بآن نیز ناطق است و همچنین اشتقاق آن از حمد است همچو احمر از حمّرت، و جایزست که نعت باشد در حمد، و ابن عباس فرموده که اسم آن حضرت در توراة احمد است و ضحوک القتال یعنی پاک نفسی که حریص باشد بر جهاد که مرکب او شتر باشد، و ملبس او شمله، و ماکل او نان ریزه، و شمشیر بر گردن حمایل کرده باشد. (۴) و دیگر ماحی است جبیر بن مطعم از

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

پدر خود روایت میکند که آن حضرت فرمود که مرا نامهاست از آن محمد و أحمد و ماحی بآن که ماحی کفر است، یا ماحی سیآت است کسی را که متابعت او کند، و جایز است که ماحی کفر و سیآت کسی باشد که تابع اوست. و حاشا است یعنی در حضور آن حضرت خلائق محشور شوند. و عاقب است یعنی بعد از پیغمبری نخواهد بود.

(۱) و دیگر شاهد است زیرا که شهادت خواهد کرد برای انبیا علیهم السلام بتبلیغ و بر امم بآن که بایشان تبلیغ کرده‌اند قال الله تعالی:

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا یعنی شهادا (۲) و دیگر بشیر است که از بشارت است زیرا که اهل بهشت را بشارت می‌دهد ببهشت و دیگر نذیر است که بیم می‌کند اهل دوزخ را بدوزخ. و دیگر الداعی الی الله است زیرا که مردم را دعوت می‌کند براه حق و بتوحید و تمجید او. و دیگر سراج منیر است زیرا که دنیا بنور وجود او منور است و کفر کافران محو و ابتر بواسطه نور رسالت اوست. (۳) و دیگر از اسماء منوره او نبی الرحمه است زیرا که رحمت عالمیانست و مشفق و رؤف و عطوف بر خلقان زیرا که رحمت در لغت عرب رأفت و عطوفت است كما قال الله. وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا. (۴) و دیگر نبی الملحمه است و ملحمه حرب است و تسمیه آن حضرت باین اسم از جهت آنست که مبعوث شده از برای محاربه کفار مرویست که روزی آن حضرت در سجده بود یکی از کفار آمد و زهدان ناچه بر پشت مبارک آن حضرت انداخت چون آن را مشاهده کرد فرمود: که ای جماعت قریش این چه همسایگی است که با من می‌کنید (۱) بحق آن خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که من آمده‌ام بذبح و قتل شما ابو جهل بر خواست در آن میان و این را تسکین داد و گفت یا محمد تو جهول نیستی و بواسطه این نبی الملحمه موسوم شد. (۲) و دیگر ضحوک است چنانچه مذکور شد که پاک نفس بود و گاهی مطایبه می‌فرمود و میگفت مزاح می‌کنم أما غیر حق را نمی‌گویم و یک روز گفت به پیرزنی که: هیچ پیره‌زن ببهشت نخواهد رفت، پیره زن گریست فرمود: که خوش باش که همه جوان شوند و ببهشت روند، و بسیاری ازین منقول از آن حضرت روایت کرده‌اند و دایم متبسم بود و با مردم رفیق و مدارا می‌نمود چنانچه قرآن از آن خبر می‌دهد که فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ با وجود آنکه جفا می‌دید از جفاة

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

عرب و اجلاف بادیه بر آن حمل بود و در مقابل جفا نمی فرمود، در کلام لطیف بود و در سلام و معاملات رفیق و با ترش روئی مردم در محاورات روی مبارک او منبسط بود، و از امتلای نور همچو بدر منیر درخشنده و مثل مهر سپهر تابنده صلی الله علیه و آله الطاهرین. (۳) و دیگر از اسما و قتال دلیر حمایل شمشیر است چنان که مذکور شد که بر جهاد حریص بود و در معرکه چنانچه روایت کنند از امیر المؤمنین علی (ع) که چون جنگ بالا گرفت و از خون دلیران زمین معرکه سرخ می شد یلان معرکه اسلام همه پناه رسول الله می رفتند، و هیچ کس بدشمن از آن حضرت نزدیکتر نمی بود، چنانچه در معرکه حنین و غیر آن مشاهده رفت و لهذا باذن باری تعالی صنادید قریش را ذلیل ساخت و طواغیت ایشان را بقتل آورد، از این جهت باین اسم متسم شد. (۱) و دیگر متوکل است که تمام امور خود را بحق تعالی بازگذاشته بود، چه اگر مصیبتی عظیم پیش آمدی رضا بقضا بدادی و رجوع بحضرت حق کردی و اصلا بحول و قوت خود تکیه نکردی در بلا صابر و در غنا شاکر بودی، در دنیا لحظه نیاسود، و بلذات او میل نفرمود، و دامن همت از آن در چیده بود، و دیده نهمت فرو خوابانیده.

دایم فرمودی که مرا با دنیا چه کار که مثل دنیا آنچنان است که سواری در گذاری بی پای درختی در سایه او زمانی خواب کند و بعد از ساعتی از آنجا روان شود.

و دیگر می فرمود که کسی که بامداد کرد با امنیت و صحت بدن و قوت یک روزه او را هست پس او از دنیا فراغتی دارد.

و می فرمود بعضی از حرملهای خود را که چیزی از برای فردا خود نگاه مدارید که رزق فردا بشما خواهد رسید. (۲) و دیگر از اسمای مبارکه آن حضرت قثم است و او را دو معنی است: یکی بمعنی اعطاست و آن حضرت کریم تر از ابر گوهر بار بود و سخی تر از بحر زخار. اعرابی گفت که از آن حضرت سؤال کرده بود و مدعای خود یافته که محمد صلی الله علیه و آله اعطای بسیار میکند و از خوف فقر اندیشه ندارد، و در روز هوازن آنچه اعطا فرموده بود بقیمت در آورده بودند گویند که پنجاه هزار درهم زیاده بود. (۱) و دیگر قثم بمعنی جمع است که هیچ منقبت رفیعه و هیچ خله جلیله و هیچ فضیلت نبیله و هیچ صفت حسنه نبود الا که آن حضرت جامع جمیع آنها بود. ابن

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فارسی گوید که معنی را اول أصح و اقرب است. (۲) و دیگر از اسماء جلیله آن حضرت فاتح است زیرا که فتح ابواب منسده ایمان از او شد، و قلعه‌های کفر را او گشود، یا آنکه فتح بمعنی حکم باشد کما قال الله تعالی رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا یعنی احکم بیننا، زیرا که حق سبحانه و تعالی او را بر محجه بیضا بر خلائق حاکم گردانیده بود.

و جایز است که او را فاتح گویند از این جهت که مغلقات و معضلات علوم از او مفتوح گشت، و این معنی را روایت از حضرت امیر علیه السلام کرده‌اند و این دو معنی بهم نزدیک است. (۳) و دیگر امین است که مأخوذ از امانت است و ادای آن میکرده با صدق وعده و عرب قبل از بعثت او را محمد امین می گفتند از جهت آنکه مکررا این صفت را در او مشاهده کرده بودند، حق تعالی جبرئیل را باین صفت وصف فرموده که «مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ». (۴) و دیگر از اسماء متبرکه او خاتم است قال الله تعالی وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ تسمیه او بخاتم قول حق تعالی است که و خاتم النبیین چه ختم نبوت بر او شد اگر چه در زمان مؤخر است اما در مرتبه مقدم است چنانچه آن حضرت فرمود که:

نحن الآخرون السابقون يوم القيامة . ما سمت تاخر

داریم در اینجا اما صفت تقدم داریم در روز قیامت. (۱) و أما مصطفی پس همه انبیا علیهم السلام در این اسم شریک‌اند چه اصطفا بمعنی اختیار است و همچنین است صفوت و خیرت الا آنکه مصطفی علی الاطلاق منصرف بفرد کامل می شود که آن حضرتست و این از ارفع مناقب و اعلی مراتب او است. (۲) و دیگر از اسماء نبیله آن حضرت رسول و نبی امی است و باقی انبیا در رسول و نبی مشارکت دارند و رسول از رسالت است و ارسال و نبی جایز است که از انباء باشد که بمعنی اخبار است، و یحتمل که از نبا باشد که بمعنی ارتفاع است تسمیه او باین از جهت علو مکان اوست که بهترین خلقان اوست. (۳) و اما امی بعضی گویند که تسمیه او باین اسم از جهت آنست که آن حضرت منسوب بمکه است که ام القری است کما قال الله تعالی: بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا که امیین اهل مکه‌اند دیگر گفته‌اند که تسمیه او باین بواسطه نوشتن خط بود، و ابن فارس گوید که این وجه ادل است از جهت معجزه که حق سبحانه و تعالی جمیع علوم اولین و آخرین از علم

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

کاینات که دیگری بر آن اطلاع نداشت غیر حق تعالی بوی کرامت فرموده بود و حال آنکه او امی بود نه نویسنده و نه خواننده؟؟؟

نگار من که بمکتب نرفت خط نوشت بغمزه مسأله آموز صد معلم شد

و دلیل بر این قول حق است که و مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ و آن حضرت فرموده که
«نحن امة امية لا نقرأ ولا نكتب»

ما امت امیه ایم نه خواننده و نه نویسنده، و غیر ازین از روایات.

(۱) و دیگر از اسماء شریفه او: یا أُيُّهَا الْمُزَّمِّلُ است و یا أُيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. و معنی هر دو یکی است زیرا که تزمّل و تدثر جامه در خود پیچیدن است. (۲) و دیگر کریم است که «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» و دیگر نور است که قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ و دیگر نعمت است که يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا و دیگر عبد است که نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ و آن حضرت فرموده که بخوانید مرا مگر بیاد عبد الله که این اسم اشرف اسماء من است. و دیگر رَوْفٌ رَحِيمٌ است که بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ و عبد الله است که و اِذَا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ چنان که مذکور شده و طه و یس و منذر و مذكر است چنانچه قرآن از این اسماء مخبر است (۳) و دیگر نبی التوبه است و بیهقی در کتاب دلائل النبوة از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی این خلق را دو قسم آفرید پس مرا بهترین یکی ازین دو قسم گردانید که اصحاب یمین و اصحاب شمال اند و من بهترین اصحاب یمینم، بعد از آن این دو قسم را باعتبار دیگر سه قسم ساخت که این سه قسم اصحاب میمنه و اصحاب مشأمه و سابقان اند و من از بهترین سابقانم؛ بعد از آن این سه قسم را قبایل گردانید و من از روی قبيله بهترین آن قبایلم که وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا و من اتقی و اکرم بنی آدمم و أما بآن فخر نمیکنم، بعد از آن قبائل را به بیوت منقسم گردانید و بیت من بهترین آن بیوتست چنانچه قرآن بآن ناطق است که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۱) پس من و اهل بیت من پاک و مطهریم از جمیع الواث ذنوب و آثام همچنان که در کتاب معالم العترة النبویه مذکور است. (۲) و بعضی از صفات حمیده آن حضرت آنست که در

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

حدیث وارد است که: راکب جمل است، و حرام کننده میت؛ و خاتم پیغمبران، و حامل عصا، و رسول الرحمه، و گویند که اسم مبارک او در توراة ماذماذ بوده و صاحب الملحمه، و کنیتش ابو الارامل، و در انجیل الفارقلیط، و آن حضرت فرمود که من اول و آخرم یعنی اول در نبوت و آخر در بعثت، و کنیت او ابو القاسم است. و روایت کنند که چون ابراهیم پسر پیغمبر از ماریه قبطیه متولد شد جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: السلام علیک یا ابا ابراهیم صلی الله علیه و آله.

ذکر ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

(۴) روایت کند ابو علی فضل بن حسن الطبرسی رحمه الله از بعض شیوخ خود که آن حضرت در مکه معظمه شرفها الله تعالی متولد شد در روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم ماه ربیع الاول در عام الفیل.

(۱) و در روایت عامه آنست که در روز دوشنبه متولد شده بعضی گویند در دوم ربیع الاول و دیگر می گوید که در دهم ماه مذکور، و دیگری می گوید که در دوازدهم شهر مذکور بآن که مدت سی و چهار سال و هشت ماه گذشته بود از سلطنت کسری انوشیروان بن قباد قاتل مزدک و زنادقه، و زعم جماعتی آنست که آن حضرت فرمود که من در زمان ملک عادل متولد شدم یا ملک صالح، و هشت سال و هشت ماه از پادشاهی عمرو بن هند که پادشاه عرب بود گذشته و گویند در این ماه مبعوث شد و در او معراج واقع شد و در او هجرت کرد و در او رحلت فرمود، و این را روایت میکنند از جابر بن عبد الله انصاری و از بغوی، و ابن جوزی گوید که هشت روز از ماه مذکور باقی بود که تولد آن حضرت وقوع یافت، و بعضی دیگر هشتم شهر مذکور می گویند. (۲) و شیخ ابی محمد عبد الله بن احمد بن الخشاب روایت کند از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت شصت و سه ساله بود که از دنیا رحلت فرمود در سال دهم از هجرت، و چهل سال در مکه مقام داشت، و در تمام اربعین وحی بوی منزل شد، و بعد از بعثت سیزده سال در مکه بود، و بعد از آن هجرت فرمود بمدینه، و در آن وقت پنجاه و سه سال بود و ده سال در مدینه اقامت فرمود و در روز دوشنبه دو شب از شهر ربیع الاول گذشته رحلت نمود.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

(۱) مصنف می‌فرماید: که اختلاف این جماعت در وقت ولادت آن حضرت امر سهلی است زیرا که هنوز عارف و واقف نبودند بحال آن حضرت و مردم امی بودند و ضبط تاریخ موالید پسران خود ننمودند، اما اختلاف ایشان در وفات آن حضرت امری عجیب است، و این عجیبتر است از اختلافی که در اذان و اقامت کرده‌اند زیرا که هر قومی بمدعای خود در او روایت دارند اما روز رحلت او بعد از شهرت نبوت بایستی که معین و معلوم می‌بود.

ذکر نسب آن حضرت (ص)

(۳) محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و اسم او شیبۃ الحمد بن هاشم و نام او عمرو بن عبد مناف و اسم او مغیره بن قصى. و نام او زید بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب ابن فهر بن مالک بن نضر. و اسم او قریش بن کنایة بن حزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است. و روایت کنند که آن حضرت فرمود که نسب من هر گاه بعدنان برسد نگاه دارید یعنی از آن مگذرانید. (۴) مصنف می‌فرماید که من هم بر حسب فرموده از این اسم بالا نرفتم و لیکن اتصال نسب آن حضرت بآدم علیهم السلام در کتب تواریخ بسیار است و الله اعلم. و چون مصنف حواله فرمود بکتب تواریخ در بعضی از آن کتب مذکور است که تا اینجا متفق علیه است و از اینجا خلاف است در بعضی روایات آنست که عدنان پسر ادن بن اود بن یسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قید بن اسماعیل بن ابراهیم الخلیل علیهما السلام ابن تارخ بن ناحور بن اساروع بن ارغو بن فالغ بن عاد بن شالح بن هود بن ارفحشد بن سام بن نوح علیه السلام ابن مالک بن متوشلخ بن اخنوخ بن البار بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم صفی است صلوات الله علیهم.

(۱) و مادر آن حضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة است، و اول ثویبه جاریه ابی لهب چند روزی آن حضرت را شیر داد و بعد او حلیمه بنت عبد الله بن حارث سعیدیه از بنی سعد بن بکر بن هوازن او را شیر داد تا وقت فطام از شیر پسر خودش مسروح نام و ثویبه در مسلمانی در سال هفتم از هجرت وفات یافت و پسرش قبل از او وفات کرد پیش از ارضاع آن حضرت. ثویبه حمزة بن عبد المطلب را شیر داده بود از این جهت آن حضرت فرمود در تزویج دختر

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

حمزه که بکسی می دادند که او دختر برادر رضاعی من است و حمزه چهار سال از پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگتر بود.

ذکر مدت حیات آن حضرت

(۳) بدان که عمر آن حضرت صلی الله علیه و آله شصت و سه سال بوده چنانچه سمت ذکر یافت دو سال و چهار ماه با پدر خود عبد الله بود و هشت سال با جد خود عبد المطلب و بعد از وفات عبد المطلب عمش ابو طالب کفالت آن حضرت را اختیار نموده گرامی و محترم میداشت و مدت مدید بدست و زبان حمایت میفرمود و نصرت می نمود و بعضی گویند که آن حضرت هنوز حمل بود که پدرش وفات یافت. (۴) روایت می کند مسلم در صحیح خود که آن حضرت اذن از حق سبحانه و تعالی طلبید در زیارت قبر مادرش و اذن یافت بعد از زیارت فرمود که قبور را زیارت کنید تا مرگ بیاد شما باشد. (۵) و در بیست و پنجسالگی با خدیجه تزویج فرمود و چون چهل و شش سال و هشت ماه و بیست و چهار روز از عمر آن حضرت گذشت ابو طالب وفات یافت و سه روز بعد از وفات او خدیجه در دارالقرار قرار یافت و اندوه بسیار بر آن حضرت دست داد و آن سال را عام الحزن گفتند. (۱) و هشام بن عروه از پدرش روایت کند که آن حضرت فرمود که همیشه قریش از من ترسان و لرزان بودند تا ابو طالب بجوار رحمت حق پیوست بعد از آن دست شقاوت از آستین وقاحت بیرون آوردند و کردند آنچه کردند و بعد از بعثت سیزده سال دیگر در مکه اقامت نمود بعد از آن هجرت فرمود بمدینه چنانچه مذکور شد و سه روز در غار ثور پنهان بود و در روز دوشنبه یازدهم شهر ربیع الاول مدینه را بحضور وجود پر نور خود منور گردانید و ده سال در مدینه طیبه اقامت فرمود و در بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت از دار فنا بدار بقا رحلت نمود. (۲) منقولست از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام چون احتضار آن حضرت نزدیک شد غشی بر او طاری گشت فاطمه افغان کنان گفت: وا کربتاه وا ابتاه

پس چشمهای مبارک گشود و فرمود که پدر ترا بعد از امروز غمی و المی نیست.

و نگاه کرد دید که بعضی از اهل اسلام بر گرد او نشستند فرمود: که ای گروه مردمان بعد از من پیغمبری نخواهد بود و سنتی دیگر بعد از سنت من صورت پذیر نخواهد شد پس اگر کسی ادعای

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

این داشته باشد پس آن دعوی و مدعی بغی که از اهل بدعت است در آتش سوزان جای خواهد داشت، ای گروه مسلمانان احیای قصاص کنید و خون ناحق مرزید و احیای حق صاحب حق نمائید و سنگ تفرقه در میان یک دیگر میندازید و انقیاد را گردن نهید و حق را تسلیم کنید بعد از آن فرمود که: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ».

(۱) و ابی اسحاق ثعلبی روایت کند که ابن ابی قحافه در آمد و پیغمبر را گران یافت در بیماری گفت یا رسول الله مگر وقت اجل درآمده آن حضرت فرمود که محل حضور اجل است او گفت خدای تعالی مستعان است بر این بازگشت آن کجا خواهد بود؟ آن حضرت فرمود که بمقام سدره المنتهی و جنة المأوی و برفیق اعلی و بکاس اوفی و عیش مهنی گفت: مرتکب غسل تو که شود، فرمود: که مردان اهل بیت من آن کس که بمن نزدیکتر است گفت کفن تو از چه چیز کنند؟ فرمود که بآن جامه که در تن من است یا دو حله یمانی یا دو جامه بیاض مصری، گفت: چگونه بر تو نماز گزارند درین زمان روی زمین از گریه کنندگان پر گشت.

آنگاه پیغمبر (ص) فرمود که ای مسلمانان خوش آمدید خدای تعالی از شما عفو کند هر گاه که مرا تغسیل و تکفین کنید مرا در نعش خوابانیده در این خانه مرا بر کنار قبر بگذارید و ساعتی بیرون روید که اول کسی که بر من نماز گذارد و رحمت فرستد حق سبحانه و تعالی خواهد بود، و بعد از آن اذن خواهد فرمود ملائکه را جوق جوق تا بنماز من حاضر شوند، اول جبرئیل و دیگر اسرافیل و دیگر میکائیل و دیگر ملک موت (ع) با توابع بعد از آن گروه گروه از ملائک بسیار و فرشتگان بیشمار پس باید که بناله و نوحه بمن ایذا نرسانید، و بعد از ملائکه اهل بیت من که نزدیک بمن اند بعد از آن دورتر بمن از اهل بیت پس از آن زنان و دیگر کودکان طایفه طایفه.

بعد از آن او گفت که بقبر تو که درآید از جهت دفن؟ فرمود که: نزدیکان اهل بیت من با ملائکه که ایشان ملائکه را نبینند، پس برخیزید و این پیغام را بجماعتی که در قفای شمایند برسانید از من، و ثعلبی از وسایط ابن مسعود روایت میکند این حدیث را.

(۱) و از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) منقولست که جبرئیل (ع) در ایام مرض حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر روز و هر شب نازل میشد و می گفت

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

السلام عليك يا رسول الله

حق جل و علا ترا سلام میرساند و می گوید که چگونه میبایی حال خود را و حال آنکه او اعلم است بحال تو و لیکن میخواهد که آنچه بتو اعطا فرموده از شرف و کرامت زیاده گرداند و بر خلق ترا برگزیند، و دیگر آنکه تا عیادت مریض در میان امت تو سنت گردد.

در آن حال اگر وجعی میبود آن حضرت میفرمود که ای جبرئیل در وجود وجع تمام میبایم جبرئیل (ع) می گفت ای برگزیده خدای تعالی نزد حق جل و علا از تو کسی محرم تر و با کرامت تر نیست از جمله خلائق لیکن سختی وجع که حقتعالی برای تو فرستاده برای آنست که دوست میدارد که آواز ناله ترا بشنود و دعا و نیاز ترا استماع فرماید.

نالم آن را ناله خوش می آیدش در دو عالم ناله و غم بایدش

که ناله تو موجب درجات عالیات و کرامت سامیات است.

و بعد از آنکه تسکینی یافته میبود بعد از نزول جبرئیل میفرمود: که یا جبرئیل در خود استراحتی میبایم، جبرئیل می گفت که شکر و حمد الهی بتقدیم رسان که او دوست میدارد که تو حمد و شکر او را بر زبان مبارک رانی تا آنچه بتو اعطا فرموده زیاده و بهتر از آن بتو اعطا فرماید و نیز دوست میدارد هر بنده را که حمد او گوید و شکر او بتقدیم رساند.

و أمير المؤمنين علی (ع) فرمود: که در این آخر وقت که جبرئیل نازل شد من شناختم او را و همه کس بیرون رفت و غیر من در آن خانه نماند، جبرئیل گفت: یا محمد حقتعالی ترا سلام میرساند و می پرسد که حال تو چیست و خود را چگونه میبایی آن حضرت فرمود: که ای جبرئیل من امروز خود را میت میبایم، جبرئیل گفت: یا محمد بشارت باد ترا که حقتعالی میخواهد که ترا بمقام درجه

برساند که از اولین و آخرین کسی بدان مقام و درجه نرسیده باشد. (۱) آن حضرت فرمود که ای جبرئیل ملک موت قبل از این آمد و طلب اذن کرد من او را اذن دادم اما منتظر آمدن تو بودم، گفت، ای محمد حق سبحانه و تعالی مشتاق لقای تست و ملک الموت که بقبض روح تا غایت رفته از هیچ کس اذن و دستور طلب نکرده نه پیش از تو و نه بعد از تو برای حرمت حرم تو دستوری خواسته.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

آن حضرت فرمود که یا جبرئیل از من جدا مشو تا او معاودت کند بعد از آن اذن فرمود تا زنان و محترمت حجرات عصمت به اندرون آمدند، آنگاه گفت: ای فاطمه نزدیک بمن بنشین که نفس باز پسین است، چون نزدیک شد سر او را بر سینه مبارک منضم گردانید و با وی راز بسیار گفت بعد از آن سر برداشت و وا ابتاه گویان آب از دیده مبارک می ریخت و دیگر بار او را طلب فرموده باین طریق راز گفت، حضرت فاطمه در گریه میافزود و چون اهل بیت این احوال از حضرت فاطمه میدیدند می پرسیدند که پدر بزرگوار بتو چه راز می گوید که تو گریه و افغان را زیاده میکنی می گفت که خبر مفارقت میثنوم و کیفیات رحلت مشاهده میکنم از آن در آب و تابم، و دیگر بار که با او راز فرمود آثار بشاشت در او ظاهر شده تبسم فرمود اهل بیت تعجب کرده پرسیدند که ای فاطمه سبب تبسم در این حالت چه بود؟

فرمود: که آن حضرت گفت که ای دختر نیک اختر من غم مخور و جزع مکن که از اهل بیت من کسی که اول بمن ملحق شود تو خواهی بودن، و من از حق تعالی این التماس کرده ام و التماس من در معرض قبول افتاده، فرمود: که بشاشت من از این بشارت است و تبسم من از این اشارت. بعد از آن امام حسن و امام حسین علیهما السلام را طلب فرموده سر و روی ایشان را بوسه داد و در کنار گرفت و از راه لطف و شفقت در ایشان مینگریست و ایشان می گریستند.

(۱) و روایت کنند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که او از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در این حالت جبرئیل علیه السلام عود کرد و گفت: السلام علیک یا رسول الله

این آخرین روزهاست که در دنیا نزول میکنم. (۲) و از عطاء بن یاسر منقولست که چون در این حال جبرئیل از نزد ذو الجلال نزول اجلال فرمود گفت: یا محمد از این زمان باز که بعالم بالا صعود کردم دیگر ابداء بعرضه غبرا نزول نخواهم کرد. (۳) و دیگر از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام منقولست که چون وقت احتضار آن حضرت شد (ص) شخصی بر در خانه آمده طلب اذن کرد که در خانه درآید، حضرت امیر المؤمنین (ع) بیرون فرمود و گفت حاجت تو چیست؟ گفت می خواهم که داخل شوم بر رسول الله (ص)، آن حضرت فرمود: که در این وقت آن حضرت را

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

نمیتوان دید تو حاجت خود را بگویی، گفت: مرا در غیر رفتن بنزد او چاره نیست، چون این احوال را بر آن حضرت عرض کردند اذن فرمود که به اندرون درآید، در آمد و بر بالین آن حضرت نشست و گفت: یا رسول الله من از رسولان حقم آن حضرت فرمود:

که از کدام رسولانی گفت: من ملک الموتم که حق سبحانه و تعالی مرا فرستاده بخدمت تو و مخیر گردانیده ترا بآن که لقای او را اختیار میکنی یا رجوع بدنیا می نمائی آن حضرت فرمود: که مرا مهلت ده تا جبرئیل از نزد رب جلیل نازل شود و با او مشاورت نمایم، در این حالت جبرئیل بیک پر زدن از سدره المنتهی بآنجا نزول اجلال نمود و گفت: یا رسول الله

«وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ لِقَاءَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكَ»

بسعدت معلوم داری که سرای آخرت بهتر و پاینده تر است از سرای دنیا آنچه مرضی و مرغوب تست از هر چه خواهی بزودی زود خدای تو بتو اعطا می فرماید و لقای الهی ترا بهتر است از پادشاهی دنیا، آن حضرت فرمود: مقرر است که مرا لقای پروردگار بهتر است از امور فانیه بی اعتبار

(۱) پس ای ملک الموت بآنچه مأمور شده بآن قیام نمای، جبرئیل علیه السلام گفت ای ملک الموت تعجیل منماید تا من عروج کنم بیالا و باز رجوع نمایم بدنیا، ملک الموت گفت: ای جبرئیل جان مطهر و قالب معطر بجائی رسیده که بر تأخیر آن قادر نیستم در این وقت جبرئیل گفت که یا محمد این آخرین نزول و هبوط منست بدنیا و تو حاجت من بودی در اینجا.

بعد از قبض روح طیب او اختلاف افتاد در میان اهل بیت و اصحاب در دفن آن حضرت و هر یک در مقامی بر وفق مدعای خود مصلحت می دیدند، در آن میان امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: که حق سبحانه و تعالی قبض نمی فرماید روح پاکیزه پیغمبر خود را مگر در اظهر و پاکیزه تر بقاع روی زمین و چون در این مقام متوفی شده سزاوار است که آن حضرت را در اینجا دفن کنند، پس باین قرار یافت و همه کس تصدیق این قول کردند.

ذکر آیات و معجزات و خرق عادات آن حضرت

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

(۲) بعضی از این آنست که قبل از ولادت بظهور آمده، و بعضی دیگر بعد از ولادت وقوع یافته، آنچه قبل از ولادت بود یکی از آنست که روایت از مادر آن حضرت است که در وقت حمل شنیدم که یکی می گفت که: تو حامل و باردار شده بسید این امت، و علامت این آن است که در حال وضع حمل نوری مشاهده خواهی کرد که درخشیدن گیرد و تمام قصور بصری مرئی گردد، پس چون آن حمل بزمین آید بگو که: «اعیذک بالواحد من شر کل حاسد»

و او را محمد نام کن که نام مبارک او در توراة احمد است که همه اهل آسمان و زمین او را آفرین می گویند، و اسم او در قرآن محمد پس بمحمد تسمیه کردند. (۳) و روایت کند ابن خالویه در کتاب آل که مادر آن حضرت آمنه بنت وهب در واقعه دید که کسی می گوید بوی که تو باردار شده به بهترین جهانیان و سید عالمیان، پس هر گاه که متولد شود او را نام محمد کن که اسم شریف او در توراة حامد است و در انجیل احمد، و این تعویذ در گردن او بیاویز، (۱) من در این اثنا بیدار شدم دیدم که بر بالین سرم صحیفه از طلا افتاده و بر آنجا این تعویذ نوشته که:

اعیذه بالواحد من شر کل حاسد، و کل خلق مارد

«الخ» یعنی واحد و اعلی او را مصون و محفوظ در پناه خود نگاه میدارد و به ید علیا که بالای همه دستها است شوهر حسود و دشمن از او منع میکند و در کنف حمایت اوست که چشم هیچ دشمن بر او نیفتد و مضرت نرساند نه در نشستن و نه در برخاستن و نه در رفتن و نه در خواب و نه در بیداری و نه در شب و نه در روز.

و در شب ولادت آن حضرت چهارده شرفه از طاق کسری بیفتاد، و آتش کده فارس که هزار سال بود که افروخته بودند فرو نشست، و دریاچه ساوه بر زمین فرو رفت، و رؤیا مؤبذان که دیده بود و فرستادن کسری عمرو بن نفیله را بجانب شق و سطح که دو کاهن بودند و اخبار کردند ایشان او را بظهور این پیغمبر (ص) قصه آن معروف و مشهور است در کتب نقله اخبار. و مجمل این قصه آنکه در وقتی که این قضایا بوقوع آمد یکی از علمای مجوس در خواب دید که اشتران قوی هیکل در سیر بودند و اسبان تازی در قفای ایشان تا از دجله گذر کردند و در بلاد فارس منتشر شدند، بعد از این کسری فرستاد و مؤبذان که این خواب دیده بود طلب کرد و گفت در عالم این سه

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

صورت غریب که افتادن طاق است و فرو مردن آتش و فرو رفتن دریاء بظهور آمده این چه نوع علامتی است، و مؤبذان که این شنید خواب خود را گفت او را حیرت بر حیرت افزوده مؤبذان گفت حادثه عجیب روی خواهد نمود کسی را پیش شق و سطح میباید فرستاد تا ایشان این مشکل را حل کنند کسری عمرو بن نفیله را فرستاد بزمین شام پس او سطح را دریافت در حالت نزع و این احوال را بر او عرض کرد گفت که صاحب عصا یعنی محمد مصطفی (ص) ظاهر گردد و کتاب آسمانی بر او منزل شود و تلاوت آن شیوع تمام پیدا کند و شریعت او بماند تا انقراض عالم و بعدد هر شرفه که از ایوان او افتاده از اکاسره یکی حکومت کند آنگاه ملک ایشان منقرض گردد و هر چه واقع خواهد شد چنان دان که شده است؛ سطح این سخن را تمام کرده فی الحال جان داد و از آنجا بنزد شق آمده همین تعبیر شنید بازگشته خبر بکسری رسانید کسری گفت تا چهارده ملک از ما حکومت کند بسیار زمانی می باید و حال آنکه ده ملک ایشان در چهار سال حکومت کردند و چهار دیگر بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بشانزده یا بهجده سال و الله اعلم بعد از آن ملک ایشان مسخر اهل اسلام شد.

(۱) و یکی از یهود در شب ولادت آن حضرت دید که ستارها از آسمان فرو میریزند گفت: البته در این شب پیغمبر بوجود آمده، چه ما در کتب خود دیده ایم که هر گاه شیاطین ممنوع شوند از استراق سمع و رجوم نجوم وقوع یابد وقت تولد پیغمبر آخر الزمان است، از مردم پرسید که در این شب هیچ مولودی بوجود آمده؟ گفتند فرزند عبد المطلب را پسری شده، گفت او را بمن بنمائید او را بردند چون چشم او بر آن حضرت افتاد و در میان دو شانه او مشاهده کرد خال سیاه نورانی دید که بر او موها درخشان بود، فی الحال بر زمین افتاد و بیهوش شد، قریش از آن حالت تعجب کردند و بر او می خندیدند، چون باز آمد از بیخودی گفت مخندید که جای خنده نیست که این پیغمبر بشمشیر خواهد بود که هلاک شما بدست او خواهد بود، و نبوت از خانواده بنی اسرائیل بر طرف خواهد شد و تفرقه در میان ایشان افتاد. (۲) و مصنف رحمه الله میفرماید که یکی از یهودی برای من از توراة نقلی کرد و من هم آن مضمون را در توراة معرب مشاهده کردم و رواة نیز از آن نقل کردند که: حق سبحانه و تعالی فرموده که من قبول کردم نماز و نیاز اسماعیل را و او را برکت و نمو و

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

افزونی دادم و بسیار گردانیدم عدد اولاد او را بماذماذ که معنی آن محمد است (ص) و عدد حروف او نود و دو است زود باشد که بیرون آورم دوازده امام را از نسل او که هر یک بمنزله ملکی باشند در پاکیزگی و عصمت و بدهم او را گروه بسیار، و اول این فصل بعبری نوشته شده بود بدین صورت: لا شموعیل شمعیشوحو.

(۱) و چون ابو طالب سفر شام اختیار کرد آن حضرت فرمود که ای عم من مادر و پدری ندارم مرا بکه می گذاری؟ او را رقت آمد و گفت و الله که من ترا با خود ببرم و از تو مفارقت نجویم، او را با خود ببرد چون به بصری رسیدند بحیراء راهب از دور دیده بود در وقت آمدن قافله که ابری بر بالای یکی از این قافله سایه انداخته و با سیر او سیر میکند، چون قافله فرود آمدند و از برای قریش طعامی ترتیب داده ایشان را طلبید، و او را این عادت نبود که کسی را بضيافت طلبد پس جماعت بضيافت او حاضر شدند و آن حضرت که مقصود اصلی بود در منزلگاه گذاشتند از جهت صغر سن، راهب گفت هیچ کس از شما آنجا باقی مانده یا نه؟ گفتند بلی کودکی آنجا گذاشته ایم از جهت صغر سن او را نیاورده ایم راهب گفت که البته او را نیز می باید آورد و فرستادند و او را حاضر ساختند بعد از آن طعام عذرخواهی نموده قریش را بمنزلگاه فرستاد و با ابو طالب و آن حضرت خلوت کرد و گفت: ای کودک از تو چیزی می پرسم به لات و عزی که راست بگویی چه او شنیده بود که قریش به لات و عزی سوگند می خورند فرمود: که مرا بآنها سوگند مده که نزد من از ایشان دشمن تری نیست بعد از آن از احوال آن حضرت پرسید، از حالات و وقایعی که در این مدت بظهور آمده بود چه در خواب و چه در بیداری او جوابهائی موافق شنید، و از صفات آن حضرت شمه معلوم کرد و نظر در میان دو شانه او انداخت و مهر نبوت را مشاهده نمود بر آن صفت که از پیش گذشت، و از ابو طالب پرسید که این پسر چه چیز تو می شود؟ گفت: پسر منست گفت: پسر تو نیست و پدر او نیز در حیات نیست، گفت: پسر برادر منست گفت: راست گفتمی، گفت: پدر او کی وفات کرد؟ گفت: وقتی که او در شکم مادر بود گفت: این چنین است اما ترا با این پسر بجای خود معاودت می باید کردن و از شر یهودان او را نگاهداشتن که اگر ایشان از احوال او مطلع شوند چنانچه من شده ام در دفع او آنچه امکان سعی است بجای آورند، ابو طالب او را

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

وداع و دعا کرده آن حضرت را برداشته باز گشت، و بعضی از یهود بقصد قتل آن حضرت کمر کین بر میان بسته بودند با بحیرا این مصلحت دیدند بحیرا گفت اگر آنچه ما در کتب دیده‌ایم از اوصاف پیغمبر آخر الزمان و این اوست پس سعی شما در دفع او عبث است، و اگر او نیست شما را با او چه کار، چون این شنیدند ممتنع شده دست از این کار کشیدند. (۱) و دیگر بشارت دادن سیف ذی یزن جد بزرگوار او عبد المطلب را در وقتی که به تهنیت سلطنت او رفته بود، و این قضیه نیز مشهور و معروف است.

و مجملش آنکه در ملک عرب سلطنت بسیف بن ذی یزن قرار یافت عبد المطلب با جماعت قریش به تهنیت او رفتند و او را دیدند و تهنیت سلطنت گفتند او تفحص حال هر یک میکرد چون نام عبد المطلب شنید گفت عبد المطلب بن هاشم اینست، گفتند: بلی او را انواع اعزاز و احترام نمود و ایشان را یکماه نگاهداشت و هر که با عبد المطلب بود هر یک را بیست غلام و یک کنیزک و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک انبان عنبر و صد اشتر بداد و عبد المطلب را برابر همه ایشان شفقت فرمود، و در حال رخصت با او خلوت کرد و گفت: ای عبد المطلب من با شما خویشی دارم و سری از علوم فهم کرده‌ام و با تو در میان مینهم و بغیر تو نمی‌گویم سر آنست که وقت در آمده که فرزندی بوجود آید که اسم محمد باشد و پدر و مادر او وفات کرده و جد و عم او را محافظت کنند که حق سبحانه و تعالی او را بنبوت مبعوث گرداند و خداپرستان انصار و اعوان او باشند و همه آتش‌کده‌ها خراب شود، و شیاطین گریزان گردند، و حق از باطل ممتاز گردد، گمان من اینست که تو جد او باشی و در باره او جد کنی، عبد المطلب فی الحال بسجده ذوالجلال رفت گفت: سر بردار و اگر از آنچه من گفتم علامتی داری باز گوی، گفت باین کیفیت پسرزاده من محمد نام نیکو سرانجام بوجود آمده گفت: سخن همین است فرزند خود را نگاهدار و از یهودان حذر کن و این راز را پنهان دار که اگر یقین میدانستم که پیش از بعثت وفات نمیکنم لشکر خود را بی‌شرب می‌بردیم از جهت معاونت او.

و اما آیات و معجزات آن حضرت که بعد از بعثت بظهور آمده

(۳) از آن جمله قرآن مجید است که تمام فصحا از معارضه آن عاجزند

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

(۱) و جمیع بلغا در مقابله آن فرو مانده‌اند با وجود آنکه مرکب است از آن حروفی که ایشان در محاورات خود استعمال میکنند و اگر همه ایشان ظهیر و نصیر یک دیگر شوند که اتیان نمایند بمثل آن سوره یا آیتی نمیتوانند، خود را بواسطه عجز در خواری و ذلت انداختند، و سر و مال را هدف آن ساختند. (۲) و دیگر آمدن درخت است که بعد از طلبیدن سر را قدم ساخته بخدمت آن حضرت شتافت چنانچه حضرت امیر المؤمنین (ع) این حال را در خطبه قاصعه ذکر فرموده باین کیفیت که کفار گفتند که ای محمد اگر تو این درخت را طلبیده او از جای خود جنبیده به پیش تو بیاید ما بتو ایمان آوریم آن حضرت گفت اگر هستی که ایمان بخدا و قیامت داری و میدانی که من رسول الله‌ام پس از بیخ و ریشه‌ای درخت کنده شو و نزد من بیا باذن الله تعالی، فی الحال از جای خود حرکت کرده و جنبیده روان شد باواز غریب تا بنزد آن حضرت رسید کفار گفتند که: هذا ساحرٌ کذابٌ، نعوذ بالله من ذلك. (۳) و دیگر بیرون آمدن آبست از انگشت مبارک آن حضرت وقتی که بسفر میرفتند گویند سفر تبوک بود اصحاب شکایت از آب کردند و از تشنگی بی‌قرار شدند و نزدیک بآن شد که بمعرض تلف آیند، آن حضرت بر این واقف شده فرمود که حقتعالی با منست و من توکل بوی کرده‌ام، ظرفی بیارید و اگر از آب چیزی داشته باشید در آن بریزید، رفتند و ظرفی آوردند و در آن مجمع این مقدار آب یافت شده بود که یک کس سیراب نمی‌شد در آن ظرف ریختند و بنزد آن حضرت آوردند، (۱) آن حضرت دست مبارک در آن آب نهاد و آب بسیار از خلال انگشتان آن حضرت منفجر گشته خلائق را آواز دادند تا تمامی بمعجز نبوت پناه سیراب شدند و دواب را نیز سیراب ساختند، و ایشان جمعی کثیر بودند که بحد الوف رسیده بودند و در این حال میفرمود که گواهی میدهم که من رسول حضرت الهم براستی. (۲) و دیگر ناله حنانه است که آن ستونی بود از تنه درخت خرما و آنچنان بود که آن حضرت در اوائل بر این ستون تکیه زده خطبه می‌فرمود در اواخر که سه پایه منبر ساختند ازو مفارقت جسته بمنبر شرف برآمد، حنانه بناله و نوحه درآمد مثل ناله طفل از برای مادر مهربان یا مثل حنین ناقه از برای ولد بی‌زبان می‌نالید تا آن حضرت از منبر بزیر آمد و او را در برگرفت و تسلی داد او را ببهشت وعده فرمود؟؟؟ (۳) و دیگر حکایت شاة ام معبد است چون آن حضرت هجرت فرمود از مکه بمدینه در اثنای راه بخیمه ام

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

معبد رسید پس طلب فرمودند گوسفندی را که از شیر او بیاشامند نیافتند، و در خیمه ام معبد گوسفندی بود که از لاغری از کله باز مانده بود و پستانهای او خشک شده چشم آن حضرت بر این گوسفند افتاد فرمود که یا ام معبد این چه گوسفند است گفت: گوسفند لاغریست که از کله باز مانده و در گوشه خیمه افتاده، فرمود که هیچ شیر ندارد، گفت از آن لاغرتر است و ضعیف تر که او را شیر باشد، گفت اگر تو رخصت میکنی من شیر او را بدوشم، گفت: پدر و مادر من فدای تو باد رخصت است اگر میدانی که دوشیدن او ممکن است، پس او را دعا گفت و دست مبارک بر پستانهای او فرو کشید و فرمود که: اللهم بارک لها فی شاتها

، فی الحال پستانهای او پر شیر گشته هر دو پای از هم دور نهاد آن حضرت ظرف طلبیده پر شیر کرده از دوشیدن آن شاة بدست ام معبد داد تا او آشامید تا او سیر شد (۱) و بعد از آن باصحاب داد و ایشان می آشامیدند و چون خالی می شد باز میدادند تا همه از شیر سیر شدند، آخر همه خود آشامید بعد از آن زوج ام معبد آمد و با او بزهای لاغری چند بود ظرف پر شیر دید پرسید که این از کجاست و حال آنکه شما را گوسفند دوشیدنی نبود؟ ام معبد گفت مردی مبارک امروز باینجا رسید و ببرکت او این گوسفند این مقدار شیر داد و باقی احوال را گفت. (۲) و نقل کرده زمخشری در کتاب ربیع الابرار از هند بنت جون که خواهرزاده ام معبد است گفت در آن حال که آن حضرت در خیمه ام معبد نزول اجلال فرمود اندک قیلوله نمود و چون از خواب برخواست آب طلب کرد و دستهای مبارک را بشست و دیگر آب در دهان مبارک کرد و مضمضه فرمود و بریخت در پای درختی که بر جانب خیمه او واقع بود ببرکت آب دهن آن حضرت آن درخت بزرگ شد و میوه بسیار بار آورد که رنگ آن همچو رنگ ورس بود و طعم آن در شیرینی مانند شهد و در خوش بوئی مثل عنبر هر گرسنه که از آن می خورد سیر می شد، و هر تشنه که از آن تناول میکرد سیراب می گشت، و هر خسته از اکل آن شفا مییافت، و هر گوسفند و شتری که از برگ آن می خورد شیرش بسیار می شد، و ما آن را شجره مبارکه نام کردیم و برگ آن را باطراف و جوانب می بردند جهت شفا چه جای میوه او، و همچنین بود تا ناگاه صباحی بر خواستم دیدم که میوه اش فرو ریخته و برگهای آن کوچک شده (۱) فغان در میان ما افتاد ناگاه خبر رحلت حضرت رسالت

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

(ص) رسید، بعد از آن بحال اول بازآمده همچنین میوه میداد تا مدت سی سال از آن گذشت یک صبحی برخاستیم دیدیم که آن درخت پر خار و خشک شده از سر تا پای و میوه‌اش فرو ریخته ما درین غم بودیم که این دیگر چه حالت است که خبر شهادت امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام آمد، و بعد از آن دیگر میوه نمیداد لیکن از برگ آن انتفاع یافتیم چون چندگاه بر این بگذشت دیدیم که از ساق آن درخت خون تازه روان گشته و برگهایش پژمرده شده و در آن اندیشه و غم بودیم که بعد از چند روز خبر قتل امام حسین علیه السلام را شنیدیم و بعد از آن درخت خشک شد و منافع آن زایل گشت. (۲) و دیگر حدیث سراقه بن مالک است که در وقت توجه بمدینه بآن حضرت رسید که قریش او را در عقب آن حضرت فرستاده بودند که بگیرد و بقتل آورد، و آنچنان بود که چون قریش تا بدر غار پی بردند و او را نیافتند هر کس بطلب آن حضرت در آن دشت می‌گردیدند سراقه که یکی از آن جماعت بود در آن راه بآن حضرت رسید که دست بردی نماید بر او دعا کرد فرمود که: الهی بدان چه دانی شر او از من دفع کن، فی الحال دست و پای اسبش در زمین فرو رفت و محکم شد با وجود زمین هموار بی گل و لای نتوانست اسب خود را از آن خلاص کردن بهیچ وجه گفت ای محمد دانستم که این کار تست اکنون دعا کن تا ازین ورطه خلاص شوم عهد کردم که بازگردم و هر کس که از عقب آید بازگردانم، آنگاه دعا فرموده زمین اسب او را گذاشت و او بازگردید.

بعد از آن آن حضرت فرمود بابن ابی قحافه که در آن راه همراه بود که هر گاه از تو پرسند در این راه از ما و چون جایز نیست دروغ گفتن هر وقت از تو پرسند بگو که من گمراهم، و اگر از من پرسند بگوی که این هادی و راهنمای منست، تا دروغ نگفته باشی، وسائل چنین تصور کند که تو راه گم کرده در این راه و من دلیل راه توأم. (۱) و دیگر قصه غار است که نزدیک بمکه معظمه است و دشمنان آن شب سر راه بر او گرفته بودند و آن حضرت حضرت امیر را بجای خود بداشت و خود بیرون رفت و ایشان او را ندیدند و آن شب بغار آمد و ایشان بعد از آنکه معلوم کردند که در خانه نیست در طلب و جستجوی درآمدند و تا در غار پی بردند، چون آنجا رسیدند دیدند که بر در غار کبوتر آشیان ساخته و عنکبوت تنیده و چهل ذرع بیش نمانده میان آن حضرت و ایشان که خود

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

را بغار رسانید و در این مقدار مسافت کبوتر آشیان ساخت و عنکبوت بر آن تنید، و حضرت حق شرایشان را از آن حضرت دفع کرد، زیرا که چون بانجا رسیدند گفتند که ممکن نیست که در این چند سال کسی باینجا درآمده باشد و در آن حیران و سرگردان ماندند که نتوانستند دیگر پی بردن.

(۱) و دیگر سخن گفتن گرگ است، و آن چنانست که بعد از بعثت شخصی در میان گوسفندان خود بود ناگاه گرگی درآمده گوسفندی از آن میان ربود صاحب گوسفند بعد از مشاهده در عقب آن روان و دوان گشت، گرگ چون چنین دید آن گوسفند را انداخت و گفت بزبان فصیح که: رزقی را که امروز خدای تعالی نصیب من کرده بود این مرد مانع آن نصیب شد، مرد که این شنید گفت یا عجباً هرگز کسی دیده که گرگ سخن گوید، گرگ گفت که عجبتر ازین شما خود دیدید و دیده اهل اعتبار می باید که در کار و بار شما باز کرده شود که اینک محمد در میان مکه نشسته و خلائق را بحق دعوت میکند و انواع امور عجیبه ازو بظهور میرسد و شما غافل و ذاهل از آن حال دیده بصیرتی نمی گشائید و بجانب حق نمی گردید، مرد چون این شنید دیده دل او باز شد و هدایت یافت بخدمت آن حضرت شتافت و عقده کفر گشود، و این شرف در عقب ایشان باقی ماند و ایشان به بنی مکلم الذئب مشهور شدند. (۲) و دیگر سخن کردن ذراع است که مرا بزهر آلوده کرده اند.

و قصه آنچنان بود که در فتح خیبر زینب بنت حارث یهودیه که زوجه سلام بن منکم بود که گوسفندی زهر آلود را بطریق هدیه پیش آن حضرت فرستاد و آن حضرت از پاچه آن گوسفند لقمه در دهان مبارک نهاد و بخائید فی الحال آن لقمه بسخن آمد و گفت از من مخور که بزهر آلوده کرده اند آن حضرت آن لقمه از دهان بینداخت و بشر بن براز آن خورد و مرد. (۳) و دیگر در راه غزوه تبوک طعام اندک را بمردم بسیار خورائید چنانچه همه خشنود شدند. (۴) و دیگر آنکه جماعتی آمده نزد آن حضرت و شکایت کردند که آب خوردن و آشامیدن ما از چاهی است که بسیار شور و تلخ است و مع ذلک بغایت کم است و آبی دیگر نمیابیم و زحمت میکشیم، آن حضرت بر سر آن چاه رفت و آب دهن مبارک در آن انداخت فی الفور شوری و تلخی آن بشیرینی مبدل گشت و کمی به بسیاری، و دیگر پس از آن آن حال برنگشت و اهل آن بآن فخر و مباهات میکردند و آن میراث ایشان شد.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

(۱) و دیگر حدیث استسقا است که مردم مدینه از خشکی سال شکایت کردند آن حضرت بشرائط بیرون فرمود فی الفور اثر اجابت ظاهر شد و هفت شبانه روز بارید تا دیگر بشکایت آمدند و از خرابی خانها ترسیدند، آن حضرت دیگر دعا فرمود در کشف آن که: اللهم حوالینا و لا علینا . بعد از آن باران از آنجا برگشت و در مدینه هوا صاف بود و آفتاب نورانی میتافت و در نواحی آنجا باران می بارید که همه مؤمن و کافر مشاهده میکردند و در آن حالت آن حضرت تبسم می فرمود و می گفت: که حضرت حق ابو طالب را خیری بسیار کرامت کناد که اگر در حیات می بود چشم او باین روشن می شد، امیر المؤمنین (ع) برخاست و گفت که: یا رسول الله گوئیا اراده آن دو بیت کردی که ابو طالب پیش ازین در مدح تو گفته بود که آن این دو بیت است:

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل
یطوف به الهلاک من آل هاشم فهم عنده فی نعمة و فواضل

یعنی آن حضرت معروف و مبارک با آبرویی است که طلب آب از ابر کردن و آب دادن او ببرکت آب روی پر فیض اوست که فریادرس یتیمان است و نگاهدارنده پیرزنان و محتاجان بگرد او طواف میکنند هلاکت یافتگان از فاقه از آل هاشم زیرا که ایشان نزد آن حضرت در نعمت و رفاهیت اند. (۲) و دیگر انشقاق قمر است و این قصه مشهور و معروف است چنانچه نقل ورود یافته که:

حضرت رسول الله علیه السلام عزیمت جایی فرموده بود ابو جهل بهمراهی جهودی میرفت پیش آمد و گفت یا محمد آیتی و معجزه بمن بنمای تا بدانم که تو فرستاده خدائی؛ آن حضرت فرمود که چه میخواهی؟ ابو جهل بهر طرفی نگاهی میکرد تا چیزی تعیین کند جهود گفت از او بخواه تا قمر را شق کند که سحر در زمین و آنچه دروست اثر میکند اما در آسمان و علویات تأثیر ندارد، ابو جهل گفت خواهم که ماه بدو نیم کنی؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله انگشت بر طرف هلال برداشت و اشارت کرد ماه بدو نیم شد یک نیم هم در آن موضع قرار گرفت و نیمی دیگر بطرفی دیگر سیر کرد تا بحدی که کوه حرا را در میان دو نیمه قمر مشاهده میکردند، باز گفت که بگوئی تا بهم آیند، حضرت اشارت فرمود باز بهم پیوست جهود ایمان آورد و ابو جهل لعین گفت این همانا سحریست که استمرار یافته و چندین نوبت مشاهده افتاده چنانچه قرآن از آن مخبر است.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

(۱) و دیگر اخبار اوست بمغیبات بسیار چنانچه مشهور و معروف است در کتب سیر و تواریخ که بواسطه کثرت جمع آن تعذری تمام دارد بسبب اطالت، و طوق و طاقت بشر از کجا که وصف او را بزبان راند و فضل و شرف او را در قوت بیان گنجانند، او خلاصه وجود است و صفاوه هر موجود میداند آنکه میداند و نمیداند آنکه نمیداند او را. (۲) و اما اخلاق و کرم و شجاعت و فصاحت و امانت و ذکر و شکر و عبادت و حسن معاشرت و شفقت و أدب و رفق و مدارا و باس و نجدت و عزم و همت و علم و حکمت و زهد و ورع و رضا و صبر و فکر و اعتبار و بصیرت و خوف کردگار و خشوع و تواضع و خضوع و بزرگی آباء و شرف اجداد و سخا وجود و صمت و بیان و صدق لهجه و وفا بعهد و رعایت وعد و عدم تلون و استمرار طریق و انصاف در معاملات و حسن صورت و خلق سیرت و جد و وقار و ضیا و انوار و حیا و لین و اعتماد و یقین و عفو و رحمت و بردباری و قناعت و صدق و توکل او نه بر وجهی است که استقصای آن توان کرد و پیرامون آن توان گشت و از جمله مکانت آن حضرت نزد حضرت عزت آنست که (۳) در مسند احمد حنبل مذکور است منقول از عبد الرحمن بن عوف که:

یک روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون فرمود و من در عقب آن حضرت میرفتم پس در رفت در نخلستان که آنجا بود و سجده فرمود و آن سجده دور و دراز کشید که من از آن ترسیدم که مکر صورتی روی نموده که منجر بفوت و قبض روح شد (۱) آمدم که مشاهده کنم آن حالت را آن حضرت سر برداشت و گفت که چیست ترا ای عبد الرحمن، گفتم آنچه در خاطر داشتم فرمود: که جبرئیل (ع) نازل گشت و گفت که بشارت باد ترا که حق جل و علا می فرماید که یا محمد هر که بر تو نماز بگذارد من بر او نماز بگذارم، و هر که بر تو سلام کند من بر او سلام کنم بشکرانه این سجده دور و دراز اختیار کردم. (۲) و در کتاب یواقیت از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) نقل میکند که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که برخیزد هر کسی که نام او محمد است و ببهشت عنبر سرشت در رود از جهت اکرام و شرف هم نامی محمد صلی الله علیه و آله. (۳) پس نظر کن بشرفی که فایق است بر اوائل و اواخر اهل زمان و تأمل نمای در حسبی که کشیده است بطبقه هفتم آسمان از جهت علو مکان و ترفع کمالات او بغایتی رسیده که سابق آمده

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

بر شمس و قمر، و حضرت حق گواهی داده ببلوغ این کمالات در ضمن آیات و سور، و چون این اوصاف حدی و نهایی ندارد باین قدر اختصار نمود بعون الملک المعبود الودود.

فصل جایگاه افراد بنی هاشم

(۲) بدان که مؤلف کتاب رحمه الله می‌فرماید که قبل از شروع ذکر امیر المؤمنین و اولاد امجاد او علیهم الصلاة والسلام ذکر می‌کنیم و تبیین می‌نمائیم چیزی را که دلالت کند بر فضل و شرف و مزایای بنی هاشم بر دیگر مردمان. (۳) از جمله کلام ابی عثمان عمرو بن بحر جاحظ است که در رساله آن را بترتیب داده و من مختصری از آن ذکر میکنم و اول کلام او اینست که:

بدان حفظک الله که اصول خصومات معروف است و ابواب منازعات مشهور همچو خصومت میان شعوبیه و عرب و کوفی و بصری و عدنانی و قحطانی و این ابواب ثلاثه انقض است از برای عقول سلیمه و افسد از برای اخلاق حسنه از منازعه که در قدر و تشبیه و در وعد و وعید و در اسما و در احکام و در آراء تصحیح اخبار است و انقض از این از برای عقول تمیز رجال است و ترتیب طبقات و ذکر تقدیم مثل امیر المؤمنین (ع) و ابن ابی قحافه، پس اولی و انسب قصد کردن جانب حق است و هوا و تعصب و مشتبهات نفس را گذاشتن.

چه یهود منازعه می‌کردند با نصاری در باب عیسی (ع) و لجاج می‌ورزیدند و اغماض عین کرده از حق، یهودی می‌گفتند نعوذ بالله که او پسر یوسف نجار است و تولد او از نکاح صحیح نبوده و او صاحب نیرنج و خدع و مخاریق و ناصب شرک و صیاد سمک و صاحب شص و شبک است یعنی یار و مصاحب جماعتی بود که کار ایشان شکار کردن بود و دام نهادن و ماهی گرفتن او چون دعوی نبوت کند و زعم نصاری آنکه او رب عالمیان است و خالق زمین و آسمان و اله اولین و آخرین اهل زمان،

(۱) و اگر یهود بدتر از آن چیزی مییافتند آن را در باره عیسی می‌گفتند، و همچنین نصاری اگر فوق آن چیزی راه می‌بردند آن را در باره او بظهور می‌آوردند. (۲) بنا بر این حضرت امیر المؤمنین (ع) فرموده‌اند که دو طایفه در باب من خود را در وادی هلاک انداخته‌اند: یکی محب مفرط که

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

اعتقاد زیاده از حد در باره ما کنند و دیگری مبالغه مفرط که کین و بغض ما نعوذ بالله در دل خود جای دهند.

و طریق دوستی و محبت آن نیست که رجحان دهند دوستی صحابه را بر دوستی عترت رسول و حقوق و حظوظ ایشان را بیکسو نهند با وجود آنکه عمر می گفت بکتاب و دواوین خود که: نام مرا بر نام بنی هاشم مقدم منویسید، و این را از مناقب او شمرده اند و اگر مساوات می بود میان بنی هاشم و دیگر مردمان حق سبحانه و تعالی ایشان را ممتاز نمی ساخت بسهم ذی القربی و صدقه بر ایشان حرام نمی کرد و در آیات ذکر اقرب نمی فرمود که «وَأُنذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» و دیگر: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ» یعنی این قرآن ذکر است از برای شرف تو و قوم تو پس هر که اقرب باشد به پیغمبر ارفع خواهد بود و این امتیاز از جهت شرافت و کرامت ایشان است. (۳) و از این جهت پیغمبر فرمود مر عباس را وقتی که طلب صدقات ولایات میکرد که: باز گذار صدقات را که آن اوساخ و اوزار اموال مردم است و این نوع چیزی بر ما حرام است.

(۱) و امیر المؤمنین (ع) بر منبر می فرمود که ای جماعت حاضر ما اهل بیت رسولیم قیاس نمی توان کردن هیچ احدی را بما، و راست و درست فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که چگونه قیاس توان کرد جماعتی را بدیگران که رسول الله از ایشان باشد و دو اطیب در میان ایشان علی و فاطمه باشند و دو سبط حسن و حسین و دو شهید حمزه و جعفر و سید وادی عبد المطلب و آب دهنده حاجیان عباس و بزرگان بطحا و سروران و بهترین آنجا در میان بنی هاشم اند و انصار جماعتی اند که ایشان را نصرت دهند، و مهاجر طایفه که بجانب ایشان و با ایشان هجرت نمایند، و صدیق کسی است که تصدیق ایشان کند، و فاروق کسی که تمیز کند و جدا سازد حق را از باطل در میان ایشان. (۲) و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: من در میان شما دو چیز می گذارم که یکی از آن بزرگتر است از آن دیگر و آن کتاب الله است که حبلی است کشیده از آسمان تا زمین و یکی دیگر عترت که اهل بیت من اند که حضرت حق مرا از این خبر داده که ایشان از یک دیگر جدا نخواهند شد تا بکنار حوض کوثر بمن رسند. (۳) و اگر اهل بیت همچون غیر می بودند عمر نمی گفت در وقتی که داعیه مصاهرت پیغمبر داشت که من از آن حضرت شنیدم که

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه علیکم یا اهل البیت والنبوه

میفرمود: که در روز قیامت هر سبب و نسبی که باشد منقطع گردد الا سبب و نسب من که منقطع و منقرض نشود. (۴) و کسی که تفضیل آب دجله بر آب فرات میکند مادام که ذوق آن را درک نکرده و خاصیت آن را ندانسته و تصویری که با خود کرده حکم بر تفضیل آن نمیتواند کردن. (۱) الحمد لله و المنه که تصدیق جمیع رسل میکنیم و میان اولاد پیغمبر که مناصب امامت دارند هیچ تفرقه نمیکنیم و منکر ولایت هیچ کدام نیستیم و بنی هاشم را مخصوص می گردانیم بمحبت و میدهیم هر مردی را قسط و نصیب او از منزلت. (۲) فاما علی بن ابی طالب (ع) را منفرد می سازیم بامامت شریفه و مقامات کریمه و مناقب رفیعیه که عرق صحیح دارد و منشأ کریم و شأن عظیم و عمل جسیم و علم بی حد و حلم بی عد و بیان فصیح عجیب و لسان بلیغ غریب و صدر رحیب و اخلاق حمیده او موافق اعراق پسندیده اوست فکر به پیرامون قدرش نمیتواند رسید، و ذکر و صفت جمیلش را در سمط نظم و نثر نمی تواند کشید. (۳) و اما امام حسن و امام حسین علیهما السلام مثل شمس و قمرند در منافع عامه و نعم شامله بلکه انفع و اشمل و اگر عارف احوال ایشان می بودند که دو در کدام بحرند و دو درج کدام برج اند و بحسب و نسب بکه منتهی می شوند ایشان را در ذکر قرین یکی از اولاد مهاجرین و صحابه نمی ساختند و امتیاز می دادند و انصاف پیش آورده مصدق این را قول نبی میدانستند که فرموده است که ایشان بهترین جوانان اهل بهشتند و هر که ایشان بهتر او باشند او بهتر اقران خودست و ببهشت داخل نمی تواند شد مگر بصدق و صبر و بحلم و علم و بطهارت و زهد و بعبادت و طاعت و اعمال و اخلاق و اخلاص و رتبت بآن که حفظ ایشان در اعمال مرضیه و مذاهب زکیه فوق هر حظ است. (۱) و اما محمد بن حنفیه همه کس از صادر و وارد و حاضر و بادی مقر و معترف اند که او فرید دهر و وحید عصر بوده و اتم و اکمل مردمان بوده. (۲) و اما علی بن حسین (ع) جمیع مردم بر اختلاف مذاهبشان اتفاق دارند بر آنکه او بهتر اهل زمان بوده و مقدم بر همه من جمیع الوجوه و اهل حجاز می گفتند که سه کس را ندیده ایم در دهر که راجع شوند بیک پدر که میان ایشان قرابت قریبه باشد که هر سه علی نام داشته باشند که ایشان را صلاحیت خلافت باشد از جهت استکمان خصال حمیده در ایشان که مراد علی بن حسین و علی ابن عبد الله بن جعفر و علی بن عبد الله بن عباس است. (۳) فاما در شجاعت و

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

نجدت و صبر بر مصیبت چنانچه معلوم است نزد نقله اخبار و حمله آثار که نیست مثل علی بن ابی طالب (ع) و حمزه بن عبد المطلب و جعفر طیار رضوان الله علیهم که بر صفحه روزگار آمده باشد که دایم قدم صبر در معارک استوار داشتند، و در تحت ظلال سیوف سینه را سپر مردانگی و نجدت نموده خصوصا امیر المؤمنین که کرار غیر فرار است و در روزی که دیگران قرار بر فرار میدادند نهایت نجدت و شجاعت از آن حضرت بظهور میرسید چنانچه مخفی نیست.

(۱) بعضی از امیر المؤمنین سؤال کردند که میان بنی هاشم و بنی امیه چه فرق است فرمود که:

نحن انجد و امجد و اجود، و هم انکر و امکر و اغدر

، یعنی ما که بنی هاشمیم شیمه شجاعت و بزرگی و سخاوت داریم، و آنان که از بنی امیه اند شیوه انکار و مکر و غدر دارند.

و دیگر فرمود که اطعام بنی هاشم بمحتاجان و اسیران و یتیمان و ضرب سنان ایشان بر فرق دشمنان زیاده است طریق اینان وفا است و کار ایشان جفا، همت بنی هاشم عالی است و آن دو نان از همت خالی، و اعراق بنی هاشم مکی است، و اخلاق ایشان مدنی.

و اتم خلائق اند از روی فضل و اقل ایشان از روی نقص و در ایشان خصلتی نیست که موجب طغیان باشد و صفتی نه که مورث عصیان شود، مجمع فضل متین اند و منبع عز و تمکین و در کل اوقات و جمیع اعصار فوق همه طوایف اند در هیأت حسنه و مروت ظاهره و اخلاق مرضیه و اعراق رضیه و یافت نمی شود نزد افسد ایشان چیزی از منکر و یافت می شود در اصلح غیر ایشان از مشایخ قبائل

(۱) و جمهور عشایر از مفسده آنچه متصور گردد از آن بیشتر

بد ایشان ز نیک عالم به نیکشان از فرشته فاضلتر

القصه میان بنی هاشم و بنی امیه تقابل و تضاد است جمهور که خلاف این اعتقاد کرده اند بچه دلیل و کدام برهان و حال آنکه پیغمبری که مبعوث شده بر کافه خلائق از بنی هاشم است، و منازل وحی و حامل قرآن ایشان اند، حصول نجابت و ابسته بشفاعت ایشان است، و وصول بدرجات عالیات

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

منوط بمحبت ایشان، و عدد کثیر از آن طایفه جلیلة القدر به اشق عبادات قیام و اقدام می نمودند که دیگران نزدیک آن نمیتوانستند گشت:

مثل علی بن حسین، و علی بن عبد الله بن جعفر و علی بن عبد الله بن عباس و ابو سفیان بن حرث ابن عبد المطلب علیهم السلام که با صفت علم و حلم و کظم غیظ و صفح جمیل و خلق جزیل هر شب هزار رکعت نماز می گذاردند و مع ذلک اکثر اوقات شدت محن قرین وحدت فتن همنشین ایشان میبود.

و جماعتی که منشأ ولایت مطلقه مثل امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام از ایشان باشد که حالات او فوق طوق بشر است کسی را چه یارای که زبان بثنا گستری او گشاید که هر چه در فهم و وهم گنجد از مدایح و مناقب او برتر از آنست، بشرافت نسبش که تواند بود کسی که پدر او ابو طالب است و جد او عبد المطلب بن هاشم (۱) و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم و عم مثل حمزه که سید الشهداست در بهشت عنبر سرشت است، و عم دیگر عباس که پدر عبد الله است و ابن عم مثل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و زوجه مانند فاطمه بنت رسول الله که سیده نسا است و ولدان مثل امام حسن و امام حسین که بهترین اهل جنت اند و برادر مثل جعفر که در فضای بهشت با ملائکه مقرب طیران می کند و عمه صفیه بنت عبد المطلب و علی اول هاشمین است و بعد از پیغمبر بهتر اهل زمین است.

و اعمالی که جامع جمیع خیراتست چهار است: یکی تقدیم در تصدیق پیغمبر، و دیگر مقوی در دین بودن و منع گروه از رسول و از دین اسلام نمودن، و علم کامل در میان مسائل حلال و حرام داشتن، و زهد در دنیاورزیدن، این صفات در علی بن ابی طالب علیه السلام مجتمع بود و در دیگران متفرق.

و دیگر در روی زمین در جود مثل علی بن ابی طالب در وجود نیامد نه در زمان جاهلیت و نه در اوان اسلام و نه در عرب و نه در عجم، و بعد از آن عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس و اهل جود و مکرمت در میان بنی هاشم بسیار است به بعضی از ایشان اختصار رفت.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

(۱) و دیگر ذو نطقی بی شائبه تکلف و تکسب فصیح تر و بلیغ تر از ایشان در منصفه ظهور نشست و در این باب ابو سفیان بن حرث بن عبد المطلب گوید:

لقد علمت قریش غیر فخر بانا نحن اجودهم حصانا
و اکثرهم دروعا سابغات و امضاهم اذا طعنوا سنانا
و ادفعهم عن الضراء فيهم و اثبتهم إذا نطقوا لسانا

یعنی بتحقیق قریش میدانند و حال آنکه من بی فخر می گویم که ما که بنی هاشمیم در جود و سخا از بنی امیه استوارتریم و در آلات و ادوات حرب از زره پوشیدن و شمشیر زدن و نیزه رسانیدن بخصم از ایشان بیشتریم و بیشتریم و بیشتر و دفع کننده تریم دشمن را از خود در سختیهای محاربات در میان ایشان و در بلاغت زبان و فصاحت بیان از ایشان ثابت تر و راسخ تریم.

و نطق زبان و طعن سنان و عمل ارکان علی بن ابی طالب بر همه کس چه روز روشن است و آفتاب را بگل نتوان پوشید و شمه از منازل طاعات و مراتب اعمال و اقدار افعال و شدت محن و حدت فتن ایشان مذکور شد و بقلیلی از کثیر و بعضی از کل از مداخل و مناقب ایشان اکتفا نمود «و این رساله اتمام یافت که بخط عبد الله بن حسن الطبری مرقوم بود» و الله اعلم. (۱) و مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که «رساله دیگر هم از کلام عمرو بن بحر الجاحظ در بیان ترجیح و تفضیل» دیدم که مختصری از آن ایراد مینمایم و مضمون آن اینست که:

هر آنکه شک و ظن و دعوی باطل و اهواء بی حاصل بر یکسو نهد، و بدیده یقین در کتاب الهی و سنت رسالت پناهی بنگرد و تعصب باز گذارد و حجت بر حقیقت کلام خدای تعالی و رسول او را داند.

و ما که هیچ یک از پیغمبر و اصحاب او را در نیافته ایم، و این جماعتی را که اختلاف کرده اند امت در حقیقت ایشان تا دانیم که بکدام جماعت اقتدا کنیم و اولویت ایشان بر ما ظاهر شود (۱) بفرموده حق که وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ تا ما با صادقان باشیم و از باطل و کذب اجتناب نمائیم و چون حق جل و علا فرموده که وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا یعنی و حق سبحانه بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما که هیچ چیز در آن حالت نمیدانستید بعد از آن چون حقتعالی

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

ایشان را شان علم و معرفت کرامت فرموده بود دانستند، بعد از آنکه ما را علم و ادراک بحصول پیوست طلب معرفت دین و اهل یقین نمودیم یافتیم که مردمان در طریق دین مختلف‌اند و نفی یک دیگر می‌نمایند:

و أصل آن را دو فریق یافتیم.

یکی از فریقین می‌گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله که رحلت فرمود خلیفه و قائم مقامی در میان امت نصب نفرمود و آن را با اختیار مسلمانان باز گذاشت ایشان ابو بکر را بخلافت اختیار کردند.

و فریق دیگر می‌گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین (ع) را بامامت و خلافت نصب کرد و بعد از رسول او امام و پیشوای مؤمنان و مسلمانان است، و هر یک از این دو فریق ادعاء حقیقت دارند.

پس چون این را مشاهده نمودیم ایشان را توقیف کردیم تا بحث کنیم و بدانیم محق را از مبطل بعد از آن پرسیدیم از همه‌شان که آیا لابد است و ناگزیر خلاق را از حاکم و والی که حفظ دین کند و مردم را بطاعت فرماید و از معصیت اجتناب نماید و زکوات ایشان را بر مستحقین تفرقه کند و حکم حق میان ایشان کند و داد مظلوم از ظالم بستاند و اقامت حدود نماید یا نه؟ همه گفتند: بلی لا بد است از این.

(۱) پس گفتیم که آیا جایز است مردم را که یکی را اختیار کنند برای حکومت و ولایت بی آنکه نظر کنند در کتاب خدای تعالی و سنت پیغمبر او یا نه؟ گفتند؛ جایز نیست این مگر بنظر در کتاب الهی و در سنت حضرت رسالت پناهی.

پس پرسیدیم از دین اسلام که حقتعالی بآن امر فرموده گفتند: اسلام کلمه شهادة است و اقرار بر آنچه بر پیغمبر آمده از جانب حقتعالی و نماز و روزه و حج بشرط استطاعت و عمل بقرآن کردن و حلال او را حلال و حرام او را حرام دانستن.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

باز پرسیدیم از ایشان که آیا خدای تعالی را هست که بهتری از میان خلق اختیار کند و او را برگزیند یا نه؟ گفتند: بلی گفتیم برهان شما بر این چیست؟ گفتند: قول حق است که فرموده است که: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ» باز پرسیدیم که خیره کدامند؟ گفتند: أهل تقوی، گفتیم: بچه دلیل؟ گفتند: دلیل قول حقتعالی که: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ باز گفتیم: که آیا حقتعالی را هست بهتری از متقیان؟ گفتند: بلی مجاهدان دلیل فرموده حقتعالی که: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً گفتیم از مجاهدین بهتر هست؟ گفتند: بلی سابقین مهاجرین بجهاد بدلیل قول تعالی که لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ پس ما قبول کردیم این را از ایشان از جهت اجماع این طائفه بر این و دانستیم که بهتر خلقان جهادکنندگانند که سابقانند بجهاد.

(۱) بعد از آن پرسیدیم که آیا حق سبحانه و تعالی را هست بهتری از این طائفه؟ گفتند: بلی گفتیم آن طائفه کیستند؟ گفتند: آنانی که عنای ایشان اکثر باشد در جهاد و ضرب سنان ایشان در آن تیزتر بود و ضرب سیف آنان در قتل بیشتر بدلیل قول حق جل و علا که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ و دیگر: و مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ پس این را از آنان قبول کردیم و دانستیم و شناختیم که بهترین همه آن کس است که عنای او در جهاد اکثر باشد و نفس و مال خود را در طاعت الله بذل کرده روی بدشمن دین آرد و بضر حسام انتقام کین از او بکشد.

بعد از آن پرسیدیم از ایشان که از این دو کس که یکی علی بن ابی طالب است علیه السلام و دیگر ابو بکر کدام از این دو کس در حرب عنای او بیشتر است و در سبیل الله بلای او اکثر؟ پس هر دو فریق اتفاق کردند و گفتند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) که در جهاد طعن سنان او بیشتر بوده و ضرب حسام او در قتال سخت تر و او دفع دشمنان بضر ذو الفقار آتش بار از پیغمبر میکرد و قیام دین قویم بکوشش او استحکام یافت، پس ثابت شد در این وجه که ما ذکر کردیم از اجماع فریقین و دلالت کتاب و سنت بآن که علی بن ابی طالب (ع) افضل امت است.

و ثانيا سؤال کردیم که از متقیان کدام بهترند؟ گفتند: خائفان بقول حقتعالی که: أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَأَزَلَّتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ، تا آنجا که فرمود که، مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ، بعد از

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

آن پرسیدیم از همه که در میان مردمان أعلم کیست؟ گفتند: آنکه أعلم باشد بقول در حل مسائل و اهدی بحق در قبائل و أحق بآن که متبوع باشد نه تابع بدلیل قول حق تعالی که، یَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ (۱) که حکومت را تعیین فرمود از برای اهل عدل، این را از ایشان قبول کردیم.

بعد از آن پرسیدیم از اعلم ایشان بعدل که کیست؟ گفتند آنکه ادل ایشان باشد بر عدل گفتیم ادل ایشان کیست؟ گفتند آنکه اهدی باشد بحق و احق باشد بآن که متبوع بود نه تابع بدلیل فرموده حق تعالی که: أَمْنُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ پس کتاب الهی و سنت رسالت پناهی دلالت کرد و اجماع بآن که افضل امت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است علیه و آله السلام، زیرا که باتفاق اکثر و اتقی ایشان است از روی جهاد و چون اتقی است أخشی است و چون أخشی است اعلم است، و چون اعلم است ادل است بر عدل، و چون ادل است اهدای امت است بحق، و چون اهدی است اولی است بمتبوعیت و بآن که حاکم باشد نه تابع و نه محکوم.

و اجماع امت است که بعد از پیغمبر رجوع بقرآنست و سنت نبی او که در آن تدبیر نمایند و استنباط احکام از این هر دو کنند تا اشتباهی که باشد از آن زائل شود، چون نظر کردیم در آیات بطریقی که مذکور شد تمام دلالت دارد بر افضلیت آن حضرت. (۱) و گفته شده در آیه کریمه که: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ که دلالت ظاهره دارد بر آنکه حق سبحانه و تعالی اختیار فرموده علما را و تفضیل داده بر غیر برفع درجات و جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه چهار کس اند از اقوام و اصحاب پیغمبر (ص) که از ایشان علم اخذ کرده اند: از آن جمله امیر المؤمنین علی است (ع)، و عبد الله بن عباس، و عبد الله بن مسعود، و زید ابن ثابت، و بعضی گفته اند که عمر نیز بوده.

پس ما میپرسیم از امت که هر گاه وقت نماز درآید کیست اولی مردمان بتقدیم، ایشان در جواب می گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که اقرء قوم بتقدیم و امامت اولی است باز از اجماع امت است که این چهار کس اقرأند بکتاب الله از عمر پس او خارج شد از این.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

باز از ایشان می پرسیم که از این چهار کس کدام اقرأند بکتاب الله و افقهاند در دین پس اختلاف کردند ما ایشان را توقیف می نمایم تا بر ما معلوم شود که کدام اقرء و افقهاند می پرسیم از ایشان که کدام اولی اند بامامت می گویند باتفاق که پیغمبر میفرمود که ائمه از قریش اند پس ابن مسعود و زید بن ثابت از این حکم ساقط شدند باقی ماند امیر المؤمنین (ع) و ابن عباس.

باز پرسیدیم از ایشان که از این دو کس که اولی است بامامت؟ می گویند باز که پیغمبر فرموده که هر گاه دو عالم فقیه قریشی باشند آنکه بسن بزرگتر است و اقدم است از روی هجرت او اولی است بامامت؛ پس بر این قول عبد الله بن عباس نیز ساقط شد اکنون امیر المؤمنین (ع) باقی ماند که أحق است بامامت باجماع جمیع امت و بدلالت کتاب و سنت «این آخر کلام ابن جاحظ است».

(۱) مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید: که ابن جاحظ از رجال اسلام بوده و افراد زمان در فضل و علم و صحت ذهن و حسن فهم و اطلاع بر حقائق علوم و معرفت بهر جلیل و حقیر بر دقائق آن با وجود آنکه شیعی نبوده تا متهم باشد بلکه عثمانی مروانی بوده و کتب مصنفه بسیار دارد و شهادت کرده در این دو رساله از تفضیل بنی هاشم و تقدیم ایشان بر دیگران و فضل و تقدیم امیر المؤمنین بر وجهی که در آن شائبه شک و شبهه ریب نمی ماند و آن أظهر است از طلوع آفتاب نورانی بتوفیق حضرت یزدانی، چه او این مذهب نداشت، اما حق سبحانه و تعالی او را ناطق گردانید بکلام حق و جاری ساخت لسان او را بصدق تا حجت باشد بر او در دنیا و آخرت که اگر بخلاف این اعتقاد کند حقتعالی خصم او باشد در محشر زیرا که حق جل و علا بر لسان هر قائل حاضر و ناظر است که چه گفت و اصعب امور و اشق قول آنست که شخصی چیزی را بذکر درآرد که بواسطه آن مستحق ریاض جنانی گردد و باز او بسبب خلاف آن مستوجب عذاب نیرانی شود، نعوذ بالله من ذلک.

و این مقدار ما را کافی بود از مطلوب ما که بشهادت این مرد ثبت افتاد، اکنون شروع میکنیم در مقصود بحول و قوه ملک معبود، و آنچه مهم است مقدم می داریم.

(۱) از آن جمله تفسیر معنی آل و اهل بیت و عترت رسول است و تبیین آنکه ایشان چه کسانی و آنچه وارد شده در این باب از اخبار و اقوال ارباب لغت.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

ابو عبد الله حسین بن خالویه گفته که آل در لغت تقسیم یافته به بیست پنج قسم از آن آل الله قریش آمده که شاعر گفته که گویند شعر عبد المطلب است که

نحن آل الله فی کعبته لم یزل ذاک علی عهد ابرهم

که طائفه خود را آل الله گفته در حرم کعبه همیشه بوده اند از عهد حضرت ابراهیم بار علیه السلام. و بعضی گفته اند که مراد از آن نیست که نحن آل بیت الله بحذف مضاف یعنی قطان مکه و سکان حرم الله، عرب می گوید در استغاثه که یال الله قریش اراده میکنند، و آل محمد بنی هاشم اند که مالشان بآن حضرت میکشت بحسب یا بقرباب و بعضی گویند: که هر تقی آل محمد است (ص) و بعضی دیگر گویند آل محمد آن جماعت اند که صدقه بر ایشان حرام است، و أما قول حقتعالی که یَرِثُنِیْ وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ مراد بمیراث نبوت و علم است، و بعضی گویند: که آل الله اهل قرآن اند بدلیل قول پیغمبر (ص) که: ان لله اهلین

، بدرستی که حقتعالی را اهلان هستند پرسیدند که آنها کیستند فرمود: که اهل القرآن

، و در حدیث دیگر واقع است که: اهل القرآن عرفاء اهل الجنة

هر گاه که حق سبحانه و تعالی تفضیل میفرماید چیز را نسبت بخود میدهد مثل کعبه را بیت الله و رجب را شهر الله گفتند، و جمع اهل در سلامت اهلون و اهلین می آید در مذکر و در مؤنث اهلات.

(۱) و اگر گوید که: فرق چیست میان آل و اهل؟

می گوئیم که: هر دو یکسانند زیرا که همزه آل مبدل است از ها که در اهل است چنانچه می گویند هیاک و ایاک و هیهات و ایهات، و دلیل بر این آنکه اجماع ارباب نحو است بر آنکه تصغیر آل بر اهل می کنند چه تصغیر رد میکند اشیا را بأصل خود در این خلاقی نیست الا آنکه کسائی تجویز کرده اویل و اهل را یک بار بر لفظ و دیگر بار بر أصل همچنان که در جمع قیل اقیال بر لفظ و اقوال بر أصل.

و بعضی دیگر گویند که: اختیار کرده اند در جماد و اسماء مجهوله اهل را و در حیوان و اسماء معروفه آل را می گویند: اهل بغداد و آل قوم و آل محمد و آل سراپیست که در صحرای مستوی گرم بمنزله آب می نماید.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

و باز فرق کرده‌اند میان آل و سراب گفته‌اند: سراب پیش از ظهر است و آل بعد از ظهر و آل چوبهای خیمه را می‌گویند، و اسم کوه بعینه، و شخص را نیز می‌گویند مثل آنکه دیدم آل زید را، یعنی شخص او را دیدم، و آل انسان نفس او است همچو می‌گویند که آل احمد آمد، یعنی احمد خود آمد، و احتجاج جسته‌اند بقول حق تعالی که: **بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ** یعنی ما ترک موسی و هرون. (۱) و آل فرعون بعضی‌اند که بر دین و مذهب او بودند کما قال الله تعالی **وَاعْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ** و آنها که غرق شدند سه هزار هزار کس بودند.

پس اگر کسی گوید: که حقیقت آل در لغت چیست نه مجاز آیا خاص است ببعضی یا عام بهمه هر گاه که ما شنیدیم مطلقاً که مقید نساختم.

می‌گوئیم که: حقیقت آل در لغت قرابت خاصه است نه سایر امت و همچنین عترت که خاصه ولد فاطمه است علیها السلام و گاه است که مجازاً بغیر آن استعمال میکنند چنانچه گوئی که آمد برادر من یعنی در دین نه در نسب یا در صداقت یا در قبیله یا در حق اخوت اطلاق می‌یابد مثل **وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا** که مراد قبیله است و گاهست در اصفیا و خلاصاً اطلاق مییابد مثل قول پیغمبر (ص) که **امیر المؤمنین (ع) را برادر می‌گفت از جهت اختصاص از غیر.**

و از اینست قول حق تعالی که حکایت از لوط پیغمبر است که او می‌گفت بقول خود: **هُؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ** که این دختران من که اینها سزاوارترند از برای داعیه شما (۱) و حال آنکه ایشان دختران صلیبه او نبودند بلکه از دختران امت او بودند اضافه بنفوس خود کرد از جهت تعطف و رحمت و شفقت. (۲) و حضرت رسالت (ص) بیان فرمود در وقتی که از آن حضرت سؤال کردند که بعد از خود چه چیز در میان ما می‌گذاری که ما بآن تمسک جسته گمراه نشویم؟ فرمود که: در میان شما می‌گذارم ثقلین را که کتاب الله است و عترت من پس شما به بینید که بعد از من چگونه با ایشان سلوک خواهید نمود: گفتند ایشان کیستند فرمود که: آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس. (۳) و وجه تسمیه ثقلین آنست که اخذ بهر دو ثقیل است و عترت در اصل لغت قطعه از مشک است و بعضی گویند اصل درخت است. (۴) از جابر مرویست که اجماع آل رسول الله است **بِجَهْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**، در نماز و مسح بر خفین نکشیدن، ابن خالویه گفته که: این مذهب

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

شیعه است و مذهب اهل بیت و تخصیص یافته این عموم در آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً بآن که ام سلمه فرموده که این آیت نازل شد در شأن نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم.

(۱) و دیگر آل اعوج و آل ذی العقال نسل فرسهای تیز رفتار است می گویند: که این فرس از آل اعوج است یعنی از اصل ایشان، پس همچنین آل محمد را گویند یعنی از نسل پاکیزه او قول حق نیز باین ناطق است که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ یعنی حق سبحانه و تعالی ایشان را برگزید بر اهل زمان خودشان که ذریت بعضی از ایشان از بعضی است در تناسل و توالد، و آن حضرت فرمود که: من از حقتعالی درخواستم که هیچ کدام از اهل بیت مرا به آتش در نبرد آن را بمن اعطا فرمود.

و آل حم آن هفت سوره است که اول آن حم است.

و آل یس آل محمد است و حزبیل از انبیای بنی اسرائیل و حبیب نجار و اهل البیت در چندین موضع تخصیص یافته مثل آیت مباحله که اختصاص یافته بأمیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم (۱) چنانچه ام سلمه روایت کرده که چون ایشان در کسا داخل شدند حضرت رسول فرمود که: اللهم هؤلاء اهل بیتی

ام سلمه گفت که من هم از شما میم فرمود که «انت علی خیر» تو بر خیری.

و آل مرا مر آن کسی است که وضع کتابت کرد بعربی. (۲) و اما اهل پس اهل الله اهل قرآن اند و اهل بیت نبی امیر المؤمنین و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بر وجهی که ام سلمه تفسیر کرد.

(۱) پس اگر سائل گوید که آیت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ در شأن ازواج نبی سمت نزول یافته زیرا که ما قبل و ما بعد! و در شان ایشان است.

می گوئیم در جواب که این قول غلط است هم از روی روایت و هم از روی درایت.

اما روایت حدیث ام سلمه است که مذکور شد.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و اما درایت آنکه اگر در شان ایشان می بود بایستی لیزه ب عنکن و یطهرکن ورود مییافت پس نزول آن در شان اهل بیت باشد و تذکیر او از جهت تغلیب است که قاعده مقرر است. و اهل کتاب یهود و نصاری اند و آل داود آنانی که موهبت ایشان ملک و نبوت بود که داود را (ع) هر شب سی هزار کس حراست میکرد و حقتعالی آهن را در دست او نرم کرده بود و حسن صوت داده و روزی طیب کرامت فرموده و حکمت و فصل الخطاب ارزانی داشته و جبال و طیور با او تسبیح می گفتند و سلیمان را (ع) ملک بیقیاس کرامت کرده و باد و جن را مسخر او کرده و زبان مرغان آموخته، و آل جمع اله است و آن چویست و آل حربه را می گویند که باو صید ماهی می کنند.

فصل

در بیان بعضی از اخبار و آثار که سمت تقدم می یابد. (۲) از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام منقولست که او از آبای بزرگوار خود صلوات الله علیهم روایت فرموده که ما جماعتی اهل بیتیم که بر ما صدقه حلال نیست و مأموریم باتمام وضو و نمی جهانیم حمار را بر اسب زیبای تیزرو تندرو، و این کنایه است از آنکه میان آل رسول با مخالفت سمت مواصلت نیست. (۳) و از ابی سعید خدری مرویست که پیغمبر (ص) فرمود که هر که بغض اهل بیت من داشته باشد - نعوذ بالله - پس او منافق است. (۴) عوام بن حوشب روایت کند که ابن عم من مجمع گفت: که من رفتم نزد عایشه و از حالات روز جمل پرسیدم گفت: قلم قدر بقضای آن رفته بود، پس از حال امیر المؤمنین (ع) پرسیدم گفت: کسیرا از من سؤال میکنی که دوست ترین مردم است نزد رسول الله و زوج کسی است که او نیز احب مردم است بر رسول الله صلی الله علیه و آله، من دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را علیهم السلام که پیغمبر ایشان را در جامه خود جمع فرمود و گفت: بار خدایا اینان اهل بیت من اند ببر از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را از لوث گناه، من گفتم: یا رسول الله من از اهل بیت توأم؟ فرمود: دور باش که تو بر خیری. «ج ۴»

(۱) پس این حدیث و حدیث ام سلمه بیان آل و اهل کرده که اگر عام می بود هر آینه ممکن می بود عایشه و ام سلمه را که بگویند که ما از اهل اوئیم پس چون نگفتند معلوم شد که اهل و آل

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

مخصوص این جماعت بوده. (۲) و نیز وقتی که ابو بکر با سوره براءة متوجه مکه معظمه شد و پیغمبر بامر حق او را باز گردانید و آن را بامیر المؤمنین داد و فرستاد که حکم الهی چنان است که این سوره را من خود یا یکی از اهل من بأهل مکه برساند أبو بکر که باز گردید نگفت که من از اهل توأم، و این دلالت صریح دارد باختصاص آل و اهل بجماعت مذکوره (ع). (۳) و زید بن ارقم روایت کند که چون حضرت رسول الله (ص) از حج بازگشت نزول اجلال فرمود بغدیر جحفه که واقع است میان مکه معظمه و طیبه مدینه و فرمود که: آن محل را از شوک و خار پاک ساختند و بلندی قائم کردند و ندائی صلاة جامعه در دادند و ما بیرون رفتیم بجانب رسول الله (ص) و روزی بغایت گرم بود چنانچه هر که ردای که داشت بواسطه شدت گرما در زیر پای انداخته می نشست چون مردم همه جمع شدند آن حضرت با ایشان نماز گذارد و بعد از انصراف از نماز فرمود که:

الحمد لله نحمده و نستعینه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیات اعمالنا الذی لا هادی لمن اضل و لا مضل لمن هدی و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله . اما بعد ای معشر مردمان نخواهد بود نبی را از عمر مگر نصف عمر آنکه پیش از این بوده

(۱) و حال آنکه عیسی پیغمبر در میان قوم خود چهل سال لبث کرد و من در بیستم سال شرع و دین را قایم ساختم و کامل گردانیدم و بلا شک از شما جدا خواهم شد و من و شما هر دو پرسیده خواهیم شد یعنی فردا در قیامت از من خواهند پرسید که تبلیغ رسالت را چگونه کردی و از شما خواهند پرسید که محمد در میان شما بچه کیفیت زندگانی کرد شما در جواب چه خواهید گفت.

همه بر پای خواستند و گفتند یا رسول الله در جواب خواهیم گفت و گواهی خواهیم داد که تو رسول و عبد اوئی و آنچه حق ادای رسالت و امانت بود بتقدیم رسانیدی و هر چه شرط ارشاد و نصیحت بود بجای آوردی، و امر او را بر جای نشانیدی، و قیام بعبادت او نمودی تا وقتی که مقرر بودی حق سبحانه و تعالی ترا جزای خیر دهد.

بعد از آن فرمود که آیا نیستید شما که گواهی می دهید بآن که معبودی نیست غیر معبود بسزا که بی شریک و بی همتاست و محمد بنده و رسول اوست و آنکه بهشت و دوزخ و بعث بعد از موت همه حق است و ایمان بهمه کتب او دارید؟ همه گفتند: بلی یا رسول الله.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

آن حضرت فرمود که: من هم گواهی می‌دهم که در این قول صادقید و باز مصدق گشتید بدانید و آگاه باشید که من پیش روی شما باشم بر حوض از برای آماده ساختن آن از جهت شما، و شما با من آن خواهید که وارد گردانم شما را بر حوض، پس در حالت ملاقات از شما خواهم پرسید که با ثقلین که من در میان شما گذاشته بودم چگونه زندگانی کردید، ما ندانستیم که ثقلین عبارت از چیست.

(۱) یکی از مهاجرین از آن میان برخاسته گفت: یا رسول الله پدر و مادر من فدای تو باد ثقلین چه چیز است؟ فرمود که: دو چیز است که بزرگتر آن کتاب الله است که او سببی است که یک طرف آن بید قدرت خدای عز و جل است و یک طرف دیگر بدست شماست، پس متمسک شوید بآن و چنک در او زیند تا نلغزید و گمراه نگردید، و کوچکتر آن عترت من اند، زنهار نکشید ایشان را و با کین و قهر با ایشان سلوک مکنید که من در خواسته‌ام از دانای نهان و آشکار بآن که وارد گرداند شما را بر من بکنار حوض و آن را بمن اعطا فرموده، پس قهرکننده ایشان قهرکننده من است و فرو گذارنده ایشان فرو گذارنده من و دوست ایشان دوست من و دشمن ایشان دشمن من.

و سه نوبت این را اعاده فرموده گفت: بدانید که هیچ امتی هلاک نشد تا دینی به‌وای نفس خود اختیار نکرد و غلبه نکرد بر پیغمبر خود، و تا بقتل نیاورد کسیرا که در میان ایشان بعدل و راستی سلوک میکرد، یعنی این امور سبب هلاک امتست پس پیرامون آن نباید گشت، و در نوبت چهارم دست امیر المؤمنین علی (ع) گرفته به بالا برد و فرمود که: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست بارخدا یا دوست دار هر که او را دوست دارد، و دشمن دار هر که او را دشمن دارد. (۲) و در روایت زهری آمده که آن حضرت سه نوبت فرمود که: من اولی مردمان نیستم بمؤمنان؟

حاضران گفتند خدای و رسول او اولی اند بمؤمنان، چهارم بار فرمود که هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست. (۱) مؤلف کتاب می‌فرماید اگر کسی بدیده تحقیق در این کلام میمنت انجام نظر اندازد و هوا و هوس نفسانی را طرح کند و نیک تأمل نماید و قدم انصاف پیش نهد بر او همچو روز روشن شود که این کلام نص جلی است از آن حضرت بر امامت و خلافت و اقامت حجج باهره است بر کسی که در این امر نزاع دارد، و بسیاری ازین براهین باهره و أدله ظاهره سمت

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

ذکر خواهد شد و این قول بتقریب معنی اهل و عترت و آل بر سبیل اجمال مذکور شد و درین باب کمیت رحمه الله که مادم آل رسول بوده این ابیات فرموده

و یوم الدوح یوم غدیر خم	ابان له الولاية لو أطیعا
و لكن الرجال تبايعوها	فلم ار مثلها خطرا اضیعا
فکم ابلغ بهم لعنا و لكن	اساء بذاک اولهم صنیعا
فصار لذاک اقربهم لعدل	الی جور و احفظهم مضيعا
اضاعوا امر قائدهم فضلوا	و أقومهم لدى الحدثن ریعا
تناسوا حقه و بغوا علیه	بلا ترة و کان لهم قریعا
فقل لبني امية حيث حلوا	و ان خفت المهند و القطیعا
اجاع الله من اشبعتموه	و اشبع من بجود كما اجیعا
بمرضى السياسة هاشمی	یکون حیا لامته ریعا
و لیثا فی المشاهد غیر نکس	لتقویم البریة مستطیعا
یقوم امرها و یذب عنها	و یترک جذبها ابدًا مریعا

(۱) یعنی در روز دوح که روز غدیر خم است حضرت بامر کردگار ظاهر گردانید از برای امیر المؤمنین امامت و خلافت را اگر اطاعت کنند معاندان و سر از فرمان نه پیچند، و لکن خلائق حاضره آنجا در آن روز بیعت کردند بر امر خلافت فاما من ندیدم مثل آن خطری که ضایع ساختند بآن که بعد از آن انکار نمودند، پس بسا لعنی که متوجه آن جماعت است که اقرار را انکار کردند و بدتر آن لعن بر آن کس که اول این صنعت کرد و این قاعده نهاد پس برای این حرکت شنیع اقرب ایشان که شمه عدل میورزید سررشته او بجور کشید و اُحفظ ایشان که دعوی دین‌داری داشت به تزییع منجر گشت و ضایع ساخت امر مقتدای خود را پس گمراه شدند و اقوم ایشان که داعیه‌اش این بود که در دین قسایم است بواسطه این حادثه ترسیده آن را از دست گذاشت، و فراموش کردند حقوق دیرینه او را و بر او دست تعدی گشودند بی‌کره و اجباری و حال آنکه آن حضرت ایشان را قرین و همنشین بود، پس بگو ای حق گوی بنی امیه را هر جای که فرود آیند و

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

دیوان مظالم را بر پای کنند و اگر چه ترسی از شمشیر آبدار هندی و بیم قتل باشد: که گرسنه کناد حق سبحانه و تعالی آن کس که شما او را سیر کرده باشید و سیر گرداناد آنکه شما او را گرسنه گذاشته باشید، و برضای دوستان امید از حضرت منان است که حسام صرام سیاست هاشمی در میان شما درآید و انتقام از شما بکشد و بفیض باران رحمت خود ریاض محتاجان را که امت عبارت از ایشانند ربیع وار سبز و خرم سازد و شیر بیشه شجاعت بهجوم نامردان روی گردان نمیشود و امر خلاق را قایم میسازد و منع مکاره از محبان مینماید، و شر دشمن از ایشان دفع میکند، و ربیعان و کشتزار ایشان همیشه تازه و خرم میدارد که باد قهر خصم بر ایشان نمیتواند وزید که آن را خشک و بی رونق سازد، این حال موقوف صاحب امر است که از غیب بیرون آید و بصمصام انتقام سیاه خانهای اهل نفاق بآتش قهر بسوزاند و گلشنهای اهل وفاق را بباران مرحمت تازه و خرم گرداند، اللهم ارزقنا من عظیم نواله و اجعلنا من المشرفین بلقاءه و وصاله. (۲) و دیگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح پیغمبر است علیه السلام که بر او کسی سوار شد از تلاطم طوفان مخالفت خلاص شد و کسی که از آن تخلف کرد در دریای قهر الهی غرق شد از دام آب به آتش پیوست

همچو فرعون شوم گردن کش از ره آب رفته در آتش

(۱) و روایت کنند از علی بن حسین امام زین العابدین علیه السلام که روزی در مجلس میفرمود: که ای گروه مردمان هر خاموشی که درو فکری نیست پس آن تباه است، و هر کلامی که درو ذکری نیست پس آن بیهوده است، بدانید و آگاه باشید که حق سبحانه و تعالی یاد میکند جماعتی را بسبب پدران و محافظت مینماید و نگاه میدارد أبناء را بآباء چنانچه در کلام خود یاد کرده که وَ كَانِ اَبُوهُمَا صَالِحًا که حضرت خضر را علیه السلام فرستاد و حفظ اموال آن دو یتیم کرد که در زیر زمین مدفون بود، بآن که تجدید آن علامت کرد تا مال ایشان ضایع نشود زیرا که یکی از پدران ایشان سمت صلاح داشته، از پدران بزرگوار بمن رسیده است که آن صالح از پدر دهم آن دو یتیم بوده، و ما خود عترت رسول الهیم، پس ما را محافظت کنید برای روح رسول الله (ص) و رعایت جانب ما را فرو مگذارید، پس از هر جانب در این مجلس فغان و گریه برخاست. (۲) و ابن عباس

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

رضی الله عنهما روایت کند که من از پیغمبر (ص) باین دو گوش خود شنیدم و الا کر بادا که میفرمود که: من مثل یک درختم که روینده است در بهشت، و فاطمه بار آن درخت است، و علی بار دهنده اوست، و حسن و حسین ثمره آن درختند، و محبان اهل بیت برگهای آن درخت حقا حقا که چنین است، «و صاحب کتاب فردوس نیز این حدیث روایت کرده». (۳) و روایتست از جابر بن عبد الله که حضرت رسول (ص) فرمود که: بهشت عنبر سرشت مشتاق چهار کس است از اهل من که بتحقیق دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و امر فرموده مرا بدوست داشتن ایشان که آنها: علی بن ابی طالب است و حسن و حسین و مهدی صلی الله علیهم، و مهدی کسی است که عیسی بن مریم در پی او نماز بگذارد.

(۱) و عمر بن ساکن گفت که من از ثابت بنانی شنیدم که می گفت که حقتعالی فرموده: وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى، ای الی ولایة اهل البیت علیهم السلام، یعنی من هر آینه آمرزنده ام کسی را که از ناشایست توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح ورزد بآن هدایت یابد بولایت اهل بیت علیهم السلام بی دوستی ایشان توبه و ایمان و عمل صالح هیچ قبول نیست.

بی حب علی بود وجودت بجوی بی مهر علی مایه سودت بجوی

بالله که اگر علی امامت نبود صد قبله و محراب سجودت بجوی

(۲) و دیگر آن حضرت (ص) فرموده که من شفیعم چهار طایفه را در روز قیامت: طائفه که گرامی دارند ذریت مرا. و طائفه که عند الحاجه حاجت ایشان را روا کنند، و طائفه که سعی نمایند در امور ایشان وقتی که مضطر باشند بآن امور، و طائفه که دوست دارند ایشان را بدل و زبان. (۳) و همچنین منقولست از کتاب فردوس که تألیف شیرویه دیلمی است که حضرت رسول فرمود که:

اول کسی که من شفاعت ایشان کنم در روز قیامت از امت من اهل بیت من خواهند بود پس
أقرب فالأقرب

الحدیث بتمامه. (۴) و ابن عباس روایت کند که آن حضرت فرمود که: من و علی از یکدرختیم و دیگر مردم از درختهای متفرقه. (۵) انس بن مالک روایت کند که پیغمبر فرمود که: ای معشر بنی

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

عبدالمطلب بهترین اهل بهشت منم و حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین و مهدی صلی الله علیه و آله (۶) و در حدیث دیگر بهترین مردمان واقع است.

(۱) و مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید: که آن حضرت تخصیص فرمود این جماعت را بذکر دون باقی ائمه علیهم السلام، چه هر چه او خود است در اثبات سیادت احتیاج بدلیل و برهان ندارد، زیرا که سید ولد آدم است و اما باقی ائمه سواء مهدی (ع) که ایشان بسعادت شهادت فائز شدند پس ایشان را بر غیر مزیت باشد، و اما مهدی (ع) چون صاحب دولت جدیده و سعادت مستأنفه خواهد بود حق سبحانه و تعالی اعاده گرداند بیمن او دین خود را، و بعز اقامت دعوت او سلطنت خود را ظاهر سازد، و بتشیید قوت نصرت او برهان خود را قائم گرداند، و بلند سازد بحکم ایالت او ذکر خود را، پس عجب نباشد که او بهترین مردمان باشد و بذکر مخصوص گردد، و نیز تنبیه فرموده آن حضرت بر فضل او، وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا. (۲) و دیگر آن حضرت فرمود که: ما از اهل بیتیم که حقتعالی از ما زائل ساخت فواحش ظاهر و باطن را یعنی گناه ظاهر و باطن از ما بوجود نمی آید. (۳) ابن مسعود روایت کند که حضرت رسول (ص) فرمود که: ما جماعت اهل بیتیم که حقتعالی اختیار کرده از برای ما آخرت را بر دنیا. (۴) و هم از او مرویست که آن حضرت فرمود که دوستی آل محمد بهتر است از عبادت سالیانه و هر که بر دوستی ایشان بمیرد به بهشت داخل شود. (۵) زید بن ارقم گوید که: پنج چیز است که هر که بآن ایمان نماید معذور نباشد از ترک عمل آخرت یعنی عمل آخرت را بجای آورده که: آن زوجه صالحه است، و پسران نیکو کردار، و حسن معاشرت با مردم، و معیشت در بلاد خود کردن یعنی بقوت لا یموت قناعت کردن، و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ورزیدن. (۶) ام سلمه روایت کند از نبی (ص) که علی و شیعه او رستگارانند در روز قیامت.

(۱) و مؤلف میفرماید که: زیاده از این در باب عترت گفته شده بر آنچه ما ذکر کردیم آن را از مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول که تصنیف شیخ عالم کمال الدین محمد بن طلحه است جزاه الله خیرا، و او شیخی است مشهور و فاضلی است مذکور گمان من آنست که وفات کرد رحمه الله در سنه أربع و خمسين و ستمائة و ترفع حال و زهد او و ترک کردن وزارت شام را و انقطاع او از

السلام علیکم یا اهل البیت و النبوه السلام علیکم یا اهل البیت و النبوه السلام علیکم یا اهل البیت و النبوه

دنیا و انزوای او از برایا مشهور و معلوم است و عهد او قریب بوده و در حال انقطاع و انزوا این کتاب را تصنیف کرده با کتاب دائره، و او از رؤسا و اعیان شافعیان بود گفته است که: عترت عشیره است، و بعضی گفته‌اند که ذریت و این هر دو در آل رسول یافت می‌شود علیهم السلام، اما عترت بواسطه آنکه عترت از اهل نزدیکترند و ایشان همچنین‌اند، و اما ذریت بسبب آنکه اولاد بنت رسول‌اند، و قرآن از این مخبر است که وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِنْ الصَّالِحِينَ عِيسَى رَا مِنْ ذُرِّيَّتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَمْرَد وَ اتِّصَالَ او از جهت مریم است علیهم السلام. (۲) مؤلف میفرماید رحمه الله که: مؤید قول کمال الدین بن طلحه رحمه الله قول رسول است (ص) که صاحب کتاب فردوس از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه روایت کرده که آن حضرت فرمود که:

حق سبحانه و تعالی ذریت هر پیغمبری را در صلب او پدید آورده و خدای تعالی گردانیده ذریت مرا در صلب علی بن ابی طالب.

(۱) و عز الدین محدث از عمر نقل میکند که من شنیدم از پیغمبر (ص) که فرمود: هر قومی که هست عصبه ایشان از قبل پدرشان می‌باشد الا اولاد فاطمه که من عصبه و پدر ایشانم. (۲) و دیگر ابن طلحه میگوید که: اما مستند ذوی القربی آنست که روایت کرده ابو الحسن علی بن احمد الواحدی در تفسیر خود بسند ابن عباس که چون آیت قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى نازل شد پرسیدند که یا رسول الله اینها چه کسانی‌اند که حقتعالی امر فرموده ما را بمودت ایشان؟ فرمود که: علی و فاطمه است و هر دو پسر صلوات الله علیهم.

متن عربی کتاب در بخش زندگی حضرت محمد

لجزء الأول

[مقدمه المؤلف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

الحمد لله الذى ألزمننا كَلِمَةَ التَّقْوَى و وفقنا للتمسك بالسبب الأقوى و شيد لنا ربوع الإيمان فما تعفو و لا تقوى و أيدنا بعصمته فهى أبدأ تشتد و تقوى أحده حمد معترف بإحسانه مغترف من بحار امتنانه شاكر لما أولاه بحسب الإمكان مقر بالتقصير عما يجب من شكر نعمه التى لا تنفد أو تنفذ مدة الزمان و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة يعتقدها الجنان و تشهد بها الجوارح و الأركان و يرويها عن القلب و اللسان و يجر بدائع ألفاظها البيان و يثبتها فى صحائف الخلود البنان و أشهد أن محمدا ص عبده و رسوله ابتعنه و زند الباطل وار و أسد الكفر ضار و النفاق قد هدرت شقاشقه و نعق ناعقة و استعلت رواعده و اشتعلت بوارقه فلم يزل ص حتى أخدم نيرانه و زلزل بنيانه و هد بسيف عليه أركانه و أردى بذى فقاره حماته و شجعانه و استقر الدين و ألقى جرانه و عبدوا طوعا و كرها رحمانه و نبذ الجاهلى أصنامهم و حل اليهودى سبته و كسر النصرانى صلبانه ص الذين اقتفوا آثاره و أعلوا شعاره و كانوا فى حياته و بعده أعوانه على الحق و أنصاره و عيبة علمه التى أودعها أسراره صلى الله عليه و آله و عليهم ما لاح نهار مشرق و أነع غصن مورق و رعد راعد و أبرق مبرق و شرف و كرم و عظم.

و بعد فإن الله سبحانه و له الحمد لما هدانى إلى الصراط المستقيم و سلك بى سبيل المنهج القويم و جعل هواى فى آل نبيه لما اختلفت الأهواء و رأى فىهم حيث اضطربت الآراء و ولأئى لهم إذ تشعب الولاء و دعائى بهم إذ تفرق الدعاء تلقيت نعمته تعالى بشكر دائم الإمداد و حمد متصل اتصال الآباد و اتخذت هديهم شريعة و منهاجا و مذهبهم سلما إلى نيل المطالب و معراجا و حبههم علاجا لداء هفواتى إذا اختار كل قوم علاجا و صرحت بموالاتهم إذا ورى غيرى أوداجى فهم ص عدتى و عتادى و ذخيرتى الباقية فى معادى و أنسى إذا أسلمنى طبيبى و انقضى تردد عوادى و هداتى إذا جار الدليل و حار الهادى أحد السبيين اللذين من اعتلق بهما فازت قداحه و ثانى الثقلين اللذين من تمسك بهما أسفر عن حمد السرى صباحه محبتهم عصمة فى الأولى و العقبى و مودتهم واجبة بدليل قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ مِنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ و راقبه و من عصاهم فقد جاهره بالعناد و حاربه و نصب نفسه دراة لعقابه و عذابه حين ناصبه جبال العلوم الراسخة و قلل الفخار الشامخة و غرر الشرف البادية إذا انتسبوا عدوا المصطفى و المرتضى و إذا فخرُوا على

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

الأملاك انقادت و أعطت الرضا و إن جادوا بخلوا السحاب الماطر و أخلجوا العباب الزاخر و إن شجعوا أرضوا الأسمر الذابل و الأبيض الناضر و إن قالوا نطقوا بالصواب و أتوا بالحكمة و فصل الخطاب و عرفوا كيف تؤتى البيوت من الأبواب و طبقوا المفصل فى الابتداء و الجواب و ما عسى أن تبلغ المدائح و إلى أين تنتهى الأفكار و القرائح و كيف تنال الصفات قدر قوم أثنى عليهم القرآن و مدحهم الرحمن فهم خيرته من العباد و صفوته من الحاضر و الباد بهم تقبل الأعمال و تصلح الأحوال و تحصل السعادة و الكمال شعر

هم القوم من أصفاهم الود مخلصا تمسك فى أخراه بالسبب الأقوى

هم القوم فاقوا العالمين مآثرا محاسنها تجلى و آياتها تروى

بهم عرف الناس الهدى فهدى بهم يضل الذى يقلى و يهدى الذى يهوى

موالاتهم فرض و حبهم هدى و طاعتهم قربى و ودهم تقوى

و قد كانت نفسى تنازعنى دائما أن أجمع مختصرا أذكر فيه لمعا من أخبارهم و جملة من صفاتهم و آثارهم و كانت العوائق تمنع من المراد و عوادي الأيام تضرب دون بلوغ الغرض بالإسداد و الدهر يماطل كما يماطل الغريم و حوادث الأقدار لا تنام و لا تنيم إلى أن بلغ الكتاب أجله و أراد الله تقديمه و كان أجله و أظهره فى الوقت الذى قدره له و ألهمنى إخراجهم من القوة إلى الفعل فأثبت مجمله و مفصله فأعملت فيه فكرى و جمعت على ضم شوارده أمرى و سألت الله أن يشد أزرى و يحط بكرمه وزرى و يشرح لإتمامه صدرى. فاستجاب الدعاء و تقبله و خفف عنى ثقل الاهتمام و سهله فنهضت عزمى القاعدة و هبت همتى الراكدة و قلت لنفسى هذا أوان الشد فاشتدى و حين الاعتداد لما ينفع فاعتدى و زمان وفاء الغريم المماطل و إبان إبراز الحق من حيز الباطل و وقت الاهتمام و الشروع و ملازمة النهج المشروع و إثبات المسند و المرفوع و ذكر الأصول و الفروع و ضم أطراف المنقول و المسموع و تحلية الأسماع بجواهر المناقب الفائقة و إبراز الحق فى صورته المعجبة الرائقة و اعتمدت فى الغالب النقل من كتب الجمهور ليكون أدعى إلى تلقيه بالقبول و وفق رأى الجميع متى وجهوا إلى الأصول و لأن الحجة متى قام الخصم بتشبيدها و الفضيلة متى نهض المخالف بإثباتها و تقييدها كانت أقوى يدا و أحسن مرادا و أصفى موردا و أورى زنادا و أثبت

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

قواعدا و أركانا و أحكم أساسا و بنيانا و أقل شائئا و أعلى شأنًا و التزم بتصديقها و إن أرمضته و حكم بتحقيقها و إن أمرضته و أعطى القيادة و إن كان حرونا و جرى فى سبل الوفاق و إن كان حزونا و وافق بوده لو قدر على الخلاف و أعطى النصف من نفسه و هو بمعزل عن الإنصاف و لأن نشر الفضيلة حسن لا سيما إذا نبه عليها الحسود و قيام الحجة بشهادة الخصم أو كد و إن تعددت الشهود.

شعر

و مليحة شهدت لها ضراتها و الفضل ما شهدت به الأعداء

و نقلت من كتب أصحابنا ما لم يتعرض الجمهور لذكره فإن النبى ص مسألة إجماع و إنما ذكرت شيئا من أحواله و صفاته تيمنا به ص و تطريزا لديباجة هذا الكتاب باسمه و تزيينا له به ص. و أما أمير المؤمنين و الحسن و الحسين ع فإنه يوجد من مناقبهم و مزاياهم فى كتبهم ما لعله كاف شاف. و أما باقى الأئمة ع فلا يكاد جماعة من أعيانهم و علمائهم يعرفون أسماءهم و لو عرفوها ما عدوها متسقة متوالية فضلا عن غير ذلك هذا مع حرصهم على معرفة نقلة الأخبار و الأشعار و تدوين الكتب الطويلة فى ذلك بل معرفة أجلاف العرب ممن قال بيتا أو أرسل مثلا بل معرفة المغنين و المغنيات و معرفة الأبعاد و نسبة الأصوات بل معرفة المخانيث و المجانين و القصاص و المعلمين و غير ذلك مما لو عدد لظال مما لا يوجب أجرا و لا يخلد ذكرا و يرغبون عن قوم جدهم النبى ص و أبوهم الوصى و أمهم فاطمة و جدتهم خديجة و أخوالهم الطيب و الطاهر و القاسم و عمهم جعفر ذو الجناحين و قد شهد القرآن بطهارتهم و حث الرسول ص على حبهم و مودتهم و قد رأيت أنا فى زمانى من قضاتهم و مدرسهم من لا يرى زيارة موسى بن جعفر ع و كانوا إذا زرناه قعدوا ظاهر السور ينتظروننا و يعودوا معنا هذا مع زيارتهم قبور الفقراء و الصوفية و ميلهم إلى البله و المختلين الذين لا يهتدوا إلى قول و لا يصلون و لا يتجنبون النجاسات لكونهم على عقائدهم و من المعدودين منهم و متى نسب أحدهم إلى محبة أهل البيت ع أنكر و اعتذر و إذا رأى كتابا يتضمن أخبارهم و فضائلهم عده من الهذر و مزقه شذر مذر نعوذ بالله من الأهواء الفاسدة و العقائد المدخولة و تجنبت فيما أثبتته الإكثار و اعتمدت الإيجاز و الاختصار و لو أردت الإطالة وجدت السبيل إليها لاحبا و انثالت على مفاخرهم فقامت بها خاطبا فإنها أغزر من قطر المطر و أكثر من عدد النجم و الشجر و من

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

أين يقدر المتصدى لجمعها على الإحاطة بأقطارها و الخوض كما يجب في غمارها و هل ذلك إلا طلب متعذر و محاولة مستحيل. شعر

و ليس يصح في الأفهام شيء إذا احتاج النهار إلى دليل

و لكنى اكتفيت بقليل من كثير و يسير من غزير و قطرة من سحاب و نقطة من عباب و حق لكل قائل أن يسمى نفسه مختصرا و إن أطال و مقرا بالعي و إن بسط القول و قال و حذف الأسانيد و اكتفيت بذكر من يرويها من الأعيان تفاديا من طول الكتاب بحدثنا فلان عن فلان فإن وردت كلمة لغوية أو معنى يحتاج إلى بيان بينته بأخصر ما يمكن فإن هذا ليس بكتاب جدل فأذكر فيه الخلاف و الوفاق و أحمل كل معنى من الشرح و الإيضاح ما أطاق و لكنى أشير إلى ذلك إشارة تليق بغرض هذا الكتاب و قصدت به التقرب إلى الله سبحانه و تعالى و إلى رسوله ص الطاهر و ابتغاء للأجر و الثواب و لأقدمه ذخيرة ليوم العرض و الحساب و لأجعله مؤنسا إذا أفردت من الأحباب و الأتراب و خلوت بعملى و أنا رهن الثرى و التراب فقد تصديت لإثبات مناقبهم و مفاخرهم على مقدار جهدى لا على قدرهم العالى و نظمت مزايهم ما هو أحسن من انتظام اللئالى و أوضحت من شأنهم ما يردع القالى و يرد الغالى و أنا أرجو ببركتهم ع أن يهدى به الله من أعنقه الضلالة و يرشد به من خبط فى عشواء الجهالة و أن يجعله خالصا لوجهه الكريم و قائدا لنهجه القويم و صراطه المستقيم فبه تعالى و تقدس اهتدينا إلى حبههم و صرنا من حزبهم و إليه تقدست أسماؤه تقربنا بودهم و تمسكنا بعهدهم و اقتفينا منهاج رشدهم و إنى لأرجو أن تهب عليه نسمات القبول و يسرى فى الآفاق سرى الصبا و القبول و يشتهر اشتهار الصباح و يطير صيته فى الأقطار و ليس بذى جناح و أن ينفعه به و يحسن ثوابى عليه و يجزل حظى من إنعامه و إحسانه و يوفر نصيبى من فضله و امتنانه و سميته كتاب كشف الغمة فى معرفة الأئمة. أبتدى بعون الله و توفيقه بذكر النبى ص و أسمائه و سنه و نسبه و مبعثه و شيء من معجزاته و وقت وفاته و أذكر بعده عليا ع و فاطمة ص و الأئمة من ولدهما ع على النسق و الترتيب و ما توفيقى إلّا بالله عليه توكّلتُ و إليه أنيبُ

هذا محمد رسول الله

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

أشهرها محمد و قد نطق به القرآن المجيد و اشتقاقه من الحمد يقال حمدته أحمدته إذا أثبت عليه بجليل خصاله و أحمدته إذا صادفته محمودا و بناء اسمه يعطى المبالغة فى بلوغه غاية المحمودة. و من أسمائه أحمد و قد نطق به القرآن أيضا و اشتقاقه من الحمد كأحمر من الحمرة و يجوز أن يكون لغة فى الحمد

قال ابن عباس رضى الله عنه اسمه فى التوراة أحمد الضحوك القتال يركب البعير و يلبس الشملة و يجتزى بالكسرة سيفه على عاتقه.

و من أسمائه ص الماحى

عن جبير بن مطعم عن أبيه قال قال رسول الله ص إن لى أسماء أنا محمد و أنا أحمد و أنا الماحى يمحي بى الكفر و قيل يمحي به سيئات

من اتبعه و يجوز أن يمحي به الكفر و سيئات تابعيه و أنا الحاشر يحشر الناس على قدمي و أنا العاقب و هو الذى لا نبى بعده و كل شىء خلف شيئا فهو عاقب و المقفى

و هو بمعنى العاقب لأنه تبع الأنبياء يقال فلان يقفو أثر فلان أى يتبعه. و من أسمائه ع الشاهد لأنه يشهد فى القيامة للأنبياء ع بالتبليغ على الأمم بأنهم بلغوا قال الله تعالى فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا أى شاهدا و قال الله تعالى وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و البشير من البشارة لأنه يبشر أهل الإيمان بالجنة - و النذير لأهل النار بالخزى نعوذ بالله العظيم و الداعى إلى الله لدعائه إلى الله و توحيده و تمجيده و

السراج المنير لإضاءة الدنيا به و محو الكفر بأنوار رسالته كما

قال العباس عمه رضى الله عنه يمدحه

و أنت لما ولدت أشرقى الأرض و ضاءت بنورك الأفق

فنحن فى ذلك الضياء و فى النور و سبل الرشاد نخترق

و من أسمائه ص نبى الرحمة قال الله تعالى عز و جل وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

و قال ص إنما أنا رحمة مهداة

و الرحمة فى كلام العرب العطف و الرأفة و الإشفاق و كان بالمؤمنين رحيمًا كما وصفه الله تعالى

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و قال عمه أبو طالب رحمه الله يمدحه

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه
ثمال اليتامى عصمة للأرامل

و من أسمائه ص نبي الملحمة ورد في الحديث و الملحمة الحرب و سمي بذلك لأنه بعث بالذبح و روى أنه سجد يوماً فأتى بعض الكفار بسلى ناقة فألقاه على ظهره و السلى بالقصر الجلدة الرقيقة التي يكون فيها الولد من المواشى

فقال يا معشر قريش أي جوار هذا و الذي نفس محمد بيده لقد جئتكم بالذبح فقام إليه أبو جهل و لاذ به من بينهم و قال يا محمد ما كنت جهولاً و سمي نبي الملحمة بذلك

و من أسمائه ص الضحوك كما تقدم أنه ورد في التوراة

و إنما سمي بذلك لأنه كان طيب النفس-؛ و قد ورد أنه كان فيه دعاية؛ و قال إنى لأمزح و لا أقول إلا حقا

و قال لعجوز الجنة لا تدخلها العجز فبكت فقال إنهن يعدن أبكاراً

و روى عنه مثل هذا كثيراً-

و كان يضحك حتى يبدو ناجذه

و قد ذكر الله سبحانه لينه و رفقته فقال فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ وَ كَذَلِكَ كَانَتْ صِفَتَهُ ص على كثرة من يتتابه من جفاة العرب و أجلاف البادية لا يراه أحد ذا ضجر و لا ذا جفاء و لكن لطيفا في المنطق رفيقا في المعاملات لينا عند الجوار كان وجهه إذا عبست الوجوه دائرة القمر عند امتلاء نوره ص و من أسمائه ص القتال سيفه على عاتقه سمي بذلك لحرصه على الجهاد و مسارعته إلى القراع و دأبه في ذات الله و عدم إحجامه و لذلك

قال على ع كنا إذا احمر البأس اتقينا برسول الله لم يكن منا أحد أقرب إلى العدو منه

و ذلك مشهور من فعله ص يوم أحد إذ ذهب القوم في سمع الأرض و بصرها و يوم حنين إذ ولوا مدبرين و غير ذلك من أيامه ص حتى أذل بإذن الله صناديدهم و قتل طواغيتهم و دوحهم و اصطمم جماهيرهم و كلفه الله القتال بنفسه فقال لا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ فسمى القتال و من أسمائه ص المتوكل و

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

هو الذى يكل أموره إلى الله فإذا أمره الله بشيء نهض به غير هيبوب و لا ضرع و اشتقاقه من قولنا رجل وكل أى ضعيف-

و كان ص إذا دهمه أمر عظيم أو نزلت به ملمة راجعا إلى الله عز و جل غير متوكل على حول نفسه و قوتها صابرا على الضنك و الشدة غير مستريح إلى الدنيا و لذاتها لا يسحب إليها ذيلا و هو القائل ما لى و للدنيا إنما مثلى و مثل الدنيا كراكب أدركه المقييل فى أصل شجرة فقال فى ظلها ساعة و مضى

و قال ع إذا أصبحت آمنا فى سربك معافى فى بدنك عندك قوت يومك فعلى الدنيا العفا و قال لبعض نساءه أ لم أنهك أن تحبسى شيئا لغد فإن الله يأتى برزق كل غد و من أسمائه ع القثم و له معنيان أحدهما من القثم و هو الإعطاء لأنه كان أجود بالخير من الريح الهابة يعطى فلا يبخل و يمنح فلا يمنع

و قال الأعرابى الذى سأله أن محمدا يعطى عطاء من لا يخاف الفقر و روى أنه أعطى فى يوم هوازن من العطايا ما قوم خمسمائة ألف و غير ذلك مما لا يحصى و الوجه الآخر أنه من القثم و هو الجمع يقال للرجل الجموع للخير قشوم و قثم كذا حدث به الخليل فإن كان هذا الاسم من هذا فلم تبق منقبة رفيعة و لا خلة جليلة و لا فضيلة نبيلة إلا و كان لها جامعا قال ابن فارس و الأول أصح و أقرب. و من أسمائه ص الفاتح لفتح أبواب الإيمان المنسدة و إنارته الظلم المسودة قال الله تعالى فى قصة من قال: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ أَى احكم فسمى ص فاتحا لأن الله سبحانه حكمه فى خلقه يحملهم على المحجة البيضاء و يجوز أن يكون من فتحه ما استغلق من العلم و كذا

١٤ روى عن على ص أنه كان يقول فى صفته الفاتح لما استغلق

و الوجهان متقاربان. و من أسمائه الأمين و هو مأخوذ من الأمانة و أدائها و صدق الوعد و كانت العرب تسميه بذلك قبل مبعثه لما شاهده من أمانته و كل من أمنت منه الخلف و الكذب فهو أمين و لهذا وصف به جبرئيل ع فقال مُطَاعٍ ثُمَّ آمِينٍ و من أسمائه ع الخاتم قال الله تعالى خَاتَمَ النَّبِيِّينَ مَنْ قَوْلِكَ خَتَمَتِ الشَّيْءَ أَى تمتته و بلغت آخره و هى خاتمة الشىء و ختامه و منه ختم القرآن و ختامه

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

مِسْكٌ أَى آخِر مَا يَسْتَطْعُمُونَهُ عِنْدَ فِرَاعِهِمْ مِّنْ شَرِبِهِ رِيحُ الْمِسْكِ فَمَسَى بِهِ لِأَنَّهُ آخِرُ النَّبِيِّينَ بَعَثَهُ وَ
إِن كَانَ فِي الْفَضْلِ أَوْلَا

قال ص نحن الآخرون السابقون يوم القيامة بيد أنهم أوتوا الكتاب من قبلنا و أوتيناها من بعدهم
. فأما المصطفى فقد شاركه فيه الأنبياء صلى الله عليه و عليهم أجمعين و معنى الاصطفاء الاختيار و
كذلك الصفة و الخيرة إلا أن اسم المصطفى على الإطلاق ليس إلا له ص لأننا نقول آدم مصطفى
نوح مصطفى إبراهيم مصطفى فإذا قلنا المصطفى تعين ص و ذلك من أرفع مناقبه و أعلى مراتبه. و
من أسمائه ص الرسول و النبي الأُمى و الرسول و النبي قد شاركه فيهما الأنبياء ع و الرسول من
الرسالة و الإرسال و النبي يجوز أن يكون من الإنباء و هو الإخبار و يحتمل أن يكون من نبأ إذا
ارتفع سمي بذلك لعلو مكانه و لأنه خيرة الله من خلقه.

و أما الأُمى فقال قوم إنه منسوب إلى مكة و هى أم القرى كما قال تعالى بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا و
قال آخرون أراد الذى لا يكتب قال ابن فارس و هذا هو الوجه لأنه أدل على معجزه فإن الله علمه
علم الأولين و الآخرين و من علم الكائنات ما لا يعلمه إلا الله تعالى و هو أُمى و الدليل عليه قوله
تعالى وَ مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَخْطُوهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ
و روى عنه نحن أمة أمية لا نقرأ و لا نكتب

و قد روى غير ذلك و من أسمائه يا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ و معناهما واحد يقال زملة فى ثوبه
أى لفه و تزملة بثيابه أى تدثر و الكريم فى قوله تعالى إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ و سماه نورا فى قوله
تعالى قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ و من أسمائه نعمة فى قوله يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ
يُنْكِرُونَهَا و عبدا فى قوله تعالى نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ

و قال ص لا تدعنى إلا بيا عبده لأنه أشرف أسمائى
و رءوفا و رحىما فى قوله تعالى بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ و سماه عبد الله فى قوله تعالى وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ
عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ و سماه طه و يس و منذرا فى قوله تعالى إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ و مذكر فى قوله إِنَّمَا أَنْتَ
مُذَكَّرٌ و نبى التوبة

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و روى البيهقى فى كتاب دلائل النبوة بإسناده عن ابن عباس قال قال رسول الله ص إن الله خلق الخلق [الخالق] قسمين فجعلنى فى خيرهما قسما و ذلك قوله تعالى وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ فَأنا من أصحاب اليمين و أنا من خير أصحاب اليمين ثم جعل القسامين أثلاثا فجعلنى فى خيرها ثلثا فذلك قوله فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ فَأنا من السابقين و أنا خير السابقين ثم جعل الأثلاث قبائل فجعلنى فى خيرها قبيلة و ذلك قوله تعالى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا فَأنا أتقى ولد آدم و أكرمهم على الله و لا فخر ثم جعل القبائل بيوتا فجعلنى فى خيرها بيتا و ذلك قوله تعالى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا فَأنا و أهل بيتى مطهرون من الذنوب و قد رواه ابن الأخرى الجنازى و ذكره فى كتابه معالم العترة النبوية

و قال عمه أبو طالب رضى الله عنه شعر

و شق له من اسمه كى يجله فذو العرش محمود و هذا محمد

و قيل إنه لحسان من قصيدة أولها

أ لم تر أن الله أرسل عبده و برهانه و الله أعلى و أمجد

و من صفاته ص التى وردت فى الحديث راكب الجمل و محرم الميتة و خاتم النبوة و حامل الهراوة و هى العصا الضخمة و الجمع الهراوى بفتح الواو مثال المطايا و رسول الرحمة و قيل إن اسمه فى التوراة بمادما و صاحب الملحمة و كنيته أبو الأرامل و اسمه فى الإنجيل الفارقليط و قال ص أنا الأول و الآخر

الأول لأنه أول فى النبوة و آخر فى البعثة و كنيته أبو القاسم

و روى أنس أنه لما ولد له إبراهيم من مارية القبطية أتاه جبرئيل ع فقال السلام عليك أبا إبراهيم أو يا أبا إبراهيم ص

ذكر مولده ص

نقلت من كتاب تاريخ المواليد و وفاة أهل البيت ع رواية الشيخ الأديب أبى محمد عبد الله بن أحمد بن أحمد بن أحمد بن الخشاب عن شيوخه و النسخة التى نقلت منها بخط الشيخ على بن محمد بن

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

محمد بن وضاح الشهراباني رحمه الله و كان من أعيان الحنابلة في زمانى رأيتة و أجاز لى و توفى في ثانى صفر سنة اثنتين و سبعين و ستمائة عن أبى جعفر الباقر محمد بن على ع قال قبض رسول الله ص و هو ابن ثلاث و ستين سنة في سنة عشر من الهجرة فكان مقامه بمكة أربعين سنة ثم نزل عليه الوحي في تمام الأربعين و كان بمكة ثلاث عشرة سنة ثم هاجر إلى المدينة و هو ابن ثلاث و خمسين سنة فأقام بالمدينة عشر سنين و قبض ص في شهر ربيع الأول يوم الإثنين لليلتين خلتا منه قال أبو على الفضل بن الحسن الطبرسى رحمه الله ولد ص بمكة شرفها الله تعالى يوم الجمعة عند طلوع الشمس السابع عشر من ربيع الأول عام الفيل

و في رواية العامة ولد ع يوم الإثنين ثم اختلفوا فمن قائل لليلتين من ربيع الأول و من قائل لعشر خلون منه و قيل لاثنتى عشرة ليلة و ذلك لأربع و ثلاثين سنة و ثمانية أشهر مضت من ملك كسرى أنو شيروان بن قباد قاتل مزدك و الزنادقة و هو الذى عنى رسول الله ص فيما يزعمون ولدت في زمن الملك العادل أو الصالح و لثمانى سنين و ثمانية أشهر من ملك عمرو بن هند ملك العرب و قيل بعد قدوم الفيل بشهرين و ستة أيام و روى لثمانى عشرة ليلة منه قال و فيه بعث و فيه عرج به و فيه هاجر و فيه مات رواه جابر بن عبد الله الأنصارى و رواه البغوى و قيل لعشر خلون منه و قيل لثمان بقين منه رواه ابن الجوزى و الحافظ أبو محمد بن حزم و قيل لثمان خلون من ربيع الأول. أقول إن اختلافهم في يوم ولادته سهل إذ لم يكونوا عارفين به و بما يكون منه و كانوا أميين لا يعرفون ضبط مواليدهم فأمّا اختلافهم في موته فعجيب و لا عجب من هذا مع اختلافهم في الأذان و الإقامة بل اختلافهم في موته أعجب فإن الأذان ربما ادعى كل قوم أنهم رووا فيه رواية فأمّا يوم موته ص فيجب أن يكون معيناً معلوماً

ذكر نسبه ص

هو محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و اسمه شيبية الحمد بن هاشم و اسمه عمرو بن عبد مناف و اسمه المغيرة بن قصى و اسمه زيد بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤى بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر و هو قريش بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و روى أنه قال إذا بلغ نسبى إلى عدنان فأمسكوا

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

أقول إنى أمسك عند عدنان كما أمر ص و اتصال نسبه بآدم أبى البشرع كثير موجود فى كتب التواريخ و الأنساب و الله أعلم. و أمه ص - آمنة بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن كلاب بن مرة و أرضعته حتى شب حليلة بنت عبد الله بن الحارث السعدية من بنى سعد بن بكر بن هوازن و أرضعته ثويبة مولاة أبى لهب قبل قدوم حليلة أياما بلبن ابنها مسروح و توفيت ثويبة مسلمة سنة سبع من الهجرة و مات ابنها قبلها و كانت ثويبة قد أرضعت قبله عمه حمزة رضى الله عنه فلهذا قال ص و قد حدث فى التزويج بابنة حمزة إنها ابنة أخى من الرضاعة و كان حمزة أسن منه بأربع سنين

ذكر مدت حياته ع

عاش كما ذكرنا ثلاثا و ستين سنة منها مع أبيه سنتان و أربعة أشهر و مع جده عبد المطلب ثمانى سنين ثم كفله عمه أبو طالب بعد وفاة عبد المطلب فكان يكرمه و يحميه و ينصره بيده و لسانه أيام حياته و قيل إن أباه مات و هو حمل و قيل مات و عمره سبعة أشهر و ماتت أمه و عمره ست سنين و روى مسلم فى صحيحه أنه ص قال استأذنت ربي فى زيارة قبر أمى فأذن لى فزوروا القبور

تذكركم الموت

و تزوج خديجة و هو ابن خمس و عشرين سنة و توفى عمه أبو طالب و عمره ست و أربعون سنة و ثمانية أشهر و أربعة و عشرون يوما و توفيت خديجة ع بعده بثلاثة أيام فسمى ص ذلك العام عام الحزن

و روى هشام بن عروة عن أبيه قال قال رسول الله ص ما زالت قریش كاعة عنى حتى مات أبو طالب

يقال كع يكع كعوعا و حكى يونس يكع بالضم قال سيبويه و الكسر أجود فهو كع و كاع إذا كان جباناً ضعيفاً.

و أقام بمكة بعد البعثة ثلاث عشرة سنة ثم هاجر إلى المدينة بعد أن استتر فى الغار ثلاثة أيام و قيل ستة أيام و دخل المدينة يوم الإثنين الحادى عشر من ربيع الأول و بقى بها عشر سنين ثم قبض ليلتين بقيتا من صفر سنة إحدى عشرة للهجرة

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

عن أبي عبد الله جعفر بن محمد ع قال لما حضر النبي ص جعل يغمى عليه فقالت فاطمة وا كرباه لكربك يا أبتاه ففتح عينيه و قال لا كرب على أبيك بعد اليوم و قال ع و المسلمون مجتمعون حوله أيها الناس إنه لا نبي بعدى و لا سنة بعد سنتي فمن ادعى ذلك فدعواه و باغيه في النار أيها الناس أحيوا القصاص و أحيوا الحق لصاحب الحق و لا تفرقوا و أسلموا و سلموا كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

و من كتاب أبي إسحاق الثعلبي قال دخل أبو بكر على النبي ص و هو قد ثقل فقال يا رسول الله متى الأجل قال قد حضر قال أبو بكر الله المستعان على ذلك فإلى ما المنقلب قال إلى السدرة المنتهى و جنة المأوى و إلى الرفيق الأعلى و الكأس الأوفى و العيش المهنا قال أبو بكر فمن يلي غسلك قال رجال أهل بيتي فالأدنى فالأدنى قال ففيم نكفئك قال في ثيابي [بثيابي] هذه التي على أو في حلة يمانية خز أو في بياض مصر قال كيف الصلاة عليك فارتجت الأرض بالبكاء فقال لهم النبي مهلا عفا الله عنكم إذا غسلت و كفنت فضعوني على سريري في بيتي هذا على شفير قبري ثم اخرجوا عني ساعة فإن الله تبارك و تعالی أول من يصلى على ثم يأذن للملائكة في الصلاة على فأول من ينزل جبرئيل ثم إسرافيل ثم ميكائيل ثم ملك الموت ع في جنود كثيرة من الملائكة بأجمعها ثم ادخلوا على زمرة زمرة فصلوا على و سَلَّمُوا تَسْلِيمًا و لا تؤذوني بتزكية و لا رنة و ليبدأ بالصلاة على الأدنى فالأدنى من أهل بيتي ثم النساء ثم الصبيان زمرا قال أبو بكر فمن يدخل قبرك قال الأدنى فالأدنى من أهل بيتي مع ملائكة لا ترونهم قوموا فأدوا عني إلى من ورائكم فقلت للحرث بن مرة من حدثك بهذا الحديث قال عبد الله بن مسعود

و عن علي ع قال كان جبرئيل ينزل على النبي ص في مرضه الذي قبض فيه في كل يوم و في كل ليلة فيقول السلام عليك إن ربك يقرئك السلام و يقول كيف تجدك و هو أعلم بك و لكنه أراد أن يزيدك كرامة و شرفا إلى ما أعطاك على الخلق و أراد أن تكون عيادة المريض سنة في أمتك فيقول له النبي ص إن كان وجعا يا جبرئيل أجدني وجعا فقال له جبرئيل ع اعلم يا محمد أن الله لم يشدد عليك و ما من أحد من خلقه أكرم عليه منك و لكنه أحب أن يسمع صوتك و دعائك حتى تلقاه مستوجبا للدرجة و الثواب الذي أعد الله لك و الكرامة و الفضيلة على الخلق و إن قال له النبي

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

ص أجدنى مريحا فى عافية قال له فاحمد الله على ذلك فإنه يحب أن تحمده و تشكره ليزيدك إلى ما أعطاك خيرا فإنه يحب أن يحمد و يزيد من شكره قال و إنه نزل عليه فى الوقت الذى كان ينزل فيه فعرفنا حسه فقال على ع فخرج من كان فى البيت غيرى فقال له جبرئيل يا محمد إن ربك يقرئك السلام و يسألك و هو أعلم بك كيف تجدك فقال له النبى ص أجدنى ميتا قال له جبرئيل يا محمد أبشر فإن الله إنما أراد أن يبلغك بما تجد ما أعد لك من الكرامة قال له النبى ص إن ملك الموت استأذن على فأذنت له فدخل و استنظرتة مجيئك فقال له جبرئيل يا محمد إن ربك إليك مشتاق فما استأذن ملك الموت على أحد قبلك و لا يستأذن على أحد بعدك فقال له النبى ص لا تبرح يا جبرئيل حتى يعود ثم أذن للنساء فدخلن عليه فقال لابنته ادنى منى يا فاطمة فأكبت عليه فناجاها فرفعت رأسها و عيناها تهملان دموعا فقال لها ادنى منى فدنت منه فأكبت عليه فناجاها فرفعت رأسها و هى تضحك فتعجبنا لما رأينا فسألناها فأخبرتنا أنه نعى إليها نفسه فبكت فقال لها يا بنية لا تجزعى فإنى سألت الله أن يجعلك أول أهل بيتى لحا قباى فأخبرنى أنه قد استجاب لى فضحكت قال ثم دعا النبى ص الحسن و الحسين ع فقبلهما و شمهما و جعل يترشفهما و عيناها تهملان و روى عن جعفر بن محمد عن أبيه ع قال أتى جبرئيل ع إلى رسول الله ص يعودده فقال السلام عليك يا محمد هذا آخر يوم أهبط فيه إلى الدنيا

و عن عطاء بن يسار أن رسول الله ص لما حضر أياه جبرئيل فقال يا محمد الآن أصعد إلى السماء و لا أنزل إلى الأرض أبدا

و عن أبى جعفر ع قال لما حضرت النبى ص الوفاة استأذن عليه رجل فخرج إليه على ع فقال ما حاجتك قال أريد الدخول على رسول الله ص فقال على لست تصل إليه فما حاجتك فقال الرجل إنه لا بد من الدخول عليه فدخل على فاستأذن النبى ع فأذن له فدخل فجلس عند رأس رسول الله ص ثم قال يا نبى الله إنى رسول الله إليك قال و أى رسل الله أنت قال أنا ملك الموت أرسلنى إليك نخيرك بين لقاءه و الرجوع إلى الدنيا فقال له النبى ص فأمهلىنى حتى ينزل جبرئيل فأستشيره و نزل جبرئيل فقال يا رسول الله الآخرة خيرٌ لكَ مِنَ الأولى و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى لقاء الله خير لك فقال ع لقاء ربه خير لى فامض لما أمرت به فقال جبرئيل لملك الموت لا تعجل حتى أعرج إلى

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

السماء [ربى] و أهبط قال ملك الموت ع لقد صارت نفسه فى موضع لا أقدر على تأخيرها فعند ذلك قال جبرئيل يا محمد هذا آخر هبوطى إلى الدنيا إنما كنت أنت حاجتى فيها و اختلف أهل بيته و أصحابه فى دفنه فقال على ع إن الله لم يقبض روح نبيه إلا فى أطهر البقاع و ينبغى أن يدفن حيث قبض فأخذوا بقوله

. و روى الجمهور موته فى الإثنين ثانى عشر ربيع الأول قالوا ولد يوم الإثنين و بعث يوم الإثنين و دخل المدينة يوم الإثنين و قبض يوم الإثنين كما ذكرناه آنفا و دفن يوم الأربعاء و دخل إليه العباس و على و الفضل بن العباس و قيل و قثم أيضا و قالت بنو زهرة نحن أخواله فأدخلوا منا واحدا فأدخلوا عبد الرحمن بن عوف و يقال دخل أسامة بن زيد و قال المغيرة بن شعبة أنا أقربكم عهدا به و ذلك أنه ألقى خاتمه فى القبر و نزل ليستخرجه و لحده أبو طلحة و ألقى القطيفة تحته شقران

قال صاحب كتاب التنوير ذو النسبين بين دحية و الحسين لا شك أنه توفى يوم الإثنين و اختلف أصحاب السير و التواريخ فقال ابن إسحاق لانتى عشرة ليلة و هذا باطل بيقين و أصول العلم المجمع عليها أهل الكتاب و السنة مخالف له لأنه قد ثبت أن الوقفة بعرفات فى حجة الوداع كانت يوم الجمعة فيكون أول ذى الحجة الخميس فيكون أول المحرم الجمعة أو السبت فإن كان الجمعة فصفر إما السبت أو الأحد و إن كان السبت فصفر إما الأحد أو الإثنين فإن كان أول صفر السبت

فأول ربيع الأول الأحد أو الإثنين فإن كان الأحد فأول ربيع الأول إما الإثنين أو الثلاثاء فإن كان الإثنين فأول ربيع إما الثلاثاء أو الأربعاء و كيف ما دارت الحال على هذا الحساب لا يكون الإثنين ثانى عشر و ذكر القاضى أبو بكر فى كتاب البرهان أنه ص توفى ليلتين خلتا من ربيع الأول و كذا ذكر الطبرى عن ابن الكلبي و أبى مخنف و هذا لا يبعد أن كانت الأشهر الثلاثة التى قبله نواقص فتدبره و ذكر الخوارزمى أنه توفى ص يوم الإثنين أول ربيع الأول و هذا أقرب مما ذكره الطبرى و الذى تلخص أنه يجوز أن يكون موته فى أول الشهر أو ثانيه أو ثالث عشرة أو رابع عشرة أو خامس عشرة لإجماع المسلمين أن وقفة عرفة فى حجة الوداع كانت يوم الجمعة انتهى كلام ذى

النسبين

ذكر آياته و معجزاته الخارقة للعوائد

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

منها ما ظهر قبل مولده و منها ما ظهر بعد ذلك فمن ذلك

ما روى أن أمه لما حملت به سمعت قائلاً يقول إنك قد حملت بسيد هذه الأمة و علامة ذلك أنك ترين عند وضعه نورا تضيء له قصور الشام و قيل قصور بصرى فإذا سقط إلى الأرض فقولى أعيدك بالواحد من شر كل حاسد و سميّه محمداً فإن اسمه فى التوراة أحمد يحمده أهل السماوات و الأرض و اسمه فى القرآن محمد قال فسمته بذلك.

و روى ابن خالويه فى كتاب الآل أن آمنة بنت وهب أم النبى ص رأت فى منامها أنه يقال لها إنك قد حملت بخير البرية و سيد العالمين فإذا ولدتها فسميه محمداً فإن اسمه فى التوراة حامد و فى الإنجيل أحمد و علقى عليه هذه التيممة التيممة التعويذ قالت فانتبهت و عند رأسى صحيفة من ذهب مكتوب فيها أعينه بالواحد من شر كل حاسد و كل خلق مارد من قائم و قاعد عن القبيل [السبيل] عاند على الفساد جاهد يأخذ بالمراصد من طرق الموارد أنهاهم عنه بالله

الأعلى و أحوطه باليد العليا و الكف التى لا ترى يدُ الله فوق أيديهم و حجاب الله دون عاديتهم لا يطوره و لا يضره فى مقعد و لا مقام و لا مسير و لا منام أول الليل و آخر الأيام. و ارتجس إيوان كسرى يوم ولادته الرجس بالفتح الصوت الشديد من الرعد و من هدير البعير و رجت السماء بالفتح ترج إذا رعدت و تمخضت و ارتجت مثله و سقطت منه أربع عشرة شرفة و خمدت نيران فارس و لم تخمد قبل ذلك منذ ألف سنة و غاضت بحيرة ساوة و رؤيا المؤبذان و إنفاذ عمرو بن بقليلة إلى شق و سطبح الكاهنين و إخبارهما بقرب أيامه له و ظهوره قصة مشهورة قد نقلها الرواة و تداولها الأخباريون و رأى بعض اليهود فى ليلة ولادته ص النجوم و انقضاها فقال فى هذه الليلة ولد نبى فإننا نجد فى كتبنا أن الشياطين تمنع من استراق السمع و ترجم بالنجوم لذلك و سأل هل ولد فى هذه الليلة لأحد فقيل نعم لعبد الله بن عبد المطلب فقال أرونيه فأخرج إليه فى قماطه فرأى عينيه و كشف عن كتفيه فرأى شامة سوداء و عليها شعرات فوق وقع إلى الأرض مغشياً عليه فتعجبت منه قريش و ضحكوا فقال أضحكون هذا نبى السيف و لبيرنكم بار فلان إذا هلك و أباره الله أهلكه و قد ذهبت النبوة من بنى إسرائيل إلى الأبد فتفرقوا يتحدثون بما قال.

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و فى التوراة ما حكاه لى بعض اليهود و رأيته أنا فى توراة معربة و قد نقله الرواة أيضا إسماعيل قبلت صلاته و باركت فيه و أنميته و كثرت عدده ب مادماذ معناه بمحمد و عدد حروفه اثنان و تسعون حرفا سأخرج اثنى عشر إماما ملكا من نسله و أعطيه قوما كثير العدد و أول هذا الفصل بالعبرى لإشموعيل شمعيثوخو.

و لما سافر أبو طالب إلى الشام قال يا عم إلى من تكلنى و لا أب لى و لا أم فرق له فقال و الله لأخرجنك معى و لا تفارقنى أبدا و لما وصل معه إلى بصرى رآه بحيراء الراهب عن بعد و الغمامة تظله فصنع لقريش طعاما و دعاهم و لم يكن له عادة بذلك فحضره و تأخر ص لصغر سنه فقال هل بقى منكم أحد فقالوا نعم صبى صغير فقال أريده فلما أكلوا و انصرفوا خلا به و بعمه و قال يا غلام أسألك بالللات و العزى لأنه سمعهم يحلفون بها فقال لا تسألنى بها فو الله ما أبغضت شيئا كبغضى لهما فسأله عن أشياء من حاله و يقظته و منامه و أموره فأخبره بما وافق ما عنده من صفته ثم نظر إلى ظهره فرأى خاتم النبوة بين كتفيه على الصفة التى يعرفها فقال لأبى طالب ما هذا الغلام منك قال ابنى قال ليس ابنك و ما يكون أبوه حيا قال ابن أخى قال و ما فعل أبوه قال مات و أمه حبلى به قال صدقت ارجع بابن أخيك و احفظه من اليهود فو الله لئن رأوه و عرفوا منه ما عرفت منه لبيغينه شرا فإنه ص كائن له شأن و لما عاد به عمه تبعه جماعة من أهل الكتاب يبيغون قتله فردهم بحيراء و ذكرهم الله و ما يجدون فى الكتاب من ذكره و قال أبو طالب رضى الله عنه فى ذلك شعر

إن ابن آمنة النبى محمدا عندى بمثل منازل الأولاد

يذكر فيها حال بحيراء و رد من رده من يهود عن النبى ص و بشارة سيف بن ذى يزن جده عبد المطلب به و تعريفه إياه حاله حين قدم عليه يهنئه بعود الملك إليه

و هى معروفة منقولة و هذا باب لو أوغلت فيه أطلت و لم أبلغ مدى عشيره و لا أتيت مع الإسهاب بيسيره - شعر

و أين الثريا من يد المتناول و كيف لى بعد الرمال و الجنادل

و أما ما ظهر من معجزاته و آياته ص بعد بعثته

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

(فالتقرآن) الذى أخرس الفصحاء عن مجاراته و قيد البلغاء بالعى عن مباراته فعاد سبحانه بيانهم باقلا و تناصروا لمعارضته فلم يجدوا إلا خاذلا و تعاهدوا و تعاقدوا فعدموا معينا و نصيرا و عادوا بالخيبة و الخذلان ف لا يأتون بمثله و لو كان بعضهم لبعض ظهيرا فأذعنوا منقادين بخزائم الذل و الصغار و عنوا خاضعين فى ربق الذل و الإسار الخزامة حلقة من شعر تجعل فى وتره أنف البعير يجعل فيها الزمام و جمعها خزائم و الربق بالكسر جبل فيه عدة عرى تشد به البهم و هى أولاد الضأن و واحدها بهمة يقع على المذكر و المؤنث و السخال أولاد المعزى فإذا اجتمعت البهام و السخال قيل لهم أبهام و بهم و الواحدة من العرى ربة و الجمع ربق و أرباق و رباق و منها مجيء الشجرة إليه و قد ذكرها على ع فى خطبته القاصعة يقال قصعت الرجل قصعا صغرتة و حقرته و قصعت هامته إذا ضربتها ببسط كفك و غلام مقصوع إذا بقى قمينا [قميا صغيرا] لا يشب و لا يزداد فتكون هذه الخطبة قد فعلت فى الكفار و المنافقين شيئا من هذه الأفعال -

قال له الكفار إن دعوتها فجاءت آما فقال أيتها الشجرة إن كنت تؤمنين بالله و اليوم الآخر و تعلمين أنى رسول الله فانقلعى بعروك حتى تقفى بين يدي بإذن الله فجاءت و لها دوى شديد الحديث بتمامه فقالوا ساحرٌ كذابٌ.

(و منها)

خروج الماء من بين أصابعه و ذلك حين كان فى سفر و شكا أصحابه العطش و كانوا بمعرض التلف فقال كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ ثُمَّ دَعَا بِرُكُوتٍ فَصَبَّ فِيهَا مَاءً مَا كَانَ يَرُوى إِنْسَانًا وَاحِدًا وَ جَعَلَ يَدُهُ فِيهَا فَنَبَعَ الْمَاءَ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ وَ صَيَّحَ فِي النَّاسِ اشْرَبُوا فَشَرَبُوا وَ سَقَوْا حَتَّى نَهَلُوا وَ عَلُوا النِّهْلَ الشَّرْبَ الْأَوَّلَ وَ قَدْ نَهَلَ بِالْكَسْرِ وَ أَنَهَلْتَهُ أَنَا لِأَنَّ الْإِبِلَ تَسْقَى فِي أَوَّلِ الْوَرْدِ فَتَرِدُ إِلَى الْعَطْنِ ثُمَّ تَسْقَى الثَّانِيَةَ وَ هِيَ الْعَلْلُ فَتَرِدُ إِلَى الْمَرْعَى وَ الْعَطْنُ وَ الْمَعَطْنُ وَاحِدُ الْأَعْطَانِ وَ الْمَعَاظِنُ وَ هِيَ مَبَارِكُ الْإِبِلِ عِنْدَ الْمَاءِ لِتَشْرَبَ عَلْلًا بَعْدَ نَهْلِ وَ هُمُ الْوَفُ وَ هُوَ يَقُولُ أَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا.

(و منها)

حين الجذع إليه حين كان يخطب عليه و فارقه حين اتخذوا له منبرا فلما صعد حن الجذع حين الناقة التي فقدت ولدها.-

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

(و منها)

حديث شاة أم معبد لما هاجر إلى المدينة فطلبوا ما يشربون فلم يجدوه و قالت إنا مرملون فرأى شاة فقال ما هذه الشاة يا أم معبد فقالت خلفها الجهد عن الغنم قال هل بها من لبن فقالت هي أجهد من ذلك قال أ تأذنين في أن أحلبها قالت نعم بأبي أنت و أمي إن رأيت بها حلبا فاحلبها فدعا بها و مسح على ضرعها و قال اللهم بارك لها في شاتها فتفاجت و درت و دعا بإناء لها فسقاها فشربت حتى رويت ثم سقى أصحابه فشربوا حتى رووا و شرب هو آخرهم و قال ساقى القوم آخرهم شربا و شربوا جميعا عللا بعد نهل ثم حلب ثانيا عودا على بدء فغادره عندها فجاء زوجها أبو معبد و معه أعنز عجاف فرأى اللبن فقال من أين لكم هذا و لا حلوبة لكم و الشاة عازب فقالت إنه مر بنا رجل مبارك من حديثه كيت و كيت و حدثته

الحلب بالتحريك اللبن المحلوب و مصدر حلب الناقة يحلبها حلبا و الحلوب و الحلوبة ما يحلب و جاء بالهاء لأنك تريد الشيء الذي يحلب أى اتخذه ليحلبوه و ليس لتكثير الفعل و تفاجت فرجت ما بين رجليها و وسعته و تقول فعلت ذلك عودا بعد بدء و رجع عودة على بدء إذا رجع فى الطريق الذى جاء منه و العجف بالتحريك الهزال و الأعجف المهزول و قد عجف و الأنثى عجفاء و الجمع عجاف و العازب البعيد و كيت و كيت يقال بالفتح و الكسر و التاء فيها هاء فى الأصل فصارت تاء فى الوصل و

نقل الزمخشري فى كتابه ربيع الأبرار عن هند بنت الجون قالت نزل رسول الله ص خيمة خالتها أم معبد فقام من رقدته فدعا بماء فغسل يديه ثم تمضمض و مج فى عوسجة إلى جانب الخيمة فأصبحنا و هى كأعظم دوحه و جاءت بثمر كأعظم ما يكون فى لون الورس و رائحة العنبر و طعم الشهد ما أكل منها جائع إلا و شبع و لا ظمان إلا روى و لا سقيم إلا برئ و ما أكل من ورقها بغير و لا شاة إلا در لبنها و كنا نسميها المباركة و ينتابنا من البوادي من يستشفى بورقها و يتزود منها حتى أصبحنا ذات يوم و قد تساقط ثمرها و صغر ورقها ففزعنا فما راعنا إلا نعى رسول الله ص ثم إنها بعد ثلاثين سنة أصبحت ذات شوك من أسفلها إلى أعلاها و تساقط ثمرها فذهب فما شعرنا إلا بمقتل أمير المؤمنين ص فما أثمرت بعد ذلك و كنا ننتفع بورقها ثم أصبحنا و إذا بها قد نبع من

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

ساقها دم عبيط و قد ذبل ورقها فيينا نحن فزعون مهمومون إذ أتانا مقتل الحسين ع و يبست الشجرة
على أثر ذلك و ذهبت

و العجب كيف لم يشهر أمر هذه الشجرة كما اشتهر أمر الشاة في قصة هي من أعلام القصص آخر
كلامه.

(و منها)

حديث سراقه حين أدركه عند توجهه مهاجرا إلى المدينة ليتقرب إلى قريش بأخذه و قتله فلما ظن
أنه نال غرضه دعا عليه فساخت قوائم فرسه في الأرض حتى تغيبت بأجمعها و هو بموضع جذب و
قاع صفصف فقال يا محمد ادع ربك يطلق قوائم فرسي و لك ذمة الله على أن لا أدل عليك أحدا
فدعا له فوثب كأنما أفلت من أنشوطة و كان رجلا ذا هيئة علم أنه سيكون له شأن فطلب منه أمانا و
قال لأبي بكر أجب الذين يسألونك عنا في الطريق فإنه لا يجوز لي أن أكذب فكان إذا سأل أبو بكر
ما أنت قال أنا باغ فإذا قيل من الذي معك قال هاد يهديني

الجذب ضد الخصب و القاع المستوى من الأرض و كذلك الصفصف و الجمع أقوع و أقواع قيعان
صارت الواو ياء لكسرة ما قبلها و الأنشوطة عقدة يسهل انحلالها يقال نشطت الحبل أنشطها أنشطه
نشطا عقدته أنشوطة و أنشطته أحلته يقال كأنما نشط من عقال و الباغي الذي ينشد الضالة أي
يطلبها و هو ص الهادي يهدي إلى طرق الرشاد و سبل الخيرات.

(و منها)

حديث الغار و كان قريبا من مكة كان يعتوره الناس و يأوى إليه الرعاء فخرجوا في طلبه فأعماهم
الله عنه و حمى نبيه من كيدهم و مكرهم و هم دهاة العرب و أصحاب تلك الأرض و العارفون
بسبلها و مخارمها كما قيل أهل مكة أعرف بشعابها و في ذلك يقول السيد الحميري رحمه الله

حتى إذا قصدوا لباب مغارة ألفوا عليه مثل نسج العنكب

صنع الإله لهم فقال فريقهم ما في المغار لطالب من مطلب

ميلوا و صداهم المليك و من يرد عنه الدفاع مليكه لم يعطب

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

يعتوره الناس يقصدونه و يتداولونه و الرعاء جمع راع و السبل الطرق و المخارم جمع مخرم بكسر الراء فهو منقطع أنف الجبل و هي أفواه الفجاج و الفج الطريق الواسع بين الجبلين و الشعاب جمع شعب و هو الطريق في الجبل و العنكب العنكبوت. و بعث الله حمامتين وحشيتين فوقعتا بفم الغار و أقبل فتیان قريش من كل بطن بعصيهم و سيوفهم حتى إذا كانوا منه بمقدار أربعين ذراعا تعجل رجل لينظر في الغار فرجع فقالوا ما لك لا تنظر في الغار فقال رأيت بفمه حمامتين و سمع النبي ص ما قال فدعا لهن.

(و منها) كلام الذئب

و ذلك أن رجلا كان في غنمه فأخذ منه الذئب شاة فأقبل يعدو خلفه فطرحها و قال بلسان فصيح تمنعني رزقا ساقه الله إلى فقال الرجل يا عجبا للذئب يتكلم قال أنتم أعجب و في شأنكم عبرة للمعتبرين هذا محمد ص يدعو إلى الحق ببطن مكة و أنتم عنه لاهون فأبصر الرجل رشده و هداه الله و أقبل إلى النبي ص و أبقى لعقبه شرفا و كانوا يعرفون ببني مكلم الذئب.

(و منها)

أنه كلمه الذراع و قال إني مسموم و ذلك حين أهدته إليه اليهودية و قصته معروفة.

(و منها) أنه أطعم من القليل الجم الغفير في غير موضع.

(و منها)

أنه شكاه إليه قوم ملوحة بئرهم و قلة مائها و أنهم يجدون من الظماء شدة فتفل فيها فغزر مأوها و طاب و عذب و أهلها يفخرون بها و يتوارثونها الجم الغفير و الجماء الغفير أي جماعتهم الشريف و الوضيع الذين لا يعلم عددهم لكثرتهم.

(و منها)

حديث الاستسقاء و ذلك حين شكاه إليه أهل المدينة فدعا الله فمطروا حتى أشفقوا من خراب دورها فسألوه في كشفه فقال اللهم حوالينا و لا علينا فاستدار حتى صار كالإكليل و الشمس طالعة في

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

المدينة و المطر يجيء على ما حولها يرى ذلك مؤمنهم و كافرهم فضحك ص و قال الله در أبى

طالب لو كان حيا قرت عيناه فقام أمير المؤمنين على ع و قال يا رسول الله كأنك تريد قوله شعر

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه

ثمال اليتامى عصمة للأرامل

يطوف به الهلاك من آل هاشم

فهم عنده فى نعمة و فواضل

[الثمال بالكسر الغياث يقال فلان ثمال قومه أى غياث لهم يقوم بأمرهم.] (و منها) انشقاق القمر و

قصته معروفة- و غير ذلك من إخباره بالمغيبات و الكائنات مما هو مشهور فى الكتب و السير و

التواريخ لو تتبع و جمع لجاى فى عدة مجاليد و لتعذر جمعه لكثرتة و سعة أقطاره و من أين و كيف

يصف اللسان فضله و شرفه و هو خلاصة الوجود أنكره من أنكره و عرفه من عرفه. فأما أخلاقه و

كرمه و شجاعته و فصاحته و أمانته و ذكره و شكره و عبادته و كرم عترته و شفقتة و أدبه و رفقته و

أناته و تجاوزه و بأسه و نجدته و عزمه و همته و علمه و حكمتة و زهده و ورعه و رضاه و صبره

و فكره و اعتباره و تبصره و خوفه من ربه و خشوعه و تواضعه و خضوعه و كرم آبائه و جدوده و

سخاؤه و جوده و صمته و بيانه و صدق لهجته و رعايته للعهد و وفاؤه بالوعد و عدم تلونه و

استمرار طريقتة و إنصافه فى معاملته و حسن خلقه و خلقه و جده و وقاره و ضياؤه و أنواره و حياؤه

و لينه و ثقته و يقينه و عفوه و رحمته و صفحه و قناعته و صدق توكله و مكاتته من الله تعالى التى

يدل عليها

ما نقلته من مسند أحمد بن حنبل عن عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول الله ص فاتبعته حتى

دخل نخلا فسجد و أطل السجود حتى خفت أو خشيت أن يكون الله عز و جل قد توفاه و قبضه

فجئت أنظر فرفع رأسه فقال ما لك يا عبد الرحمن قال فذكرت ذلك له قال فقال لى إن جبرئيل ع

قال لى أ لا أبشرك أن الله عز و جل يقول لك من صلى عليك صليت عليه و من سلم عليك سلمت

عليه فسجدت لله شكرا

. و من ذلك

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

١٧- ما نقلته من كتاب اليواقيت لأبى عمرو الزاهد قال أخبرنى العطافى عن رجاله عن جعفر بن محمد ع عن آبائه الطاهرين عن ابن عباس رضى الله عنهم أجمعين قال إذا كان يوم القيامة نادى مناد ألا ليقيم من اسمه محمد فليدخل الجنة لكرامة سميته محمد ص فانظر إلى شرفه الذى فاق به الأوائل والأواخر مفخرا و تدبر معا فى كماله التى بلغت السماء و إنا لنرجو فوق ذلك مظهرا و هذه صفات بلغ فيها النهاية التى أعجزت البشر و استولى على الأمد فيها و من أبى فقد كفر و توكل من تحصيل كمالاتها إلى الذروة التى فاقت الشمس و القمر و سبق الأوائل و الأواخر إلى قن الشرف فهى فيها و أمر و شهد الله سبحانه ببلوغه هذه الكمالات فيما ضمن الآيات و السور و لو أراد مرید أن يجمع فى كل صفة من هذه الصفات كتابا مطولا أمكنه لما جمعه الله فيه من محاسنها و خصه به من صفاياها فأما ذكر باقى أحواله و مغازيه و تسمية أعمامه و عماته و ذكر أزواجه و ذكر عبيده و خيله و سياقة سنته و غير ذلك من أحاديثه و خطبه و مواعظه فليس ذلك من غرض هذا الكتاب فلنقتصر على ما ذكرناه

فصل [مما يتعلق بفضل بنى هاشم]

قبل الشروع فى ذكر على و أولاده ع نذكر شيئا مما يتعلق بفضل بنى هاشم و شرفهم و ما لهم من المزايا التى فضلوا بها الناس. و من ذلك رسالة وقعت إلى من كلام أبى عثمان عمرو بن بحر الجاحظ أذكرها مختصرا لها قال اعلم حفظك الله أن أصول الخصومات معروفة بينة و أبوابها مشهورة كالخصومة بين الشعوبية و العرب و الكوفى و البصرى و العدناني و القحطاني فهذه الأبواب الثلاثة أنقض للعقول السليمة و أفسد للأخلاق الحسنة من المنازعة فى القدر و التشبيه و فى الوعد و الوعيد و فى الأسماء و الأحكام و فى الآثار و تصحيح الأخبار و أنقض من هذه للعقول تمييز الرجال و ترتيب الطبقات و ذكر تقديم على و أبى بكر فأولى الأشياء بك القصد و ترك الهوى فإن اليهود نازعت النصارى فى المسيح فلج بهما القول حتى قالت اليهود إنه ابن يوسف النجار و إنه لغير رشدة و إنه صاحب نيرنج و خدع و مخاريق و ناصب شرك و صياد سمك و صاحب شص و شبك فما يبلغ من عقل صياد و ربيب نجار و زعمت النصارى أنه رب العالمين و خالق السماوات و الأرضين

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و إله الأولين و الآخريين. فلو وجدت اليهود أسوأ من ذلك القول لقاتته فيه و لو وجدت النصرارى أرفع من ذلك القول لقاتته فيه و على هذا

قال على ع يهلك فى رجلان محب مفرط و مبغض مفرط

و الرأى كل الرأى أن لا يدعوك حب الصحابة إلى بخس عترة الرسول ص حقوقهم و حظوظهم فإن عمر لما كتبوا الدواوين و قدموا ذكره أنكر ذلك و قال ابدءوا بطرفى رسول الله ص و ضعوا آل الخطاب حيث وضعهم الله قالوا فأنت أمير المؤمنين فأبى إلا تقديم بنى هاشم و تأخر نفسه فلم ينكر عليه منكر و صوبوا رأيه و عدوا ذلك من مناقبه و اعلم أن الله لو أراد أن يسوى بين بنى هاشم و بين الناس لما أبانهم بسهم ذوى القربى و لما قال وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ قَالَ تَعَالَى وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ إِذَا كَانَ لِقَوْمِهِ فِى ذَلِكَ مَا لَيْسَ لغيرهم فكل من كان أقرب كان أرفع و لو سواهم بالناس لما حرم عليهم الصدقة و ما هذا التحريم إلا لإكرامهم على الله - و لذلك قال للعباس حيث طلب ولاية الصدقات لا أوليك غسالات خطايا الناس و أوزارهم بل أوليك سقاية الحاج و الإنفاق على زوار الله و لهذا كان ربه أول ربا وضع و دم ربيعة بن حارث أول دم أهدر لأنهما القدوة فى النفس و المال و لهذا

قال على ع على منبر الجماعة نحن أهل بيت لا يقاس بنا أحد

و صدق ص كيف يقاس بقوم منهم رسول الله ص و الأطيبان على و فاطمة و السبطان الحسن و الحسين و الشهيدان أسد الله حمزة و ذو الجناحين جعفر و سيد الوادى عبد المطلب و ساقى الحجيج العباس و حلیم البطحاء و النجدة و الخير فيهم و الأنصار أنصارهم و المهاجر من هاجر إليهم و معهم و الصديق من صدقهم و الفاروق من فرق بين الحق و الباطل فيهم و الحوارى حوارىهم و ذو الشهادتين لأنه شهد لهم و لا خير إلا فيهم و لهم و منهم و معهم و

قال ع فيما أبان به أهل بيته إني تارك فيكم الخليفين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتى أهل بيتى نبأنى اللطيف الخبير أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض

و لو كانوا كغيرهم لما قال عمر حين طلب مصاهرة على

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

إنى سمعت رسول الله ص يقول كل سبب و نسب منقطع يوم القيامة إلا سببى و نسبى و اعلم أن الرجل قد ينازع فى تفضيل ماء دجلة على ماء الفرات فإن لم يتحفظ وجد فى قلبه على شارب ماء دجلة رقة لم يكن يجدها و وجد فى قلبه غلظة على شارب ماء الفرات لم يكن يجدها فالحمد لله الذى جعلنا لا نفرق بين أبناء نبينا و رسلنا نحكم لجميع المرسلين بالتصديق و لجميع السلف بالولاية و نخص بنى هاشم بالمحبة و نعطى كل امرئ قسطه من المنزلة. فأما على بن أبى طالب ع فلو أفردنا لأيامه الشريفة و مقاماته الكريمة و مناقبه السنوية كلاما لأفينا فى ذلك الطوامير الطوال العرق صحيح و المنشأ كريم و الشأن عظيم و العمل جسيم و العلم كثير و البيان عجيب و اللسان خطيب و الصدر رحيب فأخلاقه وفق أعراقه و حديثه يشهد لتقدمه و ليس التدبير فى وصف مثله إلا ذكر جمل قدره و استقصاء جميع حقه فإذا كان كتابنا لا يحتمل تفسير جميع أمره ففى هذه الجملة بلاغ لمن أراد معرفة فضله. و أما الحسن و الحسين ع فمثلهما مثل الشمس و القمر فمن أعطى ما فى الشمس و القمر من المنافع العامة و النعم الشاملة التامة و لو لم يكونا ابنى على من فاطمة ع و رفعت من دهمك كل رواية و كل سبب توجهه القرابة لكنت لا تقرن بهما أحدا من أجلة من أولاد المهاجرين و الصحابة إلا أراك فيهما الإنصاف من تصديق

قول النبى ص إنهما سيدا شباب أهل الجنة

و جميع من هما سادته سادة و الجنة لا تدخل إلا بالصدق و الصبر و إلا بالحلم و العلم و إلا بالطهارة و الزهد و إلا بالعبادة و الطاعة الكثيرة و الأعمال الشريفة و الاجتهاد و الأثرة و الإخلاص فى النية فدل على أن حظهما فى الأعمال المرضية و المذاهب الزكية فوق كل حظ و أما محمد بن الحنفية فقد أقر الصادر و الوارد و الحاضر و البادى أنه كان واحد دهره و رجل عصره و كان أتم الناس تاما و كاملا. و أما على بن الحسين ع فالناس على اختلاف مذاهبهم مجمعون عليه لا يمتري أحد فى تدبيره و لا يشك أحد فى تقديمه و كان أهل الحجاز يقولون لم نر ثلاثة فى دهر يرجعون إلى أب قريب كلهم يسمى عليا و كلهم يصلح للخلافة لتكامل خصال الخير فيهم يعنون على بن الحسين بن على ع و على بن عبد الله بن جعفر و على بن عبد الله بن العباس رضى الله عنهم و لو عزونا لكتابنا هذا ترتيبهم لذكرنا رجال أولاد على لصلبه و ولد الحسين و على بن الحسين و محمد بن عبد الله بن

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

جعفر و محمد بن علي بن عبد الله بن العباس إلا أنا ذكرنا جملة من القول فيهم فاقصرنا من الكثير على القليل. فأما النجدة فقد علم أصحاب الأخبار و حمال الآثار أنهم لم يسمعو بمثل نجدة علي بن أبي طالب ع و حمزة رضى الله عنه و لا بصبر جعفر الطيار رضوان الله عليه و ليس فى الأرض قوم أثبت جنانا و لا أكثر مقتولا تحت ظلال السيوف و لا أجدر أن يقاتلوا و قد فرت الأخيار و ذهبت الصنائع و خام ذو البصيرة و جاد أهل النجدة من رجالات بنى هاشم و هم كما قيل (شعر)

و خام الكمى و طاح اللواء و لا تأكل الحرب إلا سميننا

و كذلك قال دغفل حين وصفهم أنجاد أمجاد ذوو السنة حداد و كذلك

قال على ع حين سئل عن بنى هاشم و بنى أمية نحن أنجد و أمجد و أجود و هم أنكر و أمكر و أغدر

و قال أيضا نحن أطعم للطعام و أضرب للهام

و قد عرفت جفاء المكيين و طيش المدنيين و أعراق بنى هاشم مكية و مناسبهم مدنية ثم ليس فى الأرض أحسن أخلاقا و لا أظهر بشرا و لا أدوم دماثة و لا ألين عريكة و لا أطيب عشيرة و لا أبعد من كبر منهم و الحدة لا يكاد يعدمها الحجازى و التهامى إلا أن حلیمهم لا يشق غباره و ذلك فى الخاص و الجمهور على خلاف ذلك حتى تصير إلى بنى هاشم فالحلم فى جمهورهم و ذلك يوجد فى الناس كافة و لكننا نضمن أنهم أتم الناس فضلا و أقلهم نقصا و حسن الخلق فى البخیل أسرع و فى الذليل أوجد و فيهم مع فرط جودهم و ظهور عزهم من البشر الحسن و الاحتمال و كرم التفاضل ما لا يوجد مع البخیل الموسر و الذليل المكتر اللذين يجعلان البشر و قايمة دون المال و ليس فى الأرض خصلة تدعو إلى الطغيان و التهاون بالأمر و تفسد العقول و تورث السكر إلا و هى تعتریهم و تعرض لهم دون غيرهم إذا قد جمعوا من الشرف العالى و المغرس الكريم العز و المنعة مع إبقاء الناس عليهم و الهيبة لهم و هم فى كل أوقاتهم و جميع أعصارهم فوق من هم على مثل ميلادهم فى الهيئة الحسنة و المروءة الظاهرة و الأخلاق المرضية و قد عرفت الحدث العزيز من فتیانهم و ذوو الغرامة من شبانهم أنه إن افترى لم يفتري عليه و إن ضرب لم يضرب ثم لا تجده إلا قوى الشهوة بعيد الهمة كثير المعرفة مع خفة ذات اليد و تعذر الأمور ثم لا تجد عند أفسدهم شيئا من المنكر إلا رأيت

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

فى غيره من الناس أكثر منه من مشايخ القبائل و جمهور العشائر و إذا كان فاضلهم فوق كل فاضل و ناقصهم أنقص نقصانا من كل ناقص فأى دليل أدل و أى برهان أوضح مما قلته و قد علمت أن الرجل منهم ينعت بالتعظيم و الرواية فى دخول الجنة بغير حساب و يتأول القرآن له و يزداد فى طمعه بكل حيلة و ينقص من خوفه و يحتج له بأن النار لا تمسه و أنه ليشفع فى مثل ربيعة و مضر و أنت تجد لهم مع ذلك العدد الكثير من الصوام و المصلين و التالين الذين لا يجارهم أحد و لا يقاربهم.

كان أبو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب يصلى فى كل ليلة ألف ركعة و كذا على بن الحسين بن على و على بن عبد الله بن جعفر و على بن عبد الله بن العباس ع مع الحلم و العلم و كظم الغيظ و الصفح الجميل و الاجتهاد المبرز فلو أن خصلة من هذه الخصال أو داعية من هذه الدواعى عرضت لغيرهم لهلك و أهلك.

اعلم أنهم لم يمتحنوا بهذه المحن و لم يتحملوا هذه البلوى إلا لما قدموا من العزائم التامة و الأدوات الممكنة و لم يكن الله ليزيدهم فى المحنة إلا و هم يزدادون على شدة المحن خيرا و على التكشف تهذيبا.

(و جملة أخرى) مما لعلى بن أبى طالب ع خاصة الأب أبو طالب و الجد عبد المطلب بن هاشم و الأم فاطمة بنت أسد بن هاشم و الزوجة فاطمة بنت رسول الله ص سيدة نساء أهل الجنة و الولد الحسن و الحسين سيدا شباب أهل الجنة و الأخ جعفر الطيار فى الجنة و العم العباس و حمزة سيد الشهداء فى الجنة و العمه صفية بنت عبد المطلب و ابن العم رسول الله ص و أول هاشمى بين هاشميين كان فى الأرض ولد أبو طالب و الأعمال التى يستحق بها الخير أربعة التقدم فى الإسلام و الذب عن رسول الله ص و عن الدين و الفقه فى الحلال و الحرام و الزهد فى الدنيا و هى مجتمعة فى على بن أبى طالب متفرقة فى الصحابة و فى على يقول أسد بن رقيم يحرض عليه قريشا و إنه قد بلغ منهم على حداثة سنه ما لم يبلغه ذوو الأسنان - شعر

فى كل مجمع غاية أخزاكم جزع أبر على المذاكى القرعى

لله دركم أ لما تنكروا قد ينكر الضيم الكريم و يستحى

هذا ابن فاطمة الذى أفناكم ذبحا و يمشى أمنا لم يجرح

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

أين الكهول و أين كل دعامة للمعضلات و أين زين الأبطح

أفناهم ضربا بكل مهند صلت و حد غزاره لم يصفح

و أما الجود فليس على ظهر الأرض جواد جاهلي و لا إسلامي و لا عربي و لا عجمي إلا و جوده يكاد يصير بخلا إذا ذكر جود على بن أبي طالب و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس و المذكورون بالجود منهم كثير لكننا اقتصرنا ثم ليس في الأرض قوم أنطق خطيبا و لا أكثر بليغا من

غير تكلف و لا تكسب من بني هاشم و قال أبو سفيان بن الحرث شعر

لقد علمت قريش غير فخر بأنا نحن أجودهم حصانا

و أكثرهم دروعا سابغات و أمضاهم إذا طعنوا سنانا

و أدفعهم عن الضراء فيهم و أثبتهم إذا نطقوا لسانا

و مما يضم إلى جملة القول في فضل على بن أبي طالب ع أنه أطاع قبلهم و معهم و بعدهم و امتحن بما لم يمتحن به ذو عزم و ابتلى بما لم يبتل به ذو صبر. و أما جملة القول في ولد على ع فإن الناس لا يعظمون أحدا من الناس إلا بعد أن يصيبوا منهم و ينالوا من فضلهم و إلا بعد أن تظهر قدرتهم و هم معظمون قبل الاختبار و هم بذلك واثقون و به موقنون فلو لا أن هناك سرا كريما و خيما عجيبا و فضلا مبينا و عرقا ناميا لا كتفوا بذلك التعظيم و لم يعانوا تلك التكاليف الشداد و المحن الغلاظ. و أما المنطق و الخطب فقد علم الناس كيف كان على بن أبي طالب عند التفكير و التحبير و عند الارتجال و البداية و عند الإطناب و الإيجاز في وقتيهما و كيف كان كلامه قاعدا و قائما و في الجماعات و منفردا مع الخبرة بالأحكام و العلم بالحلال و الحرام و كيف كان عبد الله بن العباس رضوان الله عليه الذي كان يقال له الحبر و البحر و مثل عمر بن الخطاب يقول له غص يا غواص و شنشنة أعرها من أخزم قلب عقول و لسان قنول و لو لم يكن لجماعتهم إلا لسان زيد بن علي بن الحسين و عبد الله بن معاوية بن جعفر لقرعوا بهما جميع البلغاء و علوا بهما على جميع الخطباء و لذلك قالوا أجواد أمجاد و السنة حداد و قد ألقيت إليك جملة من ذكر آل الرسول يستدل بالقليل منها على الكثير و بالبعض على الكل و البغية في ذكرهم أنك متى عرفت منازلهم و منازل طاعاتهم و مراتب أعمالهم و أقدار أفعالهم و شدة محنتهم و أضفت ذلك إلى حق القرابة كان أدنى ما يجب

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

علينا و عليك الاحتجاج لهم و جعلت بدل التوقف في أمرهم الرد على من أضاف إليهم ما لا يليق بهم و قد تقدم من قولنا فيهم متفرقا و مجملا ما أغنى عن الاستقصاء في هذا الكتاب تمت الرسالة و هي بخط عبد الله بن الحسن الطبري. و وقع إلى رسالة أخرى من كلامه أيضا في التفضيل أثبتها أيضا مختصرا ألفاظها و ترجمتها. رسالة أبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ في الترجيح و التفضيل نسخ من مجموع للأمير أبي محمد الحسن بن عيسى المقتدر بالله قال هذا كتاب من اعتزل الشك و الظن و الدعوى و الأهواء و أخذ باليقين و الثقة من طاعة الله و طاعة رسوله ص و إجماع الأمة بعد نبيا ع مما تضمنه الكتاب و السنة و ترك القول بالآراء فإنها تخطئ و تصيب لأن الأمة أجمعت أن النبي ص شاور أصحابه في الأسرى ببدر و اتفق رأيهم على قبول الفداء منهم فأنزل الله تعالى ما كانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى الْآيَةَ فَقَدْ بَانَ لَكَ أَنَّ الرَّأْيَ يَخْطِئُ وَ يَصِيبُ وَ لَا يُعْطَى الْيَقِينَ وَ إِنَّمَا الْحُجَّةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ مَا أَجْمَعْتَ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهَا وَ نَحْنُ لَمْ نَدْرِكِ النَّبِيَّ وَ لَا أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ اخْتَلَفَتِ الْأُمَّةُ فِي أَحْقَمِهِمْ فَنَعْلَمُ أَيُّهُمْ أَوْلَى وَ نَكُونُ مَعَهُمْ كَمَا قَالَ تَعَالَى وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وَ نَعْلَمُ أَيُّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ فَجَتْنَبُهُمْ وَ كَمَا قَالَ تَعَالَى وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا حَتَّى أَدْرَكْنَا الْعِلْمَ فَطَلَبْنَا مَعْرِفَةَ الدِّينِ وَ أَهْلَهُ وَ أَهْلَ الصَّدَقِ وَ الْحَقِّ فَوَجَدْنَا النَّاسَ مُخْتَلِفِينَ بِيْرًا بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ يَجْمَعُهُمْ فِي حَالِ اخْتِلَافِهِمْ فَرِيقَانِ أَحَدُهُمَا قَالُوا إِنْ النَّبِيُّ ص مَاتَ وَ لَمْ يَسْتَخْلَفْ أَحَدًا وَ جَعَلَ ذَلِكَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ يَخْتَارُونَهُ فَاخْتَارُوا أَبَا بَكْرٍ. وَ الْآخَرُونَ قَالُوا إِنْ النَّبِيُّ ص اسْتَخْلَفَ عَلِيًّا فَجَعَلَهُ إِمَامًا لِلْمُسْلِمِينَ بَعْدَهُ

و ادعى كل فريق منهم الحق فلما رأينا ذلك وقفنا الفريقين لنبحث و نعلم المحق من المبطل. فسألناهم جميعا هل للناس بد من وال يقيم أعيادهم و يجبى زكواتهم و يفرقها على مستحقيها و يقضى بينهم و يأخذ لضعيفهم من قويهم و يقيم حدودهم فقالوا لا بد من ذلك فقلنا هل لأحد أن يختار أحدا فيوليه بغير نظر في كتاب الله و سنة نبيه ص فقالوا لا يجوز ذلك إلا بالنظر فسألناهم جميعا عن الإسلام الذي أمر الله به فقالوا إنه الشهاداتتان و الإقرار بما جاء من عند الله و الصلاة و الصوم و الحج بشرط الاستطاعة و العمل بالقرآن يحل حلاله و يحرم حرامه فقلنا ذلك منهم ثم سألناهم جميعا هل لله خيرة من خلقه اصطفاهم و اختارهم فقالوا نعم فقلنا ما برهانكم فقالوا قوله تعالى وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ فَسَأَلْنَاهُمْ مِنَ الْخَيْرَةِ فَقَالُوا هُمُ الْمَتَّقُونَ قُلْنَا مَا بَرَّهَانَكُمْ قَالُوا قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ فَقُلْنَا هَلِ اللَّهُ خَيْرٌ مِنَ الْمَتَّقِينَ قَالُوا نَعَمْ الْمَجَاهِدُونَ بِأَمْوَالِهِمْ بَدِيلٌ قَوْلُهُ تَعَالَى فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَانْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً فَقُلْنَا هَلِ اللَّهُ خَيْرٌ مِنَ الْمَجَاهِدِينَ قَالُوا جَمِيعًا نَعَمْ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَى الْجِهَادِ بَدِيلٌ قَوْلُهُ تَعَالَى لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ الْآيَةَ فَقَبَلْنَا ذَلِكَ مِنْهُمْ لِإِجْمَاعِهِمْ عَلَيْهِ وَعَلِمْنَا أَنَّ خَيْرَةَ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ الْمَجَاهِدُونَ السَّابِقُونَ إِلَى الْجِهَادِ ثُمَّ قُلْنَا هَلِ اللَّهُ مِنْهُمْ خَيْرٌ قَالُوا نَعَمْ قُلْنَا مَنْ هُمُ أَكْثَرُهُمْ عَنَاءٌ فِي الْجِهَادِ وَطَعْنَا وَضَرَبْنَا وَقَاتَلْنَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَدِيلٌ قَوْلُهُ تَعَالَى فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَا تَقَدَّمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ فَقَبَلْنَا ذَلِكَ مِنْهُمْ وَعَلِمْنَا أَنَّ خَيْرَةَ الْخَيْرَةِ أَكْثَرُهُمْ فِي الْجِهَادِ عَنَاءٌ وَأَبْذَلُهُمْ لِنَفْسِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَأَقْتَلَهُمْ لِعُدُوهِ فَسَأَلْنَاهُمْ عَنْ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ أَبِي بَكْرٍ أَيُّهُمَا كَانَ أَكْثَرَ عَنَاءً فِي الْحَرْبِ وَ أَحْسَنَ بِلَاءً فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَجْمَعَ الْفَرِيقَانِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ كَانَ أَكْثَرَ طَعْنًا وَ ضَرْبًا وَ أَشَدَّ قِتَالًا وَ أَذْبَ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ص فَثَبَّتْ بِمَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ إِجْمَاعِ الْفَرِيقَيْنِ وَ دَلَالَةِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ أَنَّ عَلِيًّا ع أَفْضَلُ. وَ سَأَلْنَاهُمْ ثَانِيًا عَنْ خَيْرَتِهِ مِنَ الْمَتَّقِينَ فَقَالُوا هُمُ الْخَاشِعُونَ بَدِيلٌ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ أَرْزَلْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ إِلَى قَوْلِهِ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ قَالَ تَعَالَى أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ سَأَلْنَاهُمْ مِنَ الْخَاشِعِينَ قَالُوا هُمُ الْعُلَمَاءُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ سَأَلْنَاهُمْ جَمِيعًا مَنْ أَعْلَمَ النَّاسَ قَالُوا أَعْلَمُهُمُ بِالْقَوْلِ وَ أَهْدَاهُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ أَحَقَّهُمْ أَنْ يَكُونَ مَتَّبِعًا وَ لَا يَكُونَ تَابِعًا بَدِيلٌ قَوْلُهُ تَعَالَى يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ فَجَعَلَ الْحُكْمَةَ إِلَى أَهْلِ الْعَدْلِ فَقَبَلْنَا ذَلِكَ مِنْهُمْ ثُمَّ سَأَلْنَاهُمْ عَنْ أَعْلَمِ النَّاسِ بِالْعَدْلِ مَنْ هُوَ قَالُوا أَدْلُهُمْ عَلَيْهِ قُلْنَا فَمَنْ أَدَلَ النَّاسَ عَلَيْهِ قَالُوا أَهْدَاهُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ أَحَقَّهُمْ أَنْ يَكُونَ مَتَّبِعًا وَ لَا يَكُونَ تَابِعًا بَدِيلٌ قَوْلُهُ تَعَالَى أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ الْآيَةُ فَدَلَّ كِتَابُ اللَّهِ وَ سُنَّةُ نَبِيِّهِ ع وَ الْإِجْمَاعُ أَنَّ أَفْضَلَ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ ع لِأَنَّهُ إِذَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ جِهَادًا كَانَ أَتْقَاهُمْ وَ إِذَا كَانَ أَتْقَاهُمْ كَانَ أَخْشَاهُمْ وَ إِذَا كَانَ أَخْشَاهُمْ كَانَ أَعْلَمُهُمْ وَ إِذَا كَانَ أَعْلَمُهُمْ كَانَ أَدْلَ عَلَى الْعَدْلِ وَ إِذَا كَانَ أَدْلَ عَلَى الْعَدْلِ كَانَ أَهْدَى الْأُمَّةِ إِلَى الْحَقِّ وَ إِذَا كَانَ أَهْدَى كَانَ أَوْلَى أَنْ يَكُونَ مَتَّبِعًا وَ أَنْ يَكُونَ حَاكِمًا لَا تَابِعًا وَ لَا مَحْكُومًا عَلَيْهِ. وَ أَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ بَعْدَ

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

نبيها أنه خلف كتاب الله تعالى ذكره و أمرهم بالرجوع إليه إذا نابهم أمر و إلى سنة نبيه ص
فيتدبرونها و يستنبطون منها ما يزول به الاشتباه فإذا قرأ قارئهم و رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ
فيقال له أثبتها ثم يقرأ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و في قراءة ابن مسعود إن خيركم عند الله أتقاكم
ثم يقرأ وَ أَرْزَلْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هذا ما توعِدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ
فدلت هذه الآية على أن المتقين هم الخاشعون ثم يقرأ حتى إذا بلغ إلى قوله تعالى إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ
مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ فيقال له اقرأ حتى ننظر هل العلماء أفضل من غيرهم أم لا حتى إذا بلغ إلى قوله
تعالى هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ علم أن العلماء أفضل من غيرهم ثم يقال اقرأ فإذا
بلغ إلى قوله تعالى يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ قيل قد دلت هذه الآية
على أن الله تعالى قد اختار العلماء و فضلهم و رفعهم درجات و قد أجمعت الأمة على أن العلماء من
أصحاب رسول الله ص الذين يؤخذ عنهم العلم كانوا أربعة على بن أبي طالب ع و عبد الله بن العباس
و ابن مسعود و زيد بن ثابت رضی الله عنهم و قالت طائفة عمر بن الخطاب رض فسألنا الأمة من
أولى الناس بالتقديم إذا حضرت الصلاة فقالوا

إن النبي ص قال يوم بالقوم أقرؤهم

ثم أجمعوا أن الأربعة كانوا أقرأ لكتاب الله تعالى من عمر فسقط عمر ثم سألنا الأمة أي هؤلاء
الأربعة أقرأ لكتاب الله و أفقه لدينه فاختلفوا فوقفناهم حتى نعلم ثم سألناهم أيهم أولى بالإمامة -

فأجمعوا على أن النبي ص قال الأئمة من قریش

فسقط ابن مسعود و زيد بن ثابت و بقي على بن أبي طالب و ابن عباس فسألنا أيهما أولى بالإمامة
فأجمعوا على

أن النبي ص قال إذا كانا عاليمين فقيهين قرشيين فأكبرهما سنا و أقدمهما هجرة

فسقط عبد الله بن العباس و بقي أمير المؤمنين على بن أبي طالب ص فيكون أحق بالإمامة لما
أجمعت عليه الأمة و لدلالة الكتاب و السنة عليه - هذا آخر رسالة أبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ.

أقول إن أبا عثمان من رجال الإسلام و أفراد الزمان في الفضل و العلم و صحة الذهن و حسن الفهم و
الاطلاع على حقائق العلوم و المعرفة بكل جليل و دقيق و لم يكن شيعياً فيتهم و كان عثمانياً مروانياً

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و له فى ذلك كتب مصنفة و قد شهد فى هاتين الرسالتين من فضل بنى هاشم و تقديمهم و فضل على ع و تقديمه بما لا شك فيه و لا شبهة و هو أشهر من فلق الصباح و هذا إن كان مذهبه فذاك و ليس بمذهبه و إلا فقد أنطقه الله تعالى بالحق و أجرى لسانه بالصدق و قال ما يكون حجة عليه فى الدنيا و الآخرة و نطق بما لو اعتقد غيره لكان خصمه فى محشره فإن الله عند لسان كل قائل فليظنر قائل ما يقول و أصعب الأمور و أشقها أن يذكر الإنسان شيئاً يستحق به الجنة ثم يكون ذلك موجبا لدخوله النار نعوذ بالله من ذلك.

شعر

أحرم منكم بما أقول و قد نال به العاشقون من عشق
صرت كأنى ذبالة نصبت تضىء للناس و هى تحترق

و ليكن هذا القدر كافيا فإنه حيث ثبت ما طلبناه بشهادة هذا الرجل شرعنا فيما نحن بصدده بعون الله و حوله و لا بد من ذكر أشياء مهمة نقدمها أمام ما وجهنا إليه وجه قصدنا و صرفنا إليه اهتمامنا و بالله التوفيق فمن ذلك

تفسير معنى قولهم آل الرسول و أهل البيت و العترة

و تبين من هم و ما ورد فى ذلك من الأخبار و أقوال أرباب اللغة قال أبو عبد الله الحسين بن خالويه الآل ينقسم فى اللغة خمسة و عشرين قسما آل الله قريش قال الشاعر هو عبد المطلب شعر

نحن آل الله فى كعبته لم يزل ذاك على عهد إبراهيم

و قال آخرون أراد نحن آل بيت الله أى قطان مكة و سكان حرم الله و العرب تقول فى الاستغاثة يال الله يريدون قريشا و آل محمد ص بنو هاشم من آل إليه بحسب أو قرابة و قيل آل محمد ص كل تقى و قيل آل محمد من حرمت عليه الصدقة فأما قوله تعالى يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ قيل يرث نبوتهم و علمهم عن الحسن البصرى و قوله تعالى وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ و قال ابن عباس ورثه الحبورة يعنى العلم و الحكمة و لذلك سمي العالم حبرا من الحبار و هو الحسن و الجمال و آل الله أهل القرآن

قال النبى ص إن لله أهلين قيل من هم قال أهل القرآن

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و في حديث آخر أهل القرآن عرفاء أهل الجنة

و إذا فضل الله شيئاً نسيه

إليه كما قيل للكعبة بيت الله و لرجب شهر الله و جمع الأهل في السلامة أهلون و أهلين في المذكر و المؤنث أهلات فيكون جمعاً لأهله و لأهل قال الشاعر شعر

و هم أهلات حول قيس بن عاصم إذا أدلجوا بالليل يدعون كوثرًا

و الكوثر الكثير العطاء و هو فوعل من الكثرة فإن قيل ما الفرق بين الآل و الأهل قلت هما سؤالان الهمزة في آل مبدلة من الهاء في أهل ثم لينت كما قيل هياك و إياك و هيهات و أيهاة و دليل ذلك إجماع النحويين على أن تصغير آل أهيل برده إلى أصله لا خلاف فيه إلا أن الكسائي أجاز أو يلا و أهيلا تارة على اللفظ و تارة على الأصل كما قيل في جمع قيل و هو الملك أقيال على لفظ قيل و أقوال على الأصل و قال آخرون الاختيار أن تقول في الجماد و الأسماء المجهولة أهل و في الحيوان و الأسماء المعروفة آل يقال أهل بغداد و آل القوم و آل محمد و الآل السراب الذي تراه في الصحراء و عند الهاجرة كأنه قال الشاعر يهجو بخيلا - شعر

إني لأعلم أن خبزك دونه نكد البخيل و دونه الأقفال

و إذا انتجعت لحاجة لم يقضها و إذا وعدت فإن وعدك آل

و قد فرقوا بين الآل و السراب فقالوا السراب قبل الظهر و الآل بعده و الآل أعواد الخيمة و الآل اسم جبل بعينه و الآل الشخص تقول رأيت آل زيد و شخصه و سواده بمعنى رأيت شخصه و الآل الإنسان نفسه يقال جاءني آل أحمد أي جاءني أحمد و رأيت آل الرجال أي الرجال و هذا حرف غريب نادر ذكره الفضل بن سلمة في ضياء القلوب و احتج بقوله تعالى وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَ آلُ هَارُونَ أَي مِمَّا تَرَكَ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ وَ بقول جميل شعر

بشيئة من آل النساء و إنما يكن لأدنى لا وصال لغائب

أي هي من النساء في غدرهن و تلونهن و يقال فلان من آل النساء أي خلق منهن و فلان من آل النساء أي يتبعهن و يحب مجالستهن و العزهاة ضد ذلك و آل فرعون من كان على دينه و مذهبه قال تعالى وَ أَعْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ غَرَقُوا ثَلَاثَةَ آلَافٍ أَلْفٌ أُدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَ لَقَدْ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ أَى بِالْجَدْبِ وَ الْقَحْطِ. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ فَمَا حَقِيقَةُ الْآلِ فِي اللُّغَةِ عِنْدَكَ دُونَ الْمَجَازِ هَلْ هُوَ خَاصٌ لِأَقْوَامٍ بِأَعْيَانِهِمْ أَمْ عَامٌ فِي جَمِيعِهِمْ مَتَى سَمِعْنَاهُ مُطْلَقًا غَيْرَ مُقَيَّدٍ. فَقُلْ حَقِيقَةُ الْآلِ فِي اللُّغَةِ الْقَرَابَةُ خَاصَةٌ دُونَ سَائِرِ الْأُمَّةِ وَ كَذَلِكَ الْعَتْرَةُ وَ لِدُ فَاطِمَةَ عَ خَاصَةٌ وَ قَدْ يَتَجَوَّزُ فِيهِ بِأَنْ يَجْعَلَ لغيرهم كما تقول جاءنا في أخي فهذا يدل على أخوة النسب و تقول أخي تريد في الإسلام و أخي في الصداقة و أخي في القبيل و الحى قال تعالى وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا وَ لَمْ يَكُنْ أَخَاهُمْ فِي دِينٍ وَ لَا صَدَاقَةٍ وَ لَا نَسَبٍ وَ إِنَّمَا أَرَادَ الْحَى وَ الْقَبِيلَ وَ الْإِخْوَةَ الْأَصْفِيَاءَ وَ الْخُلَصَانَ وَ هُوَ قَوْلُ النَّبِيِّ ص لَعَلَى عَ إِنَّهُ أَخُوهُ

قال على ع أنا عبد الله و أخو رسول الله ص لا يقولها بعدى إلا مفتر
فلو لا أن لهذه الأخوة مزية على غيرها ما خصه الرسول ص بذلك
و في رواية أخرى لا يقولها بعدى إلا كذاب.

و من ذلك قوله تعالى حكاية عن لوط هُوَ لَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ وَ لَمْ يَكُنْ بَنَاتِهِ لَصَلْبِهِ وَ لَكِنْ بَنَاتِ أُمَّتِهِ فَأَضَافَهُنَّ إِلَى نَفْسِهِ رَحْمَةً وَ تَعَطُفًا وَ تَحَنُّنًا وَ

قد بين رسول الله ص حيث سئل فقال إني تارك فيكم الثقلين - كتاب الله و عترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما قلنا فمن أهل بيتك قال آل علي و آل جعفر و آل عقيل و آل العباس .
و سئل ثعلب لم سميا الثقلين قال لأن الأخذ بهما ثقيل قيل و لم سميت العترة قال العترة القطعة من المسك و العترة أصل الشجرة -

قال أبو حاتم السجستاني روى عبد العزيز بن الخطاب عن عمرو بن شمر عن جابر قال أجمع آل رسول الله ص على الجهر ب بَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ عَلَى أَنْ لَا يَمْسُحُوا عَلَى الْخَفِينِ
قال ابن خالويه هذا مذهب الشيعة و مذهب أهل البيت و قد تخصص ذلك العموم
قال الله تعالى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا نَزَلَتْ فِي النَّبِيِّ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ص

عن أنس قال كان رسول الله ص يمر ببيت فاطمة بعد أن بنى عليها على ع ستة أشهر و يقول الصلاة
أهل البيت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

قال و كان على بن الحسين ع يقول في دعائه اللهم إن استغفاري لك مع مخالفتي للوأم و إن تركي الاستغفار مع سعة رحمتك لعجز فيا سيدي إلى كم تتقرب إلى و تتحبب و أنت عنى غنى و إلى كم أتبعد منك و أنا إليك محتاج فقير اللهم صل على محمد و على أهل بيته و يدعو بما شاء فمتى قلنا آل فلان مطلقا فإنما نريد من آل إليه بحسب أو قرابة و متى تجوزنا وقع على جميع الأمة. و تحقيق هذا أنه لو أوصى بماله لآل رسول الله ص لم تدفعه الفقهاء إلا إلى الذين حرمت عليهم الصدقة و كان بعض من يدعى الخلافة يخطب فلا يصلى على النبي ص فقيل له فى ذلك فقال إن له أهيل سوء إذا ذكرته اشراًبوا فمن المعلوم أنه لم يرد نفسه لأنه كان من قريش -

و لما قصد العباس الحقيقة قال لأبى بكر النبي ص شجرة نحن أغصانها و أنتم جيرانها و آل أعوج و آل ذى العقال نسل أفراس من عتاق الخيل يقال هذا الفرس من آل أعوج إذا كان من نسلهم لأن البهائم بطل بينهما القرابة و الدين كذلك آل محمد من تناسله فاعرفه قال تعالى إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ أى عالمى زمانهم فأخبر أن الآل بالتناسل لقوله تعالى ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ

قال النبي ص سألت ربي أن لا يدخل أحداً من أهل بيتي النار فأعطانيها و أما قولهم قرأت آل حم فهي السور السبعة التي أولهن حم* و لا تقل الحواميم و قال أبو عبيدة الحواميم سور فى القرآن على غير القياس و آل يس آل محمد و آل يس خربيل و حبيب النجار و قد قال ابن دريد مخصصاً لذلك العموم و إن لم يكن بنا حاجة إلى الاحتجاج بقوله لأن النبي ص قد ذكره فى عدة مواضع كآية المباهلة و خص عليا و فاطمة و حسنا و حسيناً بقوله اللهم هؤلاء أهلى

و كما روى عن أم سلمة رضى الله عنها أنه ص أدخل عليا و فاطمة و حسنا و حسيناً فى كسائه و قال اللهم إن هؤلاء أهلى أو أهل بيتى فقالت أم سلمة و أنا منكم قال أنت بخير أو على خير كما يأتى فى موضعه و إنما ذكرنا ما قاله ابن دريد من قبل [و من شعر ابن دريد]- شعر

إن النبي محمداً و وصيه
و ابنيه و ابنته البتول الطاهرة
أهل العباء فإننى بولائهم
أرجو السلامة و النجا فى الآخرة

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و أرى محبة من يقول بفضلهم سببا يجير من السبيل الجابرة

أرجو بذاك رضا المهيمن وحده يوم الوقوف على ظهور الساهرة

قال الساهرة أرض القيامة و آل مرامر أول من وضع الكتابة بالعربية و أصلهم من الأنبار و الحيرة فقد أملت آل الله و آل محمد و آل القرآن و آل السراب و الآل الشخص و آل أعوج فرسا و آل جبلا و آل يس و آل حم و آل زيد نفسه و آل فرعون آل دينه و آل مرامر و الآل الروح و الآل الحزانة و الخاصة و الآل قرابة و الآل كل تقى و الأل جمع ألة و هى خشبة و الأل حربة يصاد بها السمك فأما الأهل فأهل الله أهل القرآن و أهل البيت و على و فاطمة و الحسن و الحسين ع على ما فسرتة أم سلمة و ذلك

أن النبي ص بينا هو ذات يوم جالسا إذ أتته فاطمة ع ببرمة فيها عصيدة فقال النبي ص أين على و ابنه قالت فى البيت قال ادعهم لى فأقبل على و الحسن و الحسين بين يديه و فاطمة أمامه فلما بصر بهم النبي ص تناول كساء كان على المنامة

خبيريا فجعل به نفسه و عليا و الحسن و الحسين و فاطمة ثم قال اللهم إن هؤلاء أهل بيتى و أحب الخلق إلى فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا فأنزل الله تعالى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ الْآيَةَ و فى رواية أخرى قالت فقلت يا رسول الله أ لست من أهل بيتك قال ص إنك على خير أو إلى خير

و من مسند أحمد بن حنبل رض عن أم سلمة رض قالت بينما رسول الله ص فى بيتى يوما إذ قالت الخادم إن عليا و فاطمة و الحسن و الحسين بالسدة قالت فقال لى قومي فتنحى لى عن أهل بيتى قالت فقامت فتنحيت من البيت قريبا فدخل على و فاطمة و الحسن و الحسين ع و هما صبيان صغيران فأخذ الصبيين فوضعهما فى حجره فقبلهما قالت و اعتنق عليا بإحدى يديه و فاطمة باليد الأخرى فقبل فاطمة و قبل عليا فأعذف عليهم خميصة سوداء فقال اللهم إليك لا إلى النار أنا و أهل بيتى قالت و قلت و أنا يا رسول الله فقال و أنت.

فإن سأل سائل فقال إنما أنزلت هذه فى أزواج النبي ص لأن قبلها يا نساء النبي. فقل ذلك غلط رواية و دراية أما الرواية فحديث أم سلمة و فى بيتها نزلت هذه الآية و أما الدراية فلو كان فى نساء النبي لقليل ليذهب عنكن الرجس و يطهركن فلما نزلت فى أهل بيت النبي ص جاء على التذكير لأنهما

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

متى اجتمعا غلب التذكير و أهل الكتاب اليهود و النصارى و أما قوله تعالى اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ فَشَكَرَا يَنْتَصِبُ عَلَى الْمَصْدَرِ تَقْدِيرُهُ اشْكُرُونِي بِطَاعَتِكُمْ شَكَرًا فَصَلَاةَ الْعَبْدِ وَ صَوْمِهِ وَ صَدَقَتَهُ شَكَرَ اللَّهُ وَ أَفْضَلَ الشُّكْرِ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِنَّهُ

يعنى ما وهب لهم من النبوة و الملك العظيم فقد كان يحرس داود فى كل ليلة ثلاثون ألفا و ألان الله له الحديد و رزقه حسن الصوت بالقراءة و آتاه الْحِكْمَةَ وَ فَصَلَ الْخِطَابِ قِيلَ فَصَلَ الْخِطَابِ كَلِمَةً أَمَا بَعْدَ وَ الْجِبَالُ يَسْبِحُنَ مَعَهُ وَ الطَّيْرُ وَ أُعْطِيَ سَلِيمَانَ مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِ وَ سَخَّرَتْ لَهُ الرِّيحَ وَ الْجِنَّ وَ عِلْمَ مَنْطِقِ الطَّيْرِ

فصل فى ذكر ما ورد فيما قدمناه من الآثار

عن على بن موسى عن آباءه ع عن النبي ص إنا أهل بيت لا تحل لنا الصدقة و أمرنا بإسباغ الوضوء و لا ننزى حمارا على عتيقة

و عن أبى سعيد الخدرى قال قال رسول الله ص من أبغضنا أهل البيت فهو منافق حدث العوام بن حوشب قال حدثنى ابن عمى مجمع قال دخلت على عائشة فسألتها عن مسيرها يوم الجمل فقالت كان قدرا من الله فسألتها عن على بن أبى طالب ع فقالت تسألنى عن أحب الناس كان إلى رسول الله ص و زوج أحب الناس إلى رسول الله صلى الله عليه و آله أجمعين لقد رأيت عليا و حسنا و حسينا و جمع رسول الله ص عليهم ثوبه فقال اللهم هؤلاء أهل بيتى أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا فقلت يا رسول الله أنا من أهلك فقال تنحى و إنك على خير

ففى هذا الحديث و حديث أم سلمة بيان الآل و الأهل و أنه لو كان عاما لأمكن عائشة و أم سلمة أن تقولنا نحن من أهله و لما قالتا ذلك لم يرد عليهما و لكان لا يرد أبا بكر لما توجه ببراءة و لما رجع و قال له لا يبلغها إلا أنا أو رجل منى أو من أهلى أمكنه أن يقول أنا منك أو من أهلك فظهر بهذه الأمور أن لآل على ع خصوصية ليست لغيرهم و هذا بين واضح

و حدث زيد بن أرقم قال أقبل نبي الله من حجة الوداع حتى إذا نزل بغدير الجحفة بين مكة و المدينة قام بالدوحات فقم ما تحتهن من شوك و نادى الصلاة جامعة قال فخرجنا إلى رسول الله ص فى يوم شديد الحر و إن منا من يضع بعض رداءه تحت قدميه من شدة الرمضاء حتى انتهينا إلى رسول الله

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

ص فصلی بنا ثم انصرف فقال الحمد لله نحمده و نستعينه و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا الذي لا هادي لمن أضل و لا مضل لمن هدى و أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا عبده و رسوله أما بعد أيها الناس إنه لم يكن لنبي من العمر إلا نصف عمر الذي كان قبله فإن عيسى لبث في قومه أربعين سنة ألا و إنى قد أشرعت في العشرين ألا و إنى أوشك أن أفارقكم و إنى مسؤل و إنكم مسؤلون هل بلغت فيما أنتم قائلون فقام من كل ناحية مجيب يقولون نشهد أنك عبد الله و رسوله و أنك قد بلغت رسالاته و جاهدت في سبيله و صدعت بأمره و عبدته حتى أتاك اليقين فجزاك الله خير ما جازى نبيا عن أمته قال أ لستم تشهدون أن لا إله إلا الله و وحده لا شريك له و أن محمدا عبده و رسوله و أن الجنة حق و النار حق و البعث بعد الموت حق و تؤمنون بالكتاب كله قالوا بلى قال فإنى أشهد أن قد صدقتم ثم صدقتم ألا و إنى فرطكم على الحوض و أنتم معى توشكون أن تردوا على الحوض فأسألكم حين تلقونى عن ثقلى كيف خلفتمونى فيهما قال فعيل علينا فلم ندر ما الثقلان حتى قام رجل من المهاجرين فقال بأبى أنت و أمى ما الثقلان قال الأكبر منهما كتاب الله سبب طرف بيد الله عز و جل و طرف بأيديكم فتمسكوا به لا تزلوا و لا تضلوا و الأصغر منهما عترتى لا تقتلوهم و لا تقهروهم فإنى سألت اللطيف الخبير أن يردوا على الحوض فأعطانى فقاهرهما قاهرى و خاذلهما خاذلى و وليهما وليى و عدوهما عدوى ثم أعاد ألا و إنه لم تهلك أمة قبلكم حتى تدين بأهوائها و تظاهر على نبيها و تقتل من قام بالقسط فيهما ثم أخذ بيد على فرفعها ثم قال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

و قد روى الزهرى قال لما حج رسول الله ص حجة الوداع قام بغدير خم عند الهاجرة و قال أيها الناس إنى مسؤل و إنكم مسؤلون هل بلغت قالوا نشهد أنك قد بلغت و نصحت قال و أنا أشهد أنى قد بلغت و نصحت لكم ثم قال أيها الناس أ ليس تشهدون أن لا إله إلا الله و أنى رسول الله قال نشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسوله قال و أنا أشهد مثل ما شهدتم

فقال أيها الناس إنى قد خلفت فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى - كتاب الله و أهل بيتى ألا و إن اللطيف الخبير أخبرنى أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض حوض ما بين بصرى و صنعاء فيه من الآنية كعدد نجوم السماء إن الله سائلكم كيف خلفتمونى فى كتابه و فى أهل بيتى ثم قال أيها

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

الناس من أولى الناس بالمؤمنين قالوا الله و رسوله أولى بالمؤمنين يقول ذلك ثلاث مرات ثم قام في الرابعة و أخذ بيد علي ع فقال اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ثلاث مرات ألا فليبلغ الشاهد الغائب

أقول لو تدبر متدبر هذا الكلام و مقاصده و أطرح الهواء جانبا و قدم الإنصاف أمامه لا تضح له أن هذا نص جلى على على بالإمامة و إقامة للحجة على من نابذه و نازعه الأمر و كم له ص من الحجج الدالة و البراهين الظاهرة أذكر ما يتفق منها عند ذكر ترجمته فأما هنا فقصدى مصروف إلى إيراد ما جاء في الآل و الأهل و العترة على سبيل الإجمال و قال في ذلك الكميت شعر

و يوم الدوح يوم غدیر خم	أبان له الولاية لو أطيعا
و لكن الرجال تبايعوها	فلم أر مثلها خطرا أضيعا
فلم أبلغ بهم لعنا و لكن	أساء بذاک أولهم صنيعا
فصار لذاک أقربهم لعدل	إلى جور و أحفظهم مضيعا
أضاعوا أمر قائدهم فضلوا	و أقومهم لدى الحدثان ريعا
تناسوا حقه و بغوا عليه	بلا ترة و كان لهم قريعا
فقل لبنى أمية حيث حلوا	و إن خفت المهند و القطيعا
أجاج الله من أشبعتموه	و أشبع من بجودكم أجيعا
بمرضى السياسة هاشمى	يكون حيا لأئمة ربيعا
و ليثا فى المشاهد غير نكس	لتقويم البرية مستطيعا
يقوم أمرها و يذب عنها	و يترك جذبها أبدا مريعا

و قال ص مثل أهل بيتى مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها زخ فى النار و روى أن على بن الحسين ع قال ذات يوم معاشر الناس إن كل صمت ليس فيه فكر فهو عى و كل كلام ليس فيه ذكر الله فهو هباء [الهباء الذى تراه منبثا فى ضوء الشمس إذا دخل فى البيت و دقاق التراب أيضا هباء يقال له إذا ارتفع هبا يهبو هبوا] ألا إن الله ذكر أقواما بآبائهم فحفظ الأبناء بالآباء

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

قال الله تعالى وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً و لقد خبرني أبي عن آباءه ع كان العاشر من ولده و نحن عترة رسول الله ص فاحفظونا لرسول الله قال فرأيت الناس يبكون من كل جانب

و عن ابن عباس قال سمعت النبي ص يقول بأذني و إلا صمتا أنا شجرة و فاطمة حملها و على لقاحها و الحسن و الحسين ثمرها و محبونا أهل البيت ورقها في الجنة حقا حقا و قد أورده أيضا صاحب كتاب الفردوس

و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله ص إن الجنة تشتاق إلى أربعة من أهلي قد أحبهم الله و أمرني بحبهم على بن أبي طالب و الحسن و الحسين و المهدي صلى الله عليهم الذي يصلي خلفه عيسى ابن مريم ع

قال عمر بن ساكن سمعت ثابتا البناني يقول في قوله تعالى وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى قال إلى ولاية أهل البيت ع

و قال ص أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة المكرم لذريتي و القاضي حوائجهم و الساعي لهم في أمورهم عند ما اضطروا إليه و المحب لهم بقلبه و لسانه

و نقلت من كتاب الفردوس تأليف شيرويه الديلمي عن عبد الله بن عمر عن النبي ص أول من أشفع له يوم القيامة من أمتي أهل بيتي ثم الأقرب فالأقرب الحديث بتمامه

و عن ابن عباس عن النبي ص أنا و على من شجرة واحدة و الناس من أشجار شتى

و إنما ذكرت هذا الحديث هنا لأنه بمعنى ما تقدم من تخصيص الأهل و الآل لقرابته الأدين ص

و عن أنس بن مالك عنه ص إنا معشر بني عبد المطلب سادة أهل الجنة أنا و حمزة و جعفر و على و الحسن و الحسين و المهدي

و رأيت في رواية أخرى إنا بني عبد المطلب سادات الناس

و بني منصوب على المدح كما قال إنا بني نهشل و نحن بني ضبة في أمثال ذلك كثير و إنما خصهم

بالذكر دون باقي الأئمة لأنه هو ص لا يحتاج في إثبات سيادته إلى دليل لأنه سيد ولد آدم. و أما

الباقون عدا المهدي فإنهم رزقوا الشهادة فلهم مزية على غيرهم و أما المهدي ع فصاحب دولة جديدة

و سعادة مستأنفة يعيد الله به دينه و يعز بإقامة دعوته سلطانه و يشيد بعز نصره برهانه و يرفع بإيالاته

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

مناره فلا عجب إذا ساد الناس و خص بالذكر و نبه رسول الله ص على فضله و كانوا أحقَّ بها و أهلها

و قال ص إنا أهل بيت قد أذهب الله عنا الرجس و الفواحش ما ظهر منها و ما بطن

ابن مسعود عن النبي ص إنا أهل بيت اختار الله عز و جل لنا الآخرة على الدنيا

ابن مسعود عن النبي ص حب آل محمد يوماً خير من عبادة سنة و من مات عليه دخل الجنة

زيد بن أرقم خمس من أوتيهن لم يعذر عن ترك عمل الآخرة زوجة سالحة و بنون أبرار و حسن

مخالطة الناس و معيشة في بلده و حب آل محمد ع

أم سلمة عن النبي ص على و شيعته هم الفائزون يوم القيامة

و قيل في العترة زيادة على ما ذكرنا ما نقلته من مطالب السؤل في مناقب آل الرسول تصنيف الشيخ

العالم كمال الدين محمد بن طلحة و كان شيخاً مشهوراً و فاضلاً مذكوراً أظنه مات ره في سنة أربع

و خمسين و ستمائة و حاله في ترفعه و زهده و تركه وزارة الشام و انقطاعه و رفضه الدنيا حال

معلومة قرب العهد بها و في انقطاعه عمل هذا الكتاب و كتاب الدائرة و كان شافعي المذهب من

أعيانهم و رؤسائهم قال العترة هي العشيرة و قيل هي الذرية و قد وجد الأمران فيهم ع فإنهم عشيرته

و ذريته أما العترة فهم الأهل الأدنون و هم كذلك و أما الذرية فإن أولاد بنت الرجل ذريته و يدل

عليه قوله تعالى عن إبراهيم و من ذريته داود و سليمان و أيوب و يوسف و موسى و هارون و

كذلك نجزي المحسنين و زكريا و يحيى و عيسى و إيلياس كل من الصالحين فجعل عيسى من ذرية

إبراهيم ع و لم يتصل به إلا من جهة مريم ع. أقول مشيدا لما قاله الشيخ كمال الدين و ذلك

بما أورده صاحب كتاب الفردوس عن جابر بن عبد الله عن النبي ص أن الله عز و جل جعل ذرية كل

نبي في صلبه و أن الله عز و جل جعل ذريتي في صلب علي

و نقلت مما خرجه العز المحدث عن عمر قال سمعت رسول الله ص يقول كل قوم فعصبتهم لأبيهم إلا

أولاد فاطمة فإنني أنا عصبتهم و أنا أبوهم

نرجع إلى كلام كمال الدين و أما ذوو القربى فمستنده

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

ما رواه الإمام أبو الحسن علي بن أحمد الواحدى فى تفسيره يرفعه بسنده إلى ابن عباس رض قال لما نزل قوله تعالى قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَمَرَنَا اللَّهُ بِمُودَتِهِمْ قَالَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا

فى ذكر الإمامة و كونهم خصوا بها و كون عددهم منحصرًا فى اثنى عشر إمامًا قال ابن طلحة و أخص أنا كلامه على عادتي أما ثبوت الإمامة لكل واحد منهم فإنه حصل ذلك بالنص من على لابنه الحسن ع و منه لأخيه الحسين و منه لابنه على ع و هلم جرا إلى الخلف الحجة ع كما سيأتى.

و أما انحصارهم فى هذا العدد المخصوص فقد قال العلماء فمنهم من طول فأفرط إفراط المليم و منهم من قلل فقصر فزال عن السنن القويم و كل واحد من ذوى الإفراط و التفريط قد اعتلق بطرف ذميم و الهداية إلى الطريقة الوسطى حسنة و لا يلقاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ و ها أنا ذاكر فى ذلك ما أظنه أحسن نتائج الفطن و أعدده من محاسن الأفكار الجارية لاستخراج جواهر الخواطر فى سنن السنن و الأقدار و إن كانت فاطمة كثيرة من الفطن عن إدراك الحكم فى السر و العلن فإنها والدة لقرائح أهل التوفيق و التأييد و من نتاجها كل حسين و حسن و تلخيص ذلك من وجوه.

(الوجه الأول) ذكر فيه شيئًا مما يتعلق بالحروف و العدد فقال إن الإيمان و الإسلام مبنى على كلمتى لا إله إلا الله محمد رسول الله و كل واحد من هذين الأصلين اثنا عشر حرفًا و الإمامة فرع الإيمان فيجب أن يكون القائم بها اثنى عشر إمامًا.

(الوجه الثانى) أن الله أنزل فى كتابه العزيز وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا فَجَعَلَ عِدَّةَ الْقَائِمِينَ بِذَلِكَ الْأَمْرِ اثْنَى عَشَرَ فَتَكُونُ عِدَّةُ أُمَّةِ الْقَائِمِينَ بِهَذَا كَذَلِكَ و لما بايع رسول الله ص الأنصار ليلة العقبة قال أخرجوا لى منكم اثنى عشر نقيباً كنعباء بنى إسرائيل فصار ذلك طريقًا متبعًا و عددًا مطلوبًا.

(الوجه الثالث) قال الله تعالى وَ مِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدُّونَ وَ قَطَّعْنَا لَهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ أَسْبَاطًا فَجَعَلَ الْأَسْبَاطَ الْهَدَاةَ إِلَى الْحَقِّ بِهَذِهِ الْعِدَّةِ فَتَكُونُ الْأُمَّةُ كَذَلِكَ.

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

(الوجه الرابع) أن مصالح العالم في تصرفاتهم لما كانت في حصولها مفتقرة إلى الزمان و كان عبارة عن الليل و النهار و كل واحد منهما حال الاعتدال مركب من اثنتى عشرة ساعة و كانت مصالح العالم مفتقرة إلى الأئمة ع و إرشادها فجعلت عدتهم كذلك.

(الوجه الخامس) قال و هو وجه صباحته واضحة و أنواره لائحة و تقريره أن نور الإمامة يهدى القلوب و العقول إلى سلوك طريق الحق كما يهدى نور الشمس و القمر أبصار الخلائق إلى سلوك الطرق و لما كان محل هذين النورين الهادين للأبصار البروج الاثنا عشر فمحل النور الثانى الهادى للبصائر و هو نور الإمامة الأئمة الاثنى عشر.

(تنبيه)

و قد ورد فى الحديث النبوى أن الأرض بما عليها محمولة على الحوت و فى هذا إشارة لطيفة و حكمة شريفة و هو أن آخر محل ذلك النور الحوت و هو آخر البروج و هو حامل لأثقال الوجود فأخر محال النور الثانى عشر و هو نور الإمامة حامل أثقال مصالح أديانهم و هو المهدي ع.

(الوجه السادس) و هو من جميع الوجوه أولها مساقا و أجلاها إشراقا و أحلاها مذاقا و أعلاها فى ذرى الحكم طباقا و تقريره

أن النبى ص قال الأئمة من قریش

فحصرها فيهم فلا تكون فى غيرهم

و قال ص قدموا قریشا و لا تتقدموها

و قال النسابون كل من ولده النضر بن كنانة قرشى و بين النضر و بين النبى ص اثنا عشر أبا فإذا جعلنا النبى ص مركزا كان متصاعدا فى درجة الآباء إلى النضر و منحدرًا فى الأبناء إلى المهدي ع لما ثبت من أن الخطوط الخارجة من المركز إلى المحيط متساوية فانظر بعين الاعتبار إلى أدوار الأقدار كيف جرت بإظهار هذه الأسرار من حجب الأستار بأنوار مشكاة الأفكار و فى هذا المقدر غنية و بلاغ لذوى الاستبصار هذا آخر كلام كمال الدين ملخصا.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و أنا أقول إن الذى ذكره لا يكون دليلا يعول عليه فى إثبات المطلوب و لا حجة يستند إليها ممن يريد إظهار الحق من أستار الغيوب و لا يدفع نزاع من جرى فى الخلاف و الشقاق على أسلوب فإنه مستند إلى استخراج ما فى القرائح و الأذهان و معول فيه على مطابقة عدد لعدد و أين ذلك و البرهان فإنه لو قال قائل إن كل واحد من السماء و الأرض و النجوم المتحيرة و الأيام و البحار و الأقاليم سبعة سبعة فيجب أن يكون الأئمة سبعة لم يكن القائل الأول أولى أن نسلم إليه و نصدقه من الثانى و لكن الاعتماد فى أمثال هذه الأمور على النقل إما عن النبى أو عن الأئمة ع فإن العقل و إن اقتضى أنه لا بد من قائم بأمور الناس و مصالحهم هاد لهم إلى طرق الخيرات مهتم بإقامة الحدود و استيفاء الأموال و تفريقها فى وجوها حافظ لنظام العالم إلى غير ذلك من المصالح فإنه لا يقتضى تعيين عدة معلومة و لا انحصارها فى عدد دون عدد و إنما يعرف ذلك بصريح النقل أو بتأويل إن وقع ما يحتاج إلى التأويل و الذى عندى فى ذلك

ما نقلته من الجمع بين الصحيحين جمع الحافظ أبى عبد الله محمد بن أبى نصر بن عبد الله الحميدى المتفق عليه عن جابر بن سمرة رضى الله عنه قال سمعت النبى ص يقول يكون من بعدى اثنا عشر أميراً فقال كلمة لم أسمعها فقال لى أبى إنه قال كلهم من قريش كذا فى حديث شعبة و فى حديث ابن عيينة قال لا يزال أمر الناس ماضياً ما وليهم اثنا عشر رجلاً ثم تكلم النبى ص بكلمة خفيت على فسألت أبى ما ذا قال رسول الله ص فقال قال كلهم من قريش و فى رواية مسلم من حديث عامر بن سعد بن أبى وقاص قال كتبت إلى جابر بن سمرة مع غلامى نافع أخبرنى بشيء سمعته من رسول الله ص فكتب إلى سمعت من رسول الله ص يوم الجمعة عشية رجم الأسمى قال لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة أو يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش

و عن عامر الشعبي عن جابر بن سمرة قال انطلقت إلى رسول الله ص و معى أبى فسمعته يقول لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً إلى اثني عشر خليفة فقال كلمة فقلت لأبى ما قال قال كلهم من قريش

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و مثله عن حصين بن عبد الرحمن عن جابر قال دخلت مع أبي إلى النبي ص فقال إن هذا الأمر لا ينقضى حتى يمضى فيهم اثنا عشر خليفة ثم تكلم بكلام خفى على فقلت لأبي ما قال قال كلهم من قريش

و في حديث سماك بن حرب عن جابر بن سمرة عنه ع لا يزال الإسلام عزيزا إلى اثني عشر خليفة ثم ذكر مثله

و نقلت من مسند أحمد بن حنبل عن مسروق قال كنا مع عبد الله جلوسا في المسجد يقرئنا فاتاه رجل فقال يا ابن مسعود هل حدثكم نبيكم كم يكون من بعده خليفة قال نعم كعدة نباء بني إسرائيل نقلته من المجلد الثالث من مسند عبد الله بن مسعود رضى الله عنه

و نحن نطالبهم بعد نقل هذه الأخبار بتعيين هؤلاء الاثني عشر فلا بد لهم من أحد أمرين إما تعيين هذه العدة في غير الأئمة الاثني عشر ع و لا يمكنهم ذلك لأن ولاية هذا الأمر من الصحابة و بنى أمية و بنى العباس يزيدون على الخمسين و إما أن يقروا و يسلموا أن الأخبار الواردة في هذا الكتاب واهية ضعيفة غير مصححة و لا يحل أن يعتمد عليها فنحن نرضى منهم بذلك و نشكرهم عليه لما يترتب لنا عليه من المصالح الغزيرة و الفوائد الكثيرة أو يلتزموا بالقسم الثالث و هو الإقرار بالأئمة الاثني عشر لانحصار ذلك في هذه الأقسام و هذا الإلزام يلزم الزيدية كما يلزمهم و هذا الإلزام لا محيص لهم عنه متى استعملوا الإنصاف و سلكوا طريق الحق و عدلوا عن سنن المكابرة و المباهتة و تركوا بنيات الطريق و قد خلصنا نحن من هذه العهدة فإن الأئمة الاثني عشر ع قد تعينوا عندنا بنصوص واضحة جلية لا شك فيها و لا لبس و لم نحتج في الإقرار بهم ع و الاعتراف بإمامتهم إلى استنباط ذلك من كتبهم و إنما أوردنا من ذلك ما أوردناه ليكون حجة عليهم و لا يقدر في مرادنا كونهم ع منعوا الخلافة و عزلوا عن المنصب الذي اختارهم الله له و استبد به دونهم إذ لم يقدر في نبوة الأنبياء ع تكذيب من كذبهم و لا وقع الشك فيهم لانحراف من انحراف عنهم و لا شوه وجوه محاسنهم تقبيح من قبحها و لا نقص شرفهم خلاف من عاندهم و نصب لهم العداوة و جاهرهم بالعصيان

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و قد قال على ع و ما على المؤمن من غضاضة في أن يكون مظلوما ما لم يكن شاكا في دينه و لا مرتابا بيقينه

و قال عمار بن ياسر رضى الله عنه في أيام صفين - و الله لو ضربونا حتى يبلغونا سعفات هجر لعلمنا أنا على الحق و أنهم على الباطل و هذا واضح لمن تأمله.

فأما (النص) فكما قال الشيخ كمال الدين و هو أن النبي ص نصها في على ع كما سنذكره في بابيه عند وصولنا إليه من طرقنا و طرقهم و أما العدة و تعيينها فإن صدقهم ع و عصمتهم ثابتة في كتب أصولنا و هم أخبرونا بولاية كل واحد واحد منهم ع و أخبرونا بالإمام الثاني عشر و اسمه و صفته و اسم أبيه و حال غيبته و أمر ظهوره و صح ذلك عندنا و ثبت ثبوتنا لم نحتج معه إلى غيرنا و إنما نذكر ذلك من أقوالهم ليكون حجة عليهم و بسط هذا القول و مفصل هذه الجملة يرد في أخبار مولانا الخلف الصالح صاحب الأمر صلى الله عليه و على آله الطاهرين

بخش دوم کتاب

زندگی حضرت زهرا سلام الله عليها

تاریخ ولادت و شهادت حضرت زهرا

(۲) چون عادت مؤلف رحمه الله آنست که اول نقل از طریق جمهور کند و بعد از آن از طرق أصحاب خود بنا بر این می فرماید که: (۳) ابن خشاب در تاریخ موالید و وفات أهل البيت عليهم السلام نقل کرده از شیوخ خود که ایشان روایت کرده اند از ابي جعفر محمد بن علی (ع) که ولادت فاطمة زهرا عليها السلام به پنج سال بعد از آن بود که حق سبحانه و تعالی نبوت نبی را ظاهر گردانید و بوی وحی فرستاد، و قریش بناء خانه کعبه کردند، و چون عمرش بهجده سال و هفتاد و

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

پنج روز رسید وفات یافت، و در روایت صدقه آمده که عمرش هجده سال و یکماه پانزده روز بود، و با پدر بزرگوار هشت سال در مکه اقامت داشت، و بعد از آن هجرت فرمود بمدینه با رسول اللّه (ص) و ده سال با آن حضرت اقامت نمود، و بعد از وفات رسول اللّه با امیر المؤمنین (ع) هفتاد و پنج روز دیگر بود که رحلت فرمود، و در روایت دیگر ورود یافته که بعد از رحلت آن حضرت چهل روز در حیات بود بر این روایت پس هجده سال و یکماه و ده روز عمر او بوده باشد؛ و یازده ساله بود که امام حسن از او متولد شد بسه سال بعد از هجرت - این آخر کلام ابن خشاب است.

(۱) و در کتاب معالم العترة النبویة أبو محمد عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی آورده که: ام الائمه فاطمه بنت رسول اللّه است مادرش خدیجه بنت خویلد بن اسد. (۲)

فضایل حضرت زهرا

انس روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که: بهترین زنان عالم مریم بنت عمران است، و فاطمه بنت محمد (ص). (۳) و احمد بن حنبل از انس روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که پسندیده‌تر از زنان عالمیان:

مریم بنت عمران، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد، و آسیه زن فرعون است (۴) و باین اسناد از انس روایت کند که آن حضرت فرمود که: کافیهست و پسندیده‌تر از زنان عالمیان مریم بنت عمران، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد (ع) (۵) و باین اسناد روایت کرده که عایشه گفت مر فاطمه را علیها سلام که آیا بشارت ندهم ترا که من از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم که میفرمود که بهترین زنان اهل جنت چهارند: مریم بنت عمران، و فاطمه بنت محمد، و خدیجه بنت خویلد، و آسیه بنت مزاحم زن فرعون (۱) و باین اسناد روایت کند از امیر المؤمنین علیه السلام که او از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که چون قیامت شود منادی ندا کند که ای اهل قیامت بیوشانید چشمهای خود را که فاطمه بنت رسول اللّه میگذرد و بر او دو حله سبز باشد، و در روایت دیگر آمده که دو حله سرخ (۲) و باین اسناد روایت کند از جعفر بن محمد علیه السلام که او روایت کرده از پدران بزرگوار خود که ایشان روایت کرده‌اند که فاطمه علیها السلام فرمود که: رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله آمد نزد ما در شب عرفه و فرمود که: خدای عز و جل مباحات

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

کرده بشما و آمرزیده شما را عامه و علی را خاصه، و بدرستی که من فرستاده خدای عز و جلم بسوی شما غیر از آنکه دوست داشته می شود از جهت قرابت، سعید هر سعید آن کس است که دوست دارد علی را در حال حیات و ممات او (۳) و باین اسناد از ثوبان مولی پیغمبر روایت کند که رسول الله (ص) هر گاه بسفر میرفت آخر همه بمنزل فاطمه میفرمود و او را وداع میکرد، و چون مراجعت مینمود اول بمنزل فاطمه می آمد بدستور در وقت مراجعت رفت بمنزل فاطمه دید بر در خانه امام حسن و امام حسین (ع) را که دو طوق نقره بر ایشان بود به اندرون نرفته بازگشت (۱) چون حضرت فاطمه آن را مشاهده فرمود گمان کرد که بواسطه آن دو طوق بود که بر ایشان دید به اندرون خانه نفرمود، آن طوق را از ایشان کند و شکست و در میان هر دو قسمت نمود، ایشان گریه کنان بخدمت پیغمبر شتافتند، آن حضرت آن را از ایشان ستاده و به ثوبان گفت ای ثوبان برو و ببر این را به بنی فلان اهل مدینه و بخر از برای فاطمه قلاده از چوب درخت سلم و دو دست بند از چوب عاج که اینها اهل بیت من اند و من دوست نمی دارم که بخورند طیبات اهل دنیا را در حیات ایشان (۲) در مسند از حذیفه یمان روایت میکند که او گفت که مادر من از من پرسید که چند گاه است که با نبی الله عهد کرده؟ گفتم از فلان روز، باز با من سخنان سخت گفت، گفتم بگذار مرا که بروم و با رسول الله (ص) نماز مغرب بگذارم و آن حضرت را نگذارم تا از برای من و تو استغفار کند، مرا گذاشته آمدم و با پیغمبر نماز شام و نماز خفتن گزاردم، بعد از آن آن حضرت بازگشت از مسجد و من در عقب آن حضرت میرفتم یکی پیش آمد و با وی چیزی گفت بطریق راز و بعد از آن رفت و چون من در عقب آن حضرت میرفتم آواز مرا شنید فرمود که این کیست؟ گفتم: حذیفه، گفت: چیست ترا؟ من احوال را گفتم آن حضرت فرمود که: حق تعالی ترا و مادرت را بیامرزد، آنگاه گفت: این عارضه را دیدی؟ گفتم بلی، فرمود که: این ملکی بود از ملائکه که هرگز دیگر بر زمین نیامده بود پیش از این شب که دستور خواسته بود از حق تعالی که بیاید و بر من سلام کند و بشارت دهد مرا که حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و فاطمه بهترین زنان عالمیان است (۱) جنابذی در کتاب خود روایت میکند از عایشه که او گفت که من ندیدم احدی را که آسبه باشد برسول الله در کلام و حدیث از فاطمه (ع)، و چون او نزد پیغمبر میرفت دست او را گرفته

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

میوسید و بر جای خودش مینشانید، و چون آن حضرت نیز نزد وی میرفت برمیخواست و دست آن حضرت میوسید و بر جای خودش جای میداد (۲) و در مسند از عایشه روایت میکند که رسول الله (ص) در وقت مرض فاطمه را (ع) طلب فرمود و بوی سخنان سری گفت بگریه درآمد، بعد از آن سخنان پنهانی گفت آنگاه بخنده لب گشود و من این حال را از او سؤال کردم فرمود که: سبب گریه آن بود که آن حضرت خبر از رحلت خود میداد، و سبب خنده آنکه فرمود که ای فاطمه غم مخور که اول کسی که از اهل بیت بمن ملحق شود تو خواهی بود

(۱) مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که حدیث ضحک و بکا بچندین طرق آمده و شمه از پیش مذکور شد این دلالت بر شوق او میکند بعالم آخرت و این از او دور نیست، چه او سليله نبوت است، و رضیعه در کرم و ابوت است، و دره صدف فخار است، و غره شمس نهار است، و ذباله مشکاة أنوار است، و صفوة شرف وجود است، و واسطه قلاده وجود است، نقطه دایره مفاخر است، قمر هاله مآثر است، زهره زهرا است غره غرا است، جمال آباء و شرف أبناء است. (۲) با وجود آنکه طباع بشریه مجبول است بر کراهت موت و بحب حیات تا غایتی که انبیا علیهم السلام بر شرف قدر و عظم خطر و مکانت و منزلت ایشان نزد حق تعالی و علم بمآل احوال خودشان حیات را میخواستند، و از موت نفور میجستند. (۳) چنانچه وارد است که آدم (ع) با وجود طول عمر و امتداد ایام حیات در وقت عرض ذریت بر او چهل سال از عمر خود به داود (ع) بخشیده بود، چون استیفاء ایام عمر وی شد و مدت أجل وی منقضی گشت (۱) ملک الموت (ع) آمده بقبض روحش که نزد او بودیعه بود او را خوش نیامده جزع نموده و گفت حق سبحانه و تعالی اعلام فرموده بود مرا مدت عمر من و هنوز چهل سال باقی مانده ملک الموت گفت که: تو آن را به پسر خود داود بخشیدی، او را خوش نیفتاد و کلام انکارآمیز گفت، و لهذا در حدیث ورود یافته که چون آن کلام مائل بانکار بود در ذریت او انکار جریان دارد. (۲) و نوح (ع) که أطول انبیا بود از روی عمر، و حق جل و علا خبر داده که او نهصد و پنجاه سال در میان قوم دعوت نمود، چون أجلش نزدیک شد از وی پرسیدند که چگونه دیدی دنیا را؟ گفت:

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

دنیا را خانه دیدم دو در که از یک در به اندرون آیند و از یک در دیگر بیرون روند، مفهوم این کلام دلالت دارد بر آنکه اراده مرگ نفرموده و اختیار مفارقت ننموده و اقامت در او بسیار ندانسته. (۳) و گویند که ابراهیم (ع) از حق تعالی در خواسته بود که تا او آرزوی مرگ نکند او را نمیراند، چون ایام مقدمه او اتمام یافت بیرون آمد ملکی را دید بر صورت مردی پیر بزرگسال که ضعف قوی او را عاجز ساخته و اثر خرفی بر او بغایت ظاهر شده، و لعاب دهانش بر محاسن او فرو می آید، و طعام و شراب بی اختیار از او می رود، پیش رفته فرمود که ای شیخ از عمر تو چند گذشته؟ او را اخبار نمود بعمری که از عمر وی زیاده بود بازگشت بخانه و گفت مبادا که بسال او برسم مرا این حال روی نماید آنگاه مرگ خود را از خدای تعالی طلب کرد. (۴) و گویند که ملک الموت آمد بقبض روح موسی (ع) طپانچه بر روی او زد که یک چشم او کور شد چنانچه در حدیث وارد است - (۱) بر تقدیر صحتش محتاج است بتوجیه - ملک الموت گفت: بار خدایا مرا فرستاده به بنده که بمرگ اراده ندارد، وحی فرستاد بوی که دست خود را بر پشت گاوی بنه و بگو بموسی که از عمر تو باشد آن مقدار موی که دست من آن را پوشانیده؛ موسی گفت بعد از آن چه خواهد بود، ملک الموت گفت: الموت گفت: پس چون چنین است بیا مشغول شو بامر پروردگار با وجود اعلای شان و ارتقای مکان آن انبیا با معرفت احوال آخرت و محل ایشان از منزلت طباع بشریه ایشان میل نمینمود بممات و راغب بود بحیات.

و فاطمه (ع) با آنکه خردسال بود در عنفوان جوانی با اطفال آنچنان و شوهر چنین بشوق و شغف مفارقت دنیا اختیار فرمود و از اهل خود جدا شد بفرح و استبشار که زودتر به پدر بزرگوار ملحق شود.

این امر عظیمی است که زبانها احاطه این صفت نمیتوانند کرد، و دلها بکنه این نمی توانند رسید، این نیست مگر سری که حق تعالی در اهل البیت بودیعت نهاده؛ و امری است که بایشان تخصیص داده.

(۱) ابن خالویه در کتاب آل روایت کرده از رجال خود که ایشان از امام حسن عسکری (ع) روایت کرده اند و او از پدر بزرگوار خود همچنین تا منتهی ساخته اند بأمیر المؤمنین (ع) که آن حضرت

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

فرمود که: رسول الله (ص) فرموده که: چون حق جل و علا آدم صفی و حوا را (ع) خلق کرد ایشان در بهشت عنبر سرشت میخرامیدند، آدم بحوا می گفت که: حق تعالی کسی را بهتر از ما خلق نکرده، از رب جلیل وحی رسید بجبرئیل که ایشان را ببر به بهشت فردوس اعلی، چون بفردوس آمدند نظر کردند دیدند که حوری نشسته بر بساطی از بساطهای بهشت و بر سر او تاجی است از نور و در هر دو گوش او دو گوشواره است از نور که صفحه بهشت از نور روی او نورانی گشته آدم گفت که ای حبیب من جبرئیل این چه حوری است که فردوس برین از نور روی او این چنین شده؟ گفت: این فاطمه بنت رسول الله است از اولاد تو که در آخر الزمان بوجود خواهد آمد، گفت: این تاج چیست که بر سر اوست؟ گفت: شوهر او علی بن ابی طالب، گفت: این دو گوشواره چیست که در دو گوش اوست؟ گفت فرزندان اویند حسن و حسین، آدم گفت: ای جبرئیل ایشان پیش از من مخلوق شده‌اند؟ گفت: ایشان موجود بودند در غامض علم الهی پیش از آنکه تو مخلوق شوی بچهار هزار سال. (۱) و ابن خالویه روایت کند از امام علی بن موسی (ع) که قیامت چون فاطمه خواهد که بگذرد منادی ندا کند از بطنان عرش که ای معشر خلائق دیده‌ها برهم نهید که خاتون قیامت فاطمه بنت محمد میگذرد، و در روایت ابو ایوب انصاری آمده که چون حضرت فاطمه بر صراط گذرد هفتاد هزار حور العین با وی باشد (۲)

و ابن خالویه از نافع بن ابی الحمرا روایت کند که او گفت که من هشت ماه حاضر بودم که هر گاه رسول الله (ص) بیرون میفرمود بنماز صبح بدر خانه فاطمه میرفت و میگفت السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و برکاته

وقت نماز است إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

(۱) روایت کند ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی از جابر بن عبد الله الانصاری که من شنیدم از رسول الله (ص) که میفرمود که خدای تعالی مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را از یک نور خلق کرد، و آن نور را بید قدرت فشرده شیعیان ما از آن فشرده حاصل شدند، چون ما تسبیح میکردیم ایشان نیز با ما تسبیح میکردند، و هر گاه تقدیس و تهلیل مینمودیم ایشان نیز با ما تقدیس و تهلیل مینمودند، و در تمجید و توحید نیز این چنین بعد از آن

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

حق سبحانه و تعالی آسمانها و زمینها و ملائکه را آفرید ملائکه صد سال مکث کرده تسبیح و تقدیس نمیدانستند، و چون ما و شیعه ما تقدیس و تسبیح می کردیم ملائکه از آن دانستند و تسبیح مینمودند، و باقی اذکار این چنین، پس موحدان ما بودیم که غیر ما موحد نبود، و سزاوار است بر خدای تعالی آنکه همچنان که ما را اختصاص داده شیعه ما را نیز اختصاص دهد بآن که فرود آرد ما را و شیعه ما را در اعلیٰ علیین، بدرستی که حق سبحانه و تعالیٰ برگزیده ما را و شیعه ما را پیش از آنکه اجسام را بوجود آرد، پس خواند ما را اجابت کردیم، و آمرزید ما را پیش از آنکه استغفار کنیم خدای را

(۱) حذیفة بن یمان روایت کند که عایشه رفت بخدمت پیغمبر (ص) و فاطمه نزد آن حضرت بود او را میبوسید و میبوئید، عایشه گفت تو او را میبوسی و حال آنکه او شوهر دارد؟ فرمود مر او را که ای عایشه و الله که اگر تو بدانی دوست داشتن من او را تو در دوستی او بیفزائی، آن شب که مرا بمعراج میبردند رسیدم بآسمان چهارم جبرئیل در آنجا بانک «اذان» گفت، و میکائیل اقامت، بعد از آن جبرئیل گفت بمن که نزدیک بیا، گفتم: نزدیک می آیم اما تو حاضر میباشی مرا، گفتم: بلی حق تعالیٰ ترا تفضیل داده بر انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین؛ و ترا خاصه تفضیل کرده، من نزدیک شدم و با اهل آسمان چهارم نماز گزاردم و چون از نماز فارغ شدم و رفتم بآسمان ششم دیدم ملکی را از نور بر تختی از نور نشسته و صفی از ملائکه بر یمین او، و صفی دیگر از ملائکه بر یسار او ایستاده اند، رفتم و بر وی سلام کردم جواب داد و او تکیه کرده بود، حق سبحانه و تعالیٰ وحی فرستاد بوی که ای ملک حبیب و بهترین خلق من بر تو سلام کرد و تو تکیه کرده رد سلام او کردی بعزت و جلال من سوگند که البته برخیزی و بر وی سلام کنی و ننشینی تا روز قیامت، ملک برجست و مرا در بغل گرفت و گفت چه اکرامی بود که رب العالمین در باره تو فرمود ای محمد، چون از آنجا بحجب رسیدم ندا آمد که *آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ مِنْ مَلْهُمَ شَدَمَ وَ* گفتم که *وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ* پس جبرئیل دست مرا گرفته ببهشت برد، (۱) و من شادمان بودم ناگاه رسیدم بشجره از نور که مکمل است هم بنور و در اصل آن شجره دو ملک ایستاده و حلی و حلال آن را در مینوردند تا روز قیامت؛ بعد از آن پیش رفتم بقصری

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

رسیدم از لؤلؤ بیضا که در او نه شکافی بود و نه وصلی، گفتم ای حبیب من جبرئیل این قصر از آن کیست؟ گفت از آن پسر تو حسن، بعد از آن دیگر پیش رفتم تفاحی دیدم که از آن بزرگتر تفاحی ندیده بودم آن را فرا گرفته شکافتم دیدم که حوراء بیرون آمد که مژهای چشم او گوئیا بالهای کرکسان است گفتم: تو از آن کیستی گریست گفت من از آن پسر تو که بظلم مقتول سازند حسین بن علی (ع)، بعد از آن پیش رفتم رطب چند دیدم که نرم‌تر از روغن و شیرین‌تر از عسل بود، از آن یک رطب خوردم باشتهای هر چه تمام‌تر پس از یک رطب در صلب من نطفه گشت چون بزمین آمدم و با خدیجه صحبت داشتم از فاطمه حامله شد، پس فاطمه حورائی است انسی نمای، پس هر گاه که اشتیاق پیدا میکنم برایحه جنت آن رایحه را از دختر خود فاطمه استشمام مینمایم، صلی الله علیها و علی آبیهما و بعلمها

(۱) و جابر گوید که من هرگز ندیدم رفتن فاطمه را مگر که یاد کرده باشم رفتن رسول الله (ص) را که یک بار میل بجانب راست میفرمود و یک بار دیگر بجانب چپ (۲) ابن بابویه رحمه الله روایت کند از اسماء بنت عمیس که او گفت که من در بعضی از اولاد فاطمه (ع) حاضر بودم هرگز با او خون ندیدم، آن حضرت میفرمود که فاطمه حوریه‌ایست که در صورت انسیه مخلوق شده (۳) از ابی عبد الله (ع) روایت کند که فاطمه را (ع) نزد حق تعالی نه نام است: فاطمه، و صدیقه و مبارکه، و طاهره، و زکیه، و رضیه؛ و مرضیه، و محدثه، و زهرا و تسمیه او بفاطمه از جهت آنست که جدا گشته از شر و شر از او باز گرفته شده، و اگر علی (ع) بوجود نمی‌آمد او را کفوی در زمین نمیبود (۴) و از ابی جعفر (ع) مرویست که چون فاطمه زهرا متولد شد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بفرشته که برود و بزبان محمد (ص) با وی سخن گوید؛ و نام او را فاطمه کند که من ترا جدا ساخته‌ام و ممتاز گردانیده از دیگر زنان بعلم و باز گرفته‌ام از تو خون حیض را ابو جعفر (ع) فرموده که: و الله حق سبحانه و تعالی او را امتیاز داده بعلم و از خون در روز میثاق (۱) و جعفر بن محمد (ع) روایت می‌کند که پدر بزرگوار خود که رسول الله (ص) فرمود که ای فاطمه هیچ می‌دانی که چرا نام ترا فاطمه کردند؟ امیر المؤمنین (ع) گفت: چرا او را باین تسمیه کردند؟

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

فرمود: از برای آنکه باز گرفته شده او و شیعه او از آتش دوزخ (۲) و از ابی جعفر (ع) مرویست که چون روز قیامت شود فاطمه را (ع) بر در دوزخ گذار افتد و آنجا بایستد و در میان هر دو چشم هر مردی از مؤمن و کافر نوشته شده باشد که این مؤمن است یا کافر و محبانی که گناه ایشان بسیار بوده باشد امر کرده شوند بدوزخ، فاطمه آن را بخواند که بر میان هر دو چشم محبان نوشته گوید: ای معبود و ای سید من مرا فاطمه نام کردی که دوستان من و دوستان ذریت مرا از آتش دوزخ بازگیری و وعده تو حق است که خلاف نخواهد بود حق جل و علا فرمود که: راست گفتمی ای فاطمه من ترا فاطمه نام کردم که بازگیرم دوستان تو و دوستان ذریت ترا از آتش دوزخ و من خلاف وعده نخواهم کرد، من امر کردم ایشان را بدوزخ که تا تو از جهت ایشان شفاعت کنی و من شفاعت ترا بپذیرم تا ظاهر شود بر ملائکه و انبیا و رسل من و أهل موقف را معلوم گردد که تو نزد من چه مقدار قرب و منزلت داری، اکنون در میان چشم ایشان بخوان خواه مؤمن و خواه محب ایشان را دست گرفته از دوزخ بیرون برو در بهشت داخل گردان. (۳) و از امیر المؤمنین (ع) منقولست که از حضرت رسول الله (ص) پرسیدند که بتول چه معنی دارد که ما می شنویم یا رسول الله که می گویند مریم بتول و فاطمه بتول؟ فرمود که: بتول آنست که خون حیض را نبیند چه حیض مکروهست در بنات انبیا (ع)

(۱) و روایت کند که وجه تسمیه زهرا را از ابی جعفر (ع) پرسیدند فرمود که خدای تعالی خلق کرد زهرا را از نور عظمت خود چون آن نور درخشیدن گرفت تمام آسمانها و زمین را روشن گردانید و چشمهای ملایکه بی نور گشت بیکبار بسجده افتادند و گفتند ای اله و سید ما این چه نور است؟ وحی آمد بایشان که این نور است از نور من که ساکن گردانیده بودم آن را در سماء خود و آفریده از عظمت خود که بیرون آورم او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم که تفضیل نهاده ام او را بر جمیع انبیا و از این نور بیرون آرم امامانی که قیام نمایند بامر من و هدایت کنند خلق را بحق من و خلیفه باشند در زمین من بعد از انقضای وحی من

خجلا من نور بهجتها تتواری الشمس بالشفق و حیاء من شمائلها یتغی الغصن بالورق

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

یعنی بواسطه خجالت نور حسن او پنهان گردد آفتاب بزیر شفق، و بسبب حیا از شمایلش پوشیده شود شاخهای درخت بوق (۱) ابن عباس روایت کند که من از پیغمبر (ص) پرسیدم از کلماتی که آدم (ع) تلقی نمود بآن و توبه او قبول شد کدام بود؟ فرمود: این بود که آدم گفت: بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین آنکه توبه مرا بپذیری توبه را از او قبول فرمود. (۲) روایت کند از جعفر بن محمد (ع) که زنی بود از جن که او را عفر می‌گفتند بخدمت رسول الله (ص) می‌آمد و کلام آن حضرت را استماع کرده میرفت و صلحای جنیان بر دست او مسلمان میشدند، چند گاهی نزد آن حضرت نیامد، پیغمبر او را از جبرئیل سؤال کرد گفت: او را خواهریست برای رضای الهی زیارت او رفته، آن حضرت فرمود: خوشا حال آن جماعت که از برای خدای زیارت دوستان روند که حق سبحانه و تعالی در بهشت عمودی را آفریده از یاقوت حمرا که هفتاد هزار قصر بر او قایم است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه، حق جل و علا آن را خلق از برای آن جماعت کرده که از برای خدای تعالی زیارت یک دیگر روند، پس ناگاه عفر آمد آن حضرت پرسید که کجا بودی؟ گفت: زیارت خواهرم رفته بودم، فرمود که: طوبی جماعتی که در راه خدای تعالی یک دیگر را می‌پرسند و زیارت میکنند، ای عفر هیچ چیزی در این سفت دیدی؟ گفت: عجایی بسیار دیدم و از همه عجیتر آنکه ابلیس را دیدم در دریای أخضر بر سنک سفیدی که آنجا بود نشسته و دستهای خود را بسوی آسمان برداشته و میگوید:

الهی هر گاه که سوگند خود را راست سازی و مرا بجهنم فرستی من درمیخواهم از تو که بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از آن عقوبت خلاصی دهی و مرا با ایشان حشر کنی، من گفتم: ای حارث این چه نامهاست که بآن دعا میکنی؟ گفت من این نامها را بر ساق عرش دیده بودم پیش از آنکه حق تعالی آدم را خلق کند بهفت هزار سال پس دانستم که ایشان گرامی‌ترین مردمانند نزد حق تعالی اینست که از حق تعالی بحق ایشان درخواستم، آن حضرت فرمود که: و الله که اگر اهل زمین باین اسما دعا کنند هر آینه اجابت فرماید حق تعالی دعای ایشان را و قبول فرماید (۱) مصنف رحمه الله میفرماید که: پس من این دعا میکنم. که: اللهم انی اسألك بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين (ع) أن تغفر ذنوبی و تجاوز عن سیّاتی و تصلح

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

شانی فی الدنيا و الآخرة و ترزقنی الخیر فی الدنيا و الآخرة و تصرف عنی الشر فی الدنيا و الآخرة و تفعل ذلك بالمؤمنین و المسلمین فی مشارق الارض و مغاربها، و یرحم الله عبدا قال آمینا (۲) و روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که: بهشت مشتاق چهار کس است از زنان: مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و او زوجه نبی خواهد بود در بهشت، و خدیجه بنت خویلد زوجه نبی در دنیا و آخرت، و فاطمه بنت محمد (ص) (۳) و مرویست از امیر المؤمنین (ع) که ما نزد رسول الله (ص) بودیم آن حضرت فرمود که: خبر کنید مرا که چه چیز بهتر است از برای زنان، کسی ندانست از ما متفرق شدیم و رجوع بفاطمه کرده او را از این سؤال اخبار کردم که آن حضرت این پرسید و کسی از ما ندانست فرمود که: من میدانم بهتر از برای زنان آنست که نبینند مردان را و مردان ایشان را نبینند، من بازگشتم بجانب رسول الله و گفتم سؤال کرده بودی از ما که چه چیز بهتر است زنان را آن بهتر است ایشان را که مردان ایشان را بینند و نه ایشان مردان را، فرمود که ترا خبر داد باین و تو نزد آن هیچ نگفتی؟ گفتم: فاطمه، تعجب فرمود از این و گفت: فاطمه پاره از منست (۱) و مجاهد روایت کند که رسول الله (ص) یک روزی از خانه بیرون فرمود و دست فاطمه را در دست داشت گفت: هر که شناسد این را بشناسد و هر که نشناسد او را این فاطمه بنت محمد است و او پاره از بدن منست و او دل و جان منست که در میان هر دو پهلوی منست، پس هر که او را بیازارد مرا آزرده، و هر که مرا بیازارد خدای را آزرده (۲) و جعفر بن محمد (ع) روایت کند که رسول الله (ص) فرمود که: حق تعالی غضب می کند بغضب فاطمه و خشنود می شود بخشودی فاطمه (۳) جابر بن عبد الله روایت کند که رسول الله (ص) فرمود که فاطمه شعره ایست از من هر که ایذا رساند شعره مرا بمن ایذا رسانیده و هر که ایذا رساند مرا خدای تعالی را ایذا رسانیده، و هر که خدای تعالی را ایذا رساند لعنت کند او را پری آسمانها و زمین، یعنی هر که در او باشد (۴) حذیفه روایت کند که رسول الله (ص) لا یزال رخسار فاطمه را (ع) میبوسید، و میان هر دو پستان او

(۱) و جعفر بن محمد (ع) روایت کند که پیغمبر (ص) خواب نمیفرمود هیچ شب تا روی مبارک خود را در میان هر دو پستان فاطمه می نهاد (۲) حبیب بن ثابت گوید که یک روزی میان امیر

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

المؤمنین و فاطمه (ع) سخنی شد رسول الله (ص) آمد بآنجا و این با آن حضرت القا کردند خسید و علی را بیک جانب خود خسانید و فاطمه را بجانب دیگر و دست امیر المؤمنین را گرفته بر ناف خود نهاد و دست فاطمه را نیز گرفته بر ناف مبارک خود نهاد و همچنین بود تا صلح شد میانهم ایشان بعد از آن رسول الله بیرون فرمود، گفتند: یا رسول الله به اندرون فرمودی بر حالی و بیرون فرمودی بحالی دیگر که استبشار بروی مبارکت ظاهر می‌شود؛ فرمود که: چه مانع آید مرا و حال آنکه من صلح داده‌ام میان دو کس که دوست‌ترین من‌اند بر روی زمین (۳) روایت کنند از ابی عبد الله (ع) که رسول الله (ص) فرمود که فاطمه احسان نمود از حرام حق تعالی حرام گردانید ذریت او را از آتش. (۴) حماد بن عثمان گوید که: من پرسیدم از ابی عبد الله (ع) که معنی حدیث چیست؟ فرمود که: آزادند از آتش دوزخ ولد بطن فاطمه: حسن و حسین و ام کلثوم است (۵) روایت کند از جعفر بن محمد که او روایت کرده از پدر بزرگوار خود و او از علی بن حسین، و او از فاطمه صغرا، و او از حسین بن علی، و او از برادر خود حسن بن علی بن ابی طالب (ع) که من دیدم مادر خود را فاطمه (ع) در محراب ایستاده بود در شب جمعه (۱) و لا یزال رکوع و سجود میکرد تا عمود صبح ظاهر شد، و شنیدم که دعا می‌فرمود از برای مؤمنین و مؤمنات و نام می‌برد تا دعای بسیار کرد ایشان را و از برای خود هیچ دعا نکرد، گفتم مر او را که یا اماه چرا از برای خود هیچ دعا نفرمودی همچنان که از برای غیر می‌فرمودی؟ گفت: ای پسرک: الجار ثم الدار، اول همسایه بعد از آن خانه (۲) روایت کنند که محمد بن ابی بکر می‌خواند که و ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی و لا محدث راوی گوید که: گفتم آیا حدیث میکنند ملائکه غیر انبیا را؟ گفت: مریم پیغمبر نبود و ساره زن ابراهیم هم پیغمبر نبود، و معاینه دید ملائکه را که بوی بشارت دادند باسحاق و از پس اسحاق یعقوب، و فاطمه بنت محمد رسول الله نیز پیغمبر نبود و ملائکه بوی حدیث میکردند. (۳) مصنف می‌فرماید که: مخالفان این نوع احادیث را انکار میکنند بآن که روایت میکنند از پیغمبر (ص) که می‌فرمود که اگر از امت من مخاطب و محدث میشدند تو از ایشان میبودی ای عمر این نوع را تصحیح مینمایند و غیر آن را تکذیب میکنند چنانچه عادت ایشانست (۴) روایت کند از ابی سعید خدری که یک صباحی امیر المؤمنین (ع) فرمود که: ای فاطمه هیچ چیز هست که بآن چاشت کنیم

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

فرمود: بخدای که اکرام فرمود پدر مرا به نبوت و ترا بوصیت که امروز نزد من چیزی نیست که بآن چاشت توان کرد، و دو روز پیش از این نیز مگر اندک چیزی که خود نمیخوردم و باین دو پسر حسن و حسین ایثار مینمودم، (۱) فرمود که: ای فاطمه چرا اعلام نمیکنی بمن که برای شما طلب کرده بیمارم؟ گفت: یا ابا الحسن مرا از خدای خود شرم می آید که تکلیف کنی تو نفس خود را بجیزی که بر آن قادر نباشی، پس آن حضرت از پیش فاطمه بیرون فرمود و ثوق بخدای تعالی نموده و حسن ظن بوی درست کرده دیناری بر سبیل قرض از کسی ستاد که ما یحتاج عیال را بخرد، و حال ایشان را باصلاح آرد در معیشت، در راه بمقداد بن اسود رسید بغایت روزی گرم بوده چنانچه این گرما او را دریافته بود و ایذا رسانیده آن حضرت فرمود که ای اسود حال تو چیست که در این ساعتی چنین از منزل خود بیرون آمده؟

گفت: یا ابا الحسن مرا بگذار و از حال من پرس، فرمود که: ای برادر تا حال خود را بمن اعلام نکنی دست از تو نمیدارم، گفت: یا ابا الحسن بخدای تعالی رغبت مینمایم و از تو التماس میکنم که مرا بگذاری و کشف حال من نکنی، فرمود که: ای برادر چونست که حال خود را از من پنهان میداری؟ گفت یا ابا الحسن چون قبول نمیفرمائی بحق آن خدای که مکرم گردانیده محمد را بنبوت و ترا بوصیت که من از منزل خود بیرون نیامدم مگر بواسطه سختی و بی چیزی گریه اطفال شنیدم از گرسنگی تاب آن نیاورده بیرون آمدم و ایشان را گرسنه گذاشتم و در غم ایشانم که چه چاره کنم حال و قصه من اینست آن حضرت چشمهای مبارک از گریه پر آب کرده بر رخساره مبارک فرو ریخت چنانچه محاسنش تر شد، و گفت سوگند یاد میکنم بآن که تو بوی سوگند یاد کردی که مرا از منزل بیرون نیاورد چیزی مگر آنچه ترا بیرون آورده، من دیناری قرض کرده بودم برای ما ما یحتاج ایشان اینک تو بستان که من آن را بتو ایثار میکنم، (۱) آن را بوی داده بازگشت بمسجد و ظهر و عصر و مغرب را گزارد و چون رسول الله (ص) نماز مغرب را ادا فرمود در صف اول بر امیر المؤمنین برگذشت و اشارتی فرمود، امیر المؤمنین بر خواسته بر در مسجد بآن حضرت رسیده سلام کرد و او جواب فرمود و گفت:

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

یا ابا الحسن هیچ چیزی نزد تو هست از طعام شب که بیایم با تو و با هم تناول کنیم؟ آن حضرت سر مبارک در پیش انداخته حیران شد که چه جواب بگوید، چه شرم میداشت که آن حال را بر رسول الله بگوید، و رسول الله (ص) دانسته بود امر دینار را بوحی از جانب حق تعالی که از کجا آخذ کرد و بکجا صرف نمود و مأمور بود آن حضرت که در این شب نزد امیر المؤمنین طعام شب بخورند چون نظر فرمود بسکوت امیر المؤمنین گفت: یا ابا الحسن چه حال است ترا که نمیگویی نه یا بلی تا با تو برویم؟ از روی حیا و تکریم فرمود: بیا تا برویم، پس رسول الله دست امیر المؤمنین را گرفته رفتند تا نزد فاطمه زهرا او نماز کرده در مصلی نشسته بود و در عقب او کاسه نهاده بود که بخار از او برمیخواست چون فاطمه کلام رسول الله را شنید از مصلای خود برخاسته بیرون آمد و بر آن حضرت سلام کرد، چون او عزیزترین مردمان بود نزد پیغمبر جواب سلامش گفت و دست مبارک بر سر و رویش کشید و فرمود که: ای دختر چگونه است حال تو در این شب که حق تعالی رحمت خود را قرین تو گرداند؟ گفت: حال خیر است، فرمود: چه داری که شام کنیم؟ فاطمه آن کاسه طعام را برداشته آورد در پیش آن حضرت و امیر المؤمنین نهاد (۱) چون امیر المؤمنین آن طعام را دید و رایحه آن بمشام مبارکش رسید نظری بر سیل قهر بجانب فاطمه انداخت حضرت فاطمه گفت: سبحان الله تندی نظر تو در آن مینگرد که من گناهی کرده باشم که مستوجب این غضب گردم، فرمود که گناهی از این عظیم تر که تو بگرسنگی بسربری و سوگند خوری که دو روز است که طعام نخورده و طعام پیش تو نهاده باشد؟

آنگاه فاطمه سر بالا کرد و گفت: ای اله و سید من تو میدانی آنچه در ارض و سما است که من نمیگویم غیر حق را، گفت: ای فاطمه این طعام از کجا است که من هرگز ندیده‌ام مثل این رنگ طعام را و رایحه مثل این نشنیده‌ام، و اطمینان از این نخورده‌ام، آنگاه رسول الله (ع) دست مبارک خود را در میان دو شانہ علی نهاد و زور کرد و گفت: ای علی این طعام بدل و جزای آن دینار تست از نزد حق تعالی، او روزی میدهد هر کرا که میخواهد بی حساب و اندازه بعد از آن رسول الله (ص) گریسته فرمود که: سپاس مر خدای را که شما را از دنیا بیرون نبرد تا ترا ای علی جاری مجری زکریا گردانید، و فاطمه را قایم مقام مریم بنت عمران.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

(۱) از اَبی عبد الله (ع) مرویست که تسبیح فاطمه زهرا (ع) در هر روزی در عقب هر نماز فریضه نزد من دوست تر است از هزار رکعت نماز در هر روزی. (۲) و نیز از آن حضرت مرویست که هر که تسبیح زهرا بگوید پیش از آنکه برخیزد از صلاة فریضه حق تعالی گناهان او را بیامرزد، و باید که ابتدا بتکبیر کند. (۳) و از موسی بن جعفر مرویست که او از پدران بزرگوار خود (ع) روایت کرده که رسول الله (ص) یک روزی بمنزل فاطمه (ع) آمده قلاده در گردن او دید، از آن اعراض فرمود، فاطمه آن را از گردن بیرون کرده انداخت، آن حضرت فرمود که ای فاطمه تو از منی بعد از آن سائلی آمد حضرت فاطمه آن قلاده را بوی داد آنگاه آن حضرت فرمود که غضب خدای تعالی مشتد شود بر کسی که اهراق دم من کند و ایذا رساند مرا در عترة من (۴) ام سلمه گوید که فاطمه (ع) شبیه ترین مردمان بود از روی وجه بر رسول الله (ع). (۵) روایت کند از امیر المؤمنین (ع) که آن حضرت روایت کرده از فاطمه (ع) که گفت مرا رسول الله (ص) که ای فاطمه هر که بر تو صلوات فرستد خدای تعالی گناهان او را بیامرزد و او را بمن ملحق گرداند در بهشت هر جا که باشم.

(۱) از اَبی عبد الله (ع) مرویست که اگر حق جل و علا امیر المؤمنین را (ع) خلق نمیفرمود از برای فاطمه (ع) او را بر روی زمین کفوی نمیبود از آدم و غیر او (۲) و صاحب فردوس روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود که اگر علی نمی بود فاطمه را کفوی نمی بود. (۳) و نیز صاحب فردوس روایت کند از ابن عباس که رسول الله (ص) فرمود که یا علی حق تعالی فاطمه را بتو تزویج فرموده و زمین را صدق او نمود، پس هر که بر روی زمین رود و بغض تو داشته باشد زمین بر وی حرام بود.

(۱) و از اَبی جعفر (ع) مرویست که یک روزی فاطمه (ع) شکایت کرد بر رسول الله (ص) از امیر المؤمنین (ع) گفت یا رسول الله او رزق خود را هیچ چیزی در خانه نمیگذارد مگر که میبرد و توزیع میکند بر مساکین، آن حضرت فرمود که: ای فاطمه آیا بغضب می آری مرا در باب برادر و ابن عم من بآن که غضب او غضب منست، و غضب من غضب خدای تعالی، فاطمه فرمود که: من پناه میبرم بخدای تعالی از غضب الهی و غضب حضرت رسالت پناهی. (۲)

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

در ذکر فدک و خطبه فاطمه زهرا علیها السلام

(۳) حمیدی روایت کرده در جمع بین الصحیحین از عایشه که حضرت فاطمه (ع) و عباس آمدند نزد ابو بکر (۱) و طلب میراث پیغمبر (ص) کردند؛ و ایشان در آن زمان زمین خود را از فدک و سهم خود را از خبیر طلب می‌کردند، ابو بکر گفت: من از پیغمبر (ص) شنیده‌ام که فرمود: میراث گرفته نمیشود از ما آنچه میگذاریم ما آن را صدقه است آل محمد نخورند «بخورند ظ» از این مال، و بدرستی که من نمیگذارم امری را که دیده باشم رسول الله (ص) کرده است آن را مگر من آن را میکنم و آن امر را بتقدیم میرسانم.

(۱) مؤلف رحمه الله می‌فرماید که آیا او ندیده بود که پیغمبر (ص) چه نوازشها در باب فاطمه می‌فرمود و او را بر همه برگزیده بود، و او اینها را هیچ ندیده همین شنیده بود که بعد از پیغمبر کسی از او میراث نمیبرد و حق حدیث آن بود که او بگوید که و الله من ترک نمیکنم امری را که از رسول الله شنیده باشم مگر که عمل کنم بمقتضای قول او، یا گوید چیزی که باین معنی باشد و صالح بن کیسان زیاده کرده که ابو بکر گفت که من می‌ترسم که ترک کنم چیزی را از امر او که آنگاه میل من بباطل باشد.

فاما صدقه پیغمبر که در مدینه بود عمر داد آن را بامیر المؤمنین (ع) و عباس و امیر المؤمنین بر آن صدقه غلبه کرد و خود تصرف فرمود.

و اما خبیر و فدک عمر هر دو را نگاه داشت و گفت این صدقه رسول الله است، و این از حقوقی است که تعلق بوالی امر دارد که بچه صرف میباید کرد. (۲) مؤلف رحمه الله می‌فرماید که حکم صدقه مدینه نیز مثل حکم فدک و خبیر است، پس عمر چرا ایشان را از جمیع منع نکرد چنانچه ابو بکر کرد (۱) اگر عمل بر وجهی می‌کنند که روایت کرده‌اند خودشان، یا همه را در وجوه اهل بیت صرف کردن اگر امر بصد اینست، فاما تسلیم بعض و منع بعض از قبیل ترجیح بلا مرجح است.

و اما آنچه گفته که امیر المؤمنین بر صدقه عباس غلبه کرد این دلیل واضح است بر آنچه امامیه بر آن رفته‌اند که میراث مورث از آن بنات است نه از آن اعمام، چه امیر المؤمنین (ع) غلبه نکرد بر عباس در صدقه از جهت عمومیت، زیرا که عباس اقرب بود از آن حضرت، و محالست که غلبه آن

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

حضرت او را بر سبیل عنف و تآذی بوده باشد، پس باقی نماند الا آنکه غلبه آن حضرت بر آن صدقه بطریق فاطمه و پسرانش بوده باشد (ع) (۲) و ابن بابویه روایت کند از ابی سعید خدری که چون آیت فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقُّهُ نازل شد حضرت فرمود که: ای فاطمه فدک از آن تست. (۳) و مرویست از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) که رسول الله (ص) فدک را بر سبیل اقطاع بفاطمه (ع) داد.

(۱) و ابان بن تغلب روایت میکند از ابی عبد الله (ع) که من گفتم که اعطا فرموده بود رسول الله فدک را بفاطمه؟ فرمود که: رسول الله فدک را بر فاطمه وقف کرده بود وقتی که آیت فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقُّهُ نازل شد آن حضرت حق فاطمه را بوی اعطا کرد، گفتم. آن حق را رسول الله بوی اعطا فرمود؟ گفت: بلکه حق جل و علا بوی شفقت نمود. (۲) و بتظاهر روایات بثبوت رسیده که ذَا الْقُرْبَى علی و فاطمه و حسن و حسین اند علیهم السلام (۳) و بنا بر این وقتی که ابو بکر و عمر والی این امر شدند و تعیین مینمودند از صحابه و مهاجرین بر بلاد قریبه و بعیده و عمل حکومت میدادند، انصاف آن بود که اعتقاد کنند که اهل بیت نیز مثل بعض این ولایه‌اند، ما این صدقه را که این مقدار غوغا بر سر آنست تسلیم ایشان کنیم و آن روایت را بایشان بگوئیم، و عذرخواهی نمائیم، و گوئیم که شما اهل بیت رسول الله اید، و خدای تعالی بطهارت شما شهادت کرده، و رجس را از شما برده، و ما شناسا می گردانیم شما را که رسول الله (ص) فرموده که از ما کسی میراث نمیبرد و آنچه ما میگذاریم صدقه است، ما این را تسلیم شما کردیم، و ابراء ذمت خود از این نمودیم، و خدای تعالی حاضر و ناظر شما است که بچه صرف خواهید کرد؛ پس در آن عمل نمائید بر وجهی که سبب قربت شما باشد نزد خدای تعالی، پس اگر بر وجه مأمور صرف نمائید چنانچه رسول الله صرف نموده مصاب و مثاب خواهید بود و اگر بر آن وجه صرف نکنید آن شما میدانید ما از گردن خود بیرون کردیم، این خود مقرر است که جمیع اقوال و افعال ایشان بر وجه فرموده خدای تعالی و رسول بود، با وجود که این نگویند و آن کنند بسیار دور است از مروت و انصاف. (۱) و روایتست که بعد از وفات رسول الله (ص) فاطمه (ع) آمد نزد ابو بکر و فرمود که: ای ابو بکر روزی که تو بمیری از تو که میراث خواهد برد؟ گفت: اهل و ولد من، فرمود که: پس چرا من از رسول الله میراث نبرم؟

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

گفت: ای دختر رسول الله پیغمبر را میراث نمی‌باشد، و لیکن من انفاق کنم و بدهم بر کسی که رسول الله بر او انفاق می‌کرد و میداد، فرمود: و الله که من دیگر با تو سخن نگویم تا زنده باشم و سخن نکرد با او تا رحلت فرمود. (۲) و در روایت دیگر ورود یافته که حضرت فاطمه فرمود نزد ابو بکر و میراث پدر طلب نمود گفت: انبیا را میراث نمی‌باشد آنچه می‌گذارند صدقه است، بازگشته این را بأمیر المؤمنین (ع) گفت فرمود: که باز گرد و بگو که چونست که سلیمان از داود میراث گرفت و زکریا گفت که: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ بازگشت و گفت و او ابا نمود: (۳) و در حدیث دیگر ورود یافته که دیگر فاطمه فرمود که حق تعالی فرموده که يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ او همین جواب داد که پیغمبران را میراث نمی‌باشد. (۱) و ابو سعید خدری روایت کند که چون رسول الله رحلت فرمود فاطمه طلب فدک کرد، ابو بکر گفت: من میدانم که آنچه تو گوئی نخواهد بود مگر حق، لیکن دو گواه بیار تا بر این گواهی دهند، و أمیر المؤمنین (ع) را برده شهادت فرمود با ام ایمن گفت: یک زن دیگر را بیار یا یک مردی دیگر آنگاه من آن را بتو مسلم دارم و بنویسم. (۲) مؤلف رحمه الله میفرماید که این سخن عجب است، زیرا که فاطمه (ع) طلب میراث پدر بزرگوار خود میکرد در این قضیه احتیاج بگواه نیست، چه مستحق تر که را گواهی نمی‌باید مگر نسب آن کس مجهول باشد، و در این قضیه این چنین نیست بلی اگر حضرت فاطمه (ع) دعوی کند که بمن بخشیده احتیاج باقامت بینه دارد طلب کردن فاطمه فدک را باقی نمی‌گذارد آنچه ابو بکر روایت کرده که پیغمبر را میراث نمی‌باشد، و این امریست واضح ظاهر. (۳) و روایت کنند که عایشه و حفصه و مالک بن اوس نضری نیز روایت کردند که پیغمبر (ص) فرمود که: ما معاشر انبیائیم میراث برده نمی‌شویم، وقتی که عثمان والی شد عایشه گفت بعثمان که: آنچه پدر من و عمر بمن میدادند از بیت المال تو نیز بده، گفت: من در کتاب و سنت نمی‌یابم که بتو چیزی باید دادن (۱) لیکن پدر تو و عمر بتو چیزی اعطا می‌کردند بطیب و رضای خود من بتو اعطا نمیکنم و نمیدهم، گفت: پس میراث مرا از پیغمبر چیزی بدهید، گفت: تو و مالک بن اوس نضری نیامدید و شهادت نکردید که پیغمبر را میراث نمی‌باشد و حق فاطمه را باطل ساختید، اکنون آمده و طلب میراث پیغمبر میکنی؟ من انکار نمیکنم و چیزی بتو

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

نمی‌دهم؛ گویند که: هر گاه که عثمان بمسجد میرفت برای نماز عایشه فریاد و فغان مینمود و برمیداشت پیراهن نبی (ص) را و میگفت: او مخالفت صاحب این پیراهن میکند، و چون عثمان از او ایذا می‌یافت بالای منبر میرفت و می‌گفت این بی‌موی دشمن خداست و حق سبحانه و تعالی برای او و حفصه مثل زده در کلام خود بزن نوح و لوط آنجا فرمود که و ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ تا آنجا که و قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاعِلِينَ و عایشه نیز بوی می‌گفت که: یا نعثل یا عدو الله تو آن کسی که رسول الله نعثل یهودی نام کرد که در یمن میبود و یک دیگر را لعن میکردند تا عایشه سوگند خورد که با او در یک شهر نباشد؛ و از آنجا بیرون رفت بجانب مکه. (۲) اما ابن اعثم که صاحب فتوح است نقل کرده که عایشه گفت: بکشید نعثل را که بکشد او را خدای که او سنت رسول الله را کهنه ساخت و هنوز جامه او کهنه نشده، و رفت بجانب مکه، و غیر او روایت کرده که چون عثمان کشته شد عایشه آمد بمدینه و با یکی از مردم آنجا ملاقات کرده از احوال و وقایع پرسید، (۱) او خبر داد که مردم اجتماع نمودند بر بیعت امیر المؤمنین علیه السلام گفت، و الله که من خون عثمان را طلب کنم، گفتند: تو خود تحریص و ترغیب مینمودی بر قتل او، گفت آن وقت که من گفتم نکشتند او را و گذاشتند تا توبه کرد و پاک شد از گناه همچو سبیکه آنگاه او را کشتند (۲) و چون خطبه حضرت فاطمه از محاسن و بدایع خطب است و ایراد نموده‌اند آن را مؤالف و مخالف اینجا نیز مذکور میگردد (۳) و مؤلف رحمه الله میفرماید که من آن را از کتاب سقیفه نقل کرده‌ام که آن کتاب تألیف احمد بن عبد العزیز جوهریست که عمر بن شبه روایت کرده از رجال خود بچند طریق که: چون خبر رسید بفاطمه علیها السلام که ابو بکر اصرار دارد بر منع فدک چادر بر سر مبارک گرفته با خدمه و از زنان قوم که شقه چادرش نگاه میداشتند از خانه بیرون فرمود و میرفت در راه مثل رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله تا آمد نزد ابو بکر و آنجا مهاجر و انصار بسیار حاضر بودند، چون او را دیدند با جامه بیضا و آه و ناله او شنیدند بیکبار بگریه در آمدند، و فغان و گریه دراز کشید تا بعد از آن تسکین یافت (۱) آنگاه حضرت فاطمه فرمود که: سخنی چند دارم ابتدا بحمد الهی کرده میگویم و بعد از آن گفت:

السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه

الحمد لله على ما انعم، و له الشكر على ما ألهم؛ و الثناء بما قدم. من عموم نعم ابتداها، و سبوغ آلاء اسداها، و احسان ممن اولاها، جم عن الاحصاء عددها، و نأى عن المجازاة مزيدها، و تفاوت عن الادراك ابدها، و استتب الشكر بفضائلها، و استخذى الخلق بانزالها، و استحمد الى الخلائق باجزالها، و أمر بالندب الى أمثالها.

و اشهد ان لا اله الا الله، كلمة جعل الاخلاص تأويلها، و ضمن القلوب موصولها، و أبان فى الفكر معقولها، الممتنع من الابصار رؤيته، و من الالسن صفته، و من الاوهام الاحاطة به، ابداع الاشياء لا من شىء كان قبله، و أنشأها بلا احتذاء مثله، و سماها بغير فايذة زادته، الا اظهارا لقدرته، و تعبدا لبريته، و اعزازا لاهل دعوته، ثم جعل الثواب لاهل طاعته، و وضع العذاب على أهل معصيته، زيادة لعباده عن نعمته، و حياشة لهم الى جنته و أشهد أن أبى محمدا عبده و رسوله، اختاره قبل أن يجتبله، و اصطفاه قبل ان يبتعثه، و سماه قبل أن يستجيبه، اذ الخلائق بالغيب مكنونة، و بشر الاهاويل مضمونة، و بنهايا العدم مقرونة علما منه بمائل الامور، و احاطة بحوادث الدهور، و معرفة منه بمواقع المقدور، ابتعثه تماما لعلمه، و عزيمة على امضاء حكمه، و انفاذا لمقادير حقه، فرأى صلى الله عليه و آله الامم، عابدة لاوثانها، عكفا على نيرانها، منكرة لله مع عرفانها، فأنازل الله بابى صلى الله عليه و آله ظلمها، و فرج عن القلوب بهما، و جلا عن الابصار عمهما، ثم قبضه الله اليه قبض رافة و اختيار؛ رغبة بمحمد صلى الله عليه و آله عن تعب هذه الدار، موضوعا عنه اعباء الاوزار، محفوفًا بالملائكة الابرار، و رضوان الرب الغفار و جوار الملك الجبار، فصلى الله عليه امينه على الوحي، و خيرته من الخلق و رضيه عليه السلام، و رحمة الله و بركاته

(۱) بعد از آن فرمود که: شما بندگان خدائید حق جل و علا أمر و نهی خود را جاری گردانیده در میان شما، و حمله کتاب و وحی و امناء خود را بشما فرستاده و پیغام او را ایشان بشما رسانیده‌اند، و اکنون عهد الهی و بقیه وعد و وعید نامتناهی او در میان شماست کتاب الله است که آیات بینات او در غایت ظهور است، و انکشاف سرایش در ظهور همچو نور، و قرآن برهانی است در میان ما که ظواهر او متجلی است، و استماع او خلائق را دایمی است، و پیروی او موجب رضوان و جنان است، و عمل بمضمونش سبب نجات و راحت جاویدان، حجج الهی در او ظاهر است، و مواعظش

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

باهر، و احکامش کافی است و بیناتش شافی، و شرایعش مکتوبست، و رخصش موهوب حق تعالی فرض گردانیده بر شما ایمان را تا پاک سازد شما را از شرک و کفر، و نماز را واجب گردانیده تا دور کند از شما کبر، و زکاة را بر شما لازم کرده تا در رزق شما بیفزاید، و روزه را بر شما فرض ساخته تا اخلاص شما بآن محکم گردد، و حج را متحتم گردانیده تا دین شما قایم و درست شود؛ و شما را بعدالت فرموده تا دل شما از غل و غش پاک گردد، و طاعت ما نظام ملت است و زین و زیب امت، جهاد عز اسلام است، و صبر معونت استیجاب انام، امر بمعروف مصلحت عامه است،

(۱) و بر والدین وقایه است از سخط و غضب رب، و رعایت صله ارحام زیادتی است در عمر و افزونی است در عدد، و قصاص از برای حفظ دما است، و وفا بنذور تعریضی است از برای مغفرت، و توفیه میکائیل و موازین تعبیری است از جهت بخش و نقصان، و اجتناب از قذف محصنات حجابی است از لعنت، و باز ایستادن از شرب خمور دوریست از رجس عصیان، و دوری جستن از سرقت سببی است از برای عفت، و کناره کردن از خوردن اموال ایتام و حقوق ایشان را بایشان صرف نمودن زینهار است از ظلم، و عدل در احکام ایناس است از برای رعیت و تبرا از شرک اخلاص است از برای ربوبیت؛ پس بترسید از خدای تعالی آنچه سزای ترسیدن است و اطاعت کنید او را در آنچه امر او سمت ورود یافته در آن جز این نیست که بندگانی که موصوفاند بصفتم علم از خدای تعالی ترسانند، و بر اعمال و اقوال خود لرزانند دیگر فرمود که: من فاطمه بنت محمدم می گویم شما را کلام محکم ظاهر، و نمیگویم سخن خطاء باطل و هر آینه آمد بشما فرستاده بحکم خدای از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطه نمائید و استفاده وجود گیرید دشوار است بر او آنچه در آن برنج افتید و زحمت کشید؛ حریص است بر اسلام شما، بمؤمنان مهربان است و بخشاینده این چنین پیغمبری پدر من است نه از آن زنان شما، و برادر و ابن عمش از رجال ما است نه از رجال شما؛ آنچنان رسول الله که تبلیغ رسالت و تبیین آن نمود به بیم و امید، و منحرف بود از طریق اهل شرک، و بحکم، انا نبی بالسیف

گاه ایشان را بضرر حسام از راه کفر باز میداشت، (۱) و گاه بطریق حق بر سبیل حکمت و موعظه حسنه دعوت میفرمود، بتان را میشکست و فرقهها را میشکافت تا جمعیت اهل کفر را بهزیمت و

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

تفرقه مبدل ساخت، و شب تیره کفر را بظهور صبح اسلام نورانی گردانید، و دین قویم را استحکام داد؛ و گنگ ساخت شیاطین روی زمین را، و کلمه اخلاص را در میان شما ظاهر گردانید و بشما فهمانید؛ با اهل بیت خود بود و اهل بیت از وی جدا نبودند، آن اهل بیتی که حق تعالی رجس کفر و گناه از ایشان برده و پاک و مطهر گردانیده و شما بر کنار بی اعتبار دوزخ بودید، شما را از آن خلاصی داد و رهانید، و کفر و فجره شما را زهراب هلاک چشانید، و دشمنان را ذلیل و عاجز ساخت، و از حوالی شما دور انداخت؛ و شما را رهانید از دست فارسان عرب و اجلاف ایشان که آتش فتنه و حرب می افروختند، و خرمن عمر شما را میسوختند، بضرب شمشیر آن فتنه را فرو نشانید، (۱) و آنها را بآتش سوزان رسانید، و شما اکنون بسعی و کوشش او بدولت اسلام رسیدید، و برفاهیت وسعت عیش و جمعیت زندگانی می کنید در مهد امن و امان نشسته، و در جمیع فتنه‌ها بر خود بسته، آرام دل و فروغ خاطر نشسته‌اید، چون حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را بجوار رحمت خود برد و اتمام فرمود بر او آنچه وعده کرده بود، بعد از آن عداوت و کینه دشمن کینه جوی ظاهر شد، و ساکت ناطق گشت، و چادر اسلام کهنه شد، و آنکه در کنج خمول و گم نامی بود در منصفه ظهور و شناسائی نشست، و آنکه راه حلقش گرفته بود اکنون مثل فحل جانور حنجره خود را حرکت داده صوت و آواز برداشت و بعرضه کفر شتافت، (۱) شیطان در سر بی مغز او ندای خلاف رسانید، و سررشته‌اش بحلاف و نفاق کشانید، عهد نزدیک است، و میدان سخن وسیع است، و جراحت هنوزاند مال نیافته، شما داغ نهادید غیر شتران خود را؛ و ایشان را ورود داده‌اید بشریبی و آبخواری که نه از آن شماست، و شما بشتاب این کردید بزعم خوف فتنه، بدان که ایشان بفتنه افتاده‌اند که ظهور نفاق ایشان است، و بدرستی که أسباب نزول دوزخ فراگیرنده است و احاطه کننده بناگرویدگان؛ پس چه دور است از شما و چیست حال شما و از کجا صرف می کنید کتاب الهی بزرگست و عزیز آنچه هست در او درج است بروجه ظهور بان که فرایض او قایم است، و دلائل او واضح است، و شرایع او لامع است، و زواجر او طالع است، و اوامر او لایح است، اما بد است از برای ظالمان بدلی از خداوند و هر که طلبد جز دین اسلام دین دیگر را پس پذیرفته نشود آن دین از او و او بواسطه ترک اسلام در آخرت از زیان کاران باشد.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

(۱) بعد از آن فرمود که زعم شما آنست که مرا ارث نیست از پدر خود، شما بعمد ترک کتاب الهی کردید، و آن را بر پس پشت خود انداختید حال آنکه قول حق جل و علا است که وَ وَّرِثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَ خَبَرَ مِدْهَدَ مِنْ زَكْرِيَّا وَ يَحْيَى كَمَا رَبُّ فَهَبَ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا. و دیگر فرمود يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ.

زعم شما آنست که مرا حظی نیست از پدر خود آیا حکمی که حق تعالی فرموده در آیتی پدر من آن را از قرآن بیرون کرده یا می گوئید که اهل دو ملت از یک دیگر میراث نمیبرند، یا شما داناترید بخصوص قرآن و عموم آن از پدر من (ص)، آیا حکم جاهلیت می طلبند و کیست نیکوتر از خدای تعالی از جهت حکم برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین و میدانند که أحسن أحكام حکم اوست.

ای معاشر مسلمانان آیا میراثی که حق تعالی تعیین فرموده باشد تو از پدر خود میراث بری و من نبرم، شما بد چیزی را مرتکب شده‌اید و اتیان بامر زشت نموده‌اید، زمام اختیار این را محکم نگاه دارید تا روزی که مردم محشور گردند؛ خوشا آن روز که حاکم خدای تعالی باشد، و کفیل محمد، (۱) و وعده ما و شما بقیامت است که آن قرارگاهی است از برای هر چیز زود باشد که بدانید آن کس را که عذاب الهی بر وی نازل گردد و او را رسوا سازد و در آن عذاب باشد همیشه.

آنگاه متوجه قبر پدر بزرگوار شد، و بقول هند بنت اثاثه تمثیل فرمود و آن اینست:

قد كان بعدك انباء و هنبئة لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب

انا فقدناك فقد الارض و ابلها و اختل قومك لما غبت و انقلبوا

یعنی بدرستی که روی نمود بعد از تو اخبار بی موقع بسیار و اختلاط اقوال و امور شداید بی شمار اگر تو حاضر می بودی آن را بسیار نمی شد خطب و کار باینجا نمیرسید، بدرستی که نایافتن ترا ما همچو نایافتن زمین است باران بزرگ قطرات خود را؛ و اختلال نمودند قوم تو در امور دین چون تو غایب شدی و بازگشتند بطریق اصلی خود؛ بعد از اینها فغان از نهاد مردم برآمد و چشمها از چشمها روان شد آنگاه فرمود بمسجد انصار و گفت:

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

ای معشر بقیت و ای عماد ملت، و ای حصن اسلام این چه فترتست در حق من، و این چه ستم است بر من (۱) آیا چون رسول الله (ص) که بعالم آخرت فرمود امر دین آخر شد؟ نه چنین است این کاریست بزرگ که شما پیش گرفته‌اید و راتق فاتق آن گشته‌اید، و آن را سهل انگاشته‌اید، روی زمین از این ظلمت گرفته؛ و کوههای بلند پست شده، و امان از میان برخاسته، و دلها از این کاسته؛ و حقوق ضایع شده و امور دین تباه گشته، آیا اگر بر انبیا و رسل أجل حلول کند دین ضایع ماند و باز گردند بکیش اصلی خود و این آیت را خواند که وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ یعنی نیست محمد مگر فرستاده از پیش من بدرستی که بگذشته‌اند پیش از وی فرستادگان، آیا اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته گردد بازمی‌گردید شما بر پاشنه‌های خود، یعنی مرتد می‌شوید و از دین برمی‌گردید، و هر که برگردد به پیش بآن که مرتد شود پس زیان نرساند بر آن برگشتن خود خدای را چیزی، بلکه ضرر آن بوی عاید گردد، و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی مر سپاس دارندگان را. (۱) بعد از این سخنان فرمود که گوش را تاب شنیدن آن نیست که بغایت متضرر شده بود و رنجیده خاطر گشته.

[فرمایش آن حضرت با زنان مهاجرین و انصار]

(۲) و مرویست که چون وفات حضرت فاطمه نزدیک شد حضرت امیر المؤمنین را طلب فرموده گفت آیا انفاذ وصیت من می‌کنی و عهد مرا بجای می‌آری که من غیر از تو کسی ندارم؟ فرمود: بلی یا بنت رسول الله گفت: وقتی که من وفات یابم مرا بشب دفن کن و اعلام مکن ابو بکر و عمر را که بجنازه من حاضر شوند.

(۱) چون وجع بر او مشتد گشت و بیماری روی در تزیاید نهاد زنان مهاجر و انصار نزد وی جمع گشته گفتند: یا بنت رسول الله امشب حال تو چون گذشت؟

فرمود که: آنچنان گذشت که من کاره بودم و ناخواهنده دنیای شما را؛ و دشمن یافتم مردم شما را، آنچه ایشان اندوخته‌اند و پیش فرستاده غضب الهی بر ایشان ورود خواهد یافت، و عذاب ایشان بخلود خواهد کشید: لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

(۱) آورده‌اند که ابو بصیر سؤال کرد از اَبی عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) که چرا وقتی که امیر المؤمنین (ع) والی شد فدک را از متغلبه اخذ نفرمود و بدان علت گذاشت؟ جواب فرمود که ظالم و مظلومه هر دو ملاقی مجازات الهی شده بودند؛ و هر یک بر قدر استحقاق نیک و بد خود جزا یافته، آن حضرت نخواست که استرجاع فرماید بچیزی که حق تعالی غاصب را عقاب نموده و مغضوبه را ثواب کرامت فرموده. (۲) و دیگر آنکه رأی امیر المؤمنین (ع) در ترک فدک اقتدا برسول الله بود (ص) که چون رسول الله از مکه بیرون فرمود عقیل خانه او را فروخت بعد از فتح مکه بعضی گفتند یا رسول الله چرا بخانه خود رجوع نمی کنی؟ فرمود که: آیا عقیل خانه برای من گذاشته که من بآن رجوع کنم و از آن ابا فرموده گفت که: ما اهل بیتیم که رجوع نمی کنیم در راه خدای تعالی بچیزی که از ما اخذ کردند. ۴

عمر بن عبد العزیز فدک را به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سهم خمس را به بنی هاشم برگرداند

(۱) و مرویست که چون عمر بن عبد العزیز والی شد گفت: ای مردمان من رد می کنم بر شما مظالم شما را، او اول آنچه که در دست منست فدک است که آن را بر ولد رسول الله و ولد علی بن ابی طالب (ع) بازمی گردانم و اول کسی که فدک را رد کرد او بود. (۲) و روایت چنان است که آن را با غلات مدت ولایت خود رد کرد بر ایشان؛ بعضی گفتند او را که این کار که تو کردی عقابی است و نقمتی بر ابو بکر و عمر، و طعنی است بر ایشان و نسبت دادن ایشان بظلم و غضب و در این وقت بسیاری از قریش و مشایخ اهل شام از علماء بد نهاد نزد او بودند عمر بن عبد العزیز گفت که نزد من بصحت رسیده و بر شما نیز معلوم است که فاطمه زهرا (ع) دختر رسول الله بود (ص) که دعوی فدک نمود و درید و تصرف او بود، و او از این قبیل نبود که بر رسول الله دروغ بزند؛ با وجود شهادت امیر المؤمنین و ام ایمن و ام سلمه، و فاطمه نزد من صادق است در آنچه دعوی نموده و اگر چه اقامت بینه هم نکند، چه او بهترین زنان اهل بهشت است و امروز من آن را رد می کنم بر ورثه او و باین تقرب می جویم بر رسول الله، و امیدوارم که فاطمه و حسن و حسین شفیع من باشند در روز قیامت، و اگر من می بودم بجای ابو بکر که حضرت فاطمه این دعوی کرد

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

تصدیق می نمودم بر آن دعوی، بعد از آن فدک را تسلیم محمد بن علی الباقر و عبد الله بن حسن (ع) نمود. (۱) و گویند که هفتاد خروار زر سرخ و سفید از مال خمس بر ایشان رد کرد و همچنین آنچه حق بنی فاطمه و بنی هاشم بود که در زمان ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و عبد الملک حیات کرده بودند و بایشان نرسانیده بر ایشان بازگردانید، و بنی هاشم در آن سالها غنی شدند و احوال ایشان خوب شد، و مأمون و معتصم و واثق نیز بر ایشان مسلم داشتند و گفتند که مأمون از ما أعلم است آنچه او امضاء آن نموده ما نیز می نمایم، اما چون متوکل والی شد فدک را دیگر از ایشان گرفته بر سیل اقطاع بحرمله حجام داد، و بعد از او بفلان نازیاری از اهل طبرستان مسلم داشت، و رد کرد دیگر آن را معتضد، و مکتفی آن را حیات کرد؛ و گویند که مقتدر رد کرد بر ایشان.

(۲) شریک گوید: که واجب بود بر ابو بکر که با فاطمه زهرا بموجب شرع عمل کند: و اقل آنچه بر او واجب بود آن بود که او را بر آن دعوی سوگند دهند که آن را رسول الله (ص) در حال حیات خود بوی ارزانی داشته، (۱) زیرا که امیر المؤمنین (ع) و ام ایمن بر آن شهادت داده بودند، و ربع شهادت باقی بود پس رد او بعد از دو شاهد وجهی نداشت، پس او را تصدیق حضرت فاطمه بایست کرد یا سوگند داد او را و حکم از برای او کرد شریک می گوید که خدای تعالی مستعان است در مثل این امور او متحمل جهل شده یا مرتکب عمد. (۲) حسن بن علی الوشا گوید که: من سؤال کردم از امام علی بن موسی الرضا (ع) که آیا رسول الله (ص) دیگر چیزی غیر فدک از اموال گذاشته بود؟ فرمود که: در مدینه حیطانی گذاشته بود و شش اسب، و سه ناقه که عضبا و صهبا و دیباج است، و دو استر که شهبا و دلدل است، و یک حمار که یعفور است، و دو گوسفند شیردار، و چهل ناقه با شیر، و یک شمشیر که ذو الفقار است؛ و یک زره که ذات الفصول است، و یک عمامه که سحاب است و دو برد یمانی، و یک خاتم که فاصل است، و یک قضیب که ممشوقست، و زیر اندازی از لیف، و دو عبائی قطوانی، و یک بالشی که از پوست، و اینها را بفاطمه (ع) داد غیر زره و شمشیر و عمامه و خاتم که بأمیر المؤمنین (ع) تفویض فرمود

[گفتگوی آن حضرت با پیامبر هنگام مرگ]

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

(۱) روایت می‌کند زهری از علی بن حسین (ع) که علی بن ابی طالب (ع) گفت مر فاطمه را (ع) که هیچ پرسیدی از پدر بزرگوار که کجا ملاقات خواهی کرد در روز قیامت با وی؟ گفت: بلی، آن حضرت فرمود که: مرا طلب کن نزد حوض کوثر، گفتم اگر آنجا ترا نیابم؟ فرمود که: در ظل عرش پروردگار مرا طلب نمای که غیر من در ظل عرش نخواهد بود، آنگاه دیگر فاطمه گفت که: ای پدر بزرگوار اهل دنیا در آن روز برهنه خواهند بود؟ فرمود که: بلی ای دختر من، گفتم: من هم برهنه باشم؟ فرمود که: نعم تو هم برهنه باشی لیکن کسی بکسی التفات نکند؛ فاطمه می‌گوید که گفتم؛ و اسوأتاه در آن روز از خدای عز و جل، من بیرون نیامدم تا رسول الله گفت بمن که: جبرئیل که روح الامین است بر من نازل شد و گفت مرا که: ای محمد بخوان فاطمه را و اعلام کن که چون او از خدای تعالی شرم داشت پس خدای تعالی نیز از وی شرم داشته وعده فرمود که بپوشاند او را در قیامت دو حله که هر دو از نور باشد، امیر المؤمنین فرمود که چرا از ابن عم خود از پدرت چیزی نپرسیدی؟ گفت:

پرسیدم فرمود که: علی (ع) نزد حق تعالی از آن گرامی‌تر است که برهنه باشد در روز قیامت. (۲) و قریب باین حدیث ابن عباس نیز روایت کرده که فاطمه زهرا گفت مر پیغمبر را (ص) در وقت سكرات موت که: ای پدر بزرگوار من بی تو صبر ندارم ساعتی در دنیا پس کجا خواهد بود فردا میعاد ما؟ فرمود که: اول از اهل من تو خواهی بود که بمن ملحق شوی، و میعاد بر پل صراط است که بر جهنم کشیده شده است گفت: ای پدر خدای تعالی حرام نکرده چشم و گوش ترا بر آتش؟ فرمود که: بلی و لیکن من آنجا می‌ایستم تا امت من بگذرد، گفت: اگر ترا آنجا نبینم؟ فرمود که: در قنطره هفتم از قناطر دوزخ که داد مظلومان از ظالم بستانم، (۱) گفت: اگر آنجا نبینم؟ فرمود که:

به بینی مرا در مقام شفاعت که آنجا شفاعت امت کنم، گفت: اگر آنجا نبینم؟ فرمود که: مرا به بینی نزد میزان که من آنجا در خواست امت کنم از خدای تعالی جهت خلاصی از آتش دوزخ، گفت: اگر نبینم آنجا؟ فرمود که: به بینی مرا نزد حوض که عرض او ما بین ایله است تا صنعا بر حوض من هزار پسر باشند با هزار جام مثل لؤلؤ منظوم و همچو بیض مکنون هر که از آن شربتی بیاشامد بعد از آن هرگز تشنه نشود، لا یزال بفاطمه راز می‌فرمود تا روح از جسد مبارکش پرواز نمود (ص). (۲)

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

روایت کند جابر انصاری که در وقت سکرات موت فاطمه رفت نزد رسول الله (ص) و بر رویش افتاد و بسیار گریست، آن حضرت بخود آمده چشم گشود و فرمود که: ای دختر بعد از من تو مظلومه و مستضعفه خواهی بود، کسی که تو را بیازارد مرا آزرده، و کسی که بر تو خشم گیرد بر من خشم گرفته، و کسی که ترا شاد کند مرا شاد کرده، و کسی که بتو نیکوئی کند بمن نیکوئی کرده، و کسی که بر تو جفا کند بمن جفا کرده، و کسی که بتو پیوسته بمن پیوسته و کسی که از تو بریده از من بریده، و کسی که بتو انصاف داده بمن انصاف داده، و کسی که بر تو ظلم کند بمن ظلم کرده، زیرا که تو از منی و من از تو، و تو پاره از منی، و تو روح منی که در میان هر دو پهلوی منست، بعد از آن فرمود که من شکایت خواهم برد پیش خدای تعالی از ظالمانی که بر تو ظلم کردند از امت من.

بعد از آن امام حسن و امام حسین درآمدند، و خود را بر روی آن حضرت انداختند، و گریه و فغان برداشتند و می‌گفتند: (۱) جانهای ما فدای تو باد یا رسول الله، پس علی (ع) رفت که ایشان را از آن حضرت دور کند سر برداشته فرمود که: ای علی بگذار ایشان را که ببینند مرا و من ببویم ایشان را، و ایشان از من توشه بگیرند و من از ایشان که ایشان بعد از من مقتول گردند بظلم و عدوان، پس لعنت خدای بر کسی که ایشان را بقتل آورد، بعد از آن فرمود که: ای علی تو بعد از من مظلوم خواهی بود، و من خصم خواهم بود کسی را که خصم تو بوده در روز قیامت. (۲)

ذکر حال فاطمه زهرا بعد از رسول الله (ص) و وصیت و وفاتش صلوات الله علیها

(۳) مرویست از امام محمد باقر (ع) که او فرمود که: فاطمه زهرا بعد از رسول الله کسی او را خندان ندید تا رحلت فرمود. (۴) و از ابی عبد الله (ع) مرویست که گریه‌کنندگان پنج کس بودند: آدم، و یعقوب، و یوسف و فاطمه بنت محمد، و علی بن حسین (ع).

و اما آدم بر فراق بهشت چندان گریست که بر رخسارش دو جوی ظاهر شد که بر مثال دو رودخانه آب از آن روان بود.

اما یعقوب در فراق یوسف چندان گریه کرد که نور بصرش زایل گشت تا غایتی که گفتند او را تَاللّهِ تَفْتَوُا تَذَكَّرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۱) یعنی بخدا که همیشه باشی با

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

نال و زاری که یاد کنی یوسف را تا وقتی که بیمار شوی و مشرف بر موت گردی یا باشی از جمله هلاک شدگان.

و اما یوسف در زندان چندان می‌گریست بر یعقوب که اهل زندان تمام بتنگ آمدند و گفتند که: بروز گریه کن و بشب خاموش باش؛ و یا بشب گریه کن و بروز خاموش باش تا ما را راحتی باشد، و مصالحه کرد ایشان را بیکی از این دو.

و اما فاطمه بر مصیبت رسول الله بی‌حد و حساب می‌گریست چنانچه اهل مدینه متاذی شدند، و میگفتند از بسیاری گریه تو ما بتنگ آئیم و او بیرون میفرمود از آن بمقابر شهدا و در آن صحرا چندان که میتوانست می‌گریست و باز بمدینه مراجعت میکرد.

و اما علی بن حسین بعد از واقعه امام حسین بیست سال یا چهل سال گریست و هرگز طعامی پیش وی نیاوردند تا تر نکرد از آب چشم تا غایتی که او را مولای بود میگفت که: جان من فدای تو باد من میترسم بر تو که بباشی از جاهلان در جواب میفرمود که نَمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حَزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنْ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ . یعنی جز این نیست که شکایت خویش و غم و اندوه خود را عرض میکنم بخدای تعالی نه بشما و من می‌دانم از الهام الهی چیزی را که شما نمی‌دانید، من هرگز یاد نکردم مقتل بنی فاطمه را که قطرات از چشم من روان نگردد. (۲) مناقب فاطمه زهرا (ع) در کثرت از عدد نجوم سماوات بیشتر است، و در ظهور از آفتاب نیم روز اظهر.

[یادکرد بیماری و وصیت و وفات آن حضرت]

(۱) روایت کند ابو جعفر (ع) که کتابی را از کتاب‌دان بیرون آورد در آن وصیت فاطمه (ع) نوشته بود که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این آنست که وصیت کرده فاطمه بنت محمد (ص) بحوايط سبعة خود بعلی بن ابی طالب، و بعد از او بحسن بن علی؛ و بعد از او بحسین بن علی، و بعد از او به بزرگان اولاد من (ع) بشهادت مقداد بن اسود، و زبیر بن عوام و آن را علی بن ابی طالب نوشته بود (ع) (۲) و اسماء بنت عمیس روایت کند که فاطمه (ع) وصیت کرد بمن که او را بعد از وفات دیگری غسل ندهد مگر من و امیر المؤمنین (ع) و من و آن حضرت او را غسل دادیم.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

(۱) و گویند که فاطمه (ع) گفت مرا اسماء بنت عمیس را وقتی که وضو ساخته بود از برای نماز که: طلب مرا بیار که بآن تطیب کنم، و جامه مرا بیار که در آن نماز میگذارم، بعد از آن وضو گرفته سر نهاد ببالین و فرمود که: ای اسما بنشین بر بالین من چون وقت نماز آید مرا برخیزان اگر برخاستم فبها، و الا بفرست و امیر المؤمنین را طلب کن، چون وقت نماز در آمد گفت الصلاة آی دختر رسول الله دید که روح اقدسش بعالم بالا پرواز نموده آنگاه در پی امیر المؤمنین فرستاده آمد گفتند حضرت فاطمه رحلت نمود؛ فرمود: کی بود؟ گفت: این زمان که بطلب تو فرستادم، پس امر کرد اسما را بغسل او، و امر فرمود حسن و حسین را ببردن آب و در شب او را دفن کردند، و قبر اطهرش هموار ساختند گفتند که چرا چنین کردید؟ امیر المؤمنین فرمود که: او چنین گفته بود. (۲) و روایت کنند که حضرت فاطمه بعد از پدر بزرگوار چهل روز زنده بود، چون وفاتش نزدیک شد گفت اسماء بنت عمیس را که: جبرئیل (ع) در وقت وفات رسول الله آمد و چهل درهم کافور از بهشت آورد، و آن حضرت آن را سه قسم ساخته قسمی از برای خود تعیین فرمود، و قسمی دیگر از برای امیر المؤمنین (ع)، و قسمی دیگر از برای من، پس ای اسما بیار نزد من بقیه حنوط والدم را که در فلان موضع نهاده و در زیر بالین من بگذار، من رفتم آوردم و نهادم، و بعد از آن جامه را بر روی مبارک خود کشید، و فرمود که: ای اسما اندک زمانی انتظار بکش و مرا آواز کن اگر جواب دادم فبها و الا بدان که به پیش پدر خود رفته‌ام، آنگاه بفرموده اندک زمانی انتظار کشیده آواز کرد جواب شنید، دانست که بعالم آخرت انتقال فرموده فغان برداشت و میگفت:

یا بنت محمد المصطفی یا بنت اکرم من حملته النسا یا بنت خیر من وطی الحصا یا بنت من کان من ربه قاب قوسین أو أدنی (۱) هیچ جواب نیامد جامه را از روی مبارکش برداشت دید از دنیا مفارقت کرده بود، بایستاد و بوسه بر روی و فرق مبارکش می داد، و می گفت: ای فاطمه چون به پیش پدر بزرگوار رسی بر او سلام برسان از اسماء بنت عمیس.

نقل است در این اثنا امام حسن و امام حسین از در در آمدند و گفتند ای اسما هرگز مادر ما در این ساعت خواب نمیکرد؟ گفت: یا بنی رسول الله مادر شما در خواب نیست دنیا را بدرود کرده، امام حسن (ع) بر روی وی افتاد و بوسه بر سر و رویش می داد و می گفت: ای مادر مهربان بمن سخن

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

کن پیش از آنکه روح از بدن من مفارقت کند، و امام حسین آمده پای مبارکش میوسید و می گفت ای مادر نازنین منم پسر تو حسین سخن گوی بمن بیش از آنکه دل من پاره شود و مرگ مرا دریابد.

اسما گفت بایشان که ای پسران رسول الله بروید و پدر بزرگوار را از موت مادر اخبار کنید ایشان بیرون آمدند تا نزدیک مسجد و باواز بلند می گریستند جمیع صحابه بشتاب پیش آمدند و گفتند: ای پسران رسول الله چه چیز می گریاند شما را حق تعالی نگریاند چشمهای شما را؟ شاید که نظر شما بر مرقد منور جد بزرگوار شما (ص) افتاده باشند و گریه دست داده باشد از جهت شوق شما بآن حضرت گفتند: گریه ما از برای آنست که مادر ما فاطمه زهرا بسرای سرور انتقال فرمود، امیر المؤمنین (ع) این خبر شنیده از مسجد بیرون آمده و بر روی وی افتاد و می گفت: درد دل خود را بکه گویم، و قرار و آرام از که جویم، بتو بود قرار و آرام من، بعد از تو بکه خود را تسلی کنم، و درد دل خود گویم بعد از آن این را فرمود:

لکل اجتماع من خلیین فرقة
و ان افتقادی فاطما بعد احمد
و کل الذی دون الفراق قلیل
دلیل علی ان لا یدوم خلیل

(۱) یعنی هر اجتماع را از میان دو دوست جدائی هست و هر نوع مصیبتی که باشد نزد فراق اندکست، و بدرستی که نیافتن من فاطمه را بعد از احمد (ص) دلیلست بر آنکه دایم نمی باید دوست.

بعد از آن امیر المؤمنین (ع) فرمود که ای اسما غسل ده او را بآب سدر و کافور و آب قراح و کفن کن، آنگاه او را غسل داده با حنوط و کفن کرده بر وی نماز گزاردند و در شب در بقیع دفن کردند و وفات آن حضرت بعد از عصر بود. (۲) ابن بابویه رحمه الله این خبر را چنین آورده اما می گوید که نزد من صحیح آنست که او را در خانه خود دفن کردند، چون بنی امیه مسجد را زیاده ساختند آن داخل شد در مسجد. (۳) و مؤلف رحمه الله می فرماید که ظاهر و مشهور آنست که مردم و ارباب تواریخ و سیر نقل کرده اند که حضرت فاطمه را در بقیع دفن کرده اند چنانچه سمت ذکر یافت. (۴) و روایت کند سلمی ام بنی رافع که من نزد فاطمه (ص) بودم در مرضی که در آن وفات

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

یافت در بعضی از آن روزها که مرضش سبک تر بود امیر المؤمنین (ع) بمهم و حاجتی که داشت رفت، چون دید که او در آن روز بهتر است از پیشتر بعد از آن فاطمه (ع) امر فرمود که یا امة الله از برای من آبی بیار تا غسل کنم، (۱) من رفتم و آوردم، غسلی فرمود که بهتر از آن ندیده بودم، بعد از آن گفت جامه مرا بیار، آوردم، پس پوشید باز گفت که: مرا بر فراش بخسبان بر وجهی که روی من بقبله باشد، آنچنان کردم فرمود که: باز پرداختم از خود اکنون جامه را از تن من بر مدار که جان را بحق تسلیم کردم، بعد از آن دست راست خود را در زیر سر نهاد و روی بقبله کرده درگذشت، در آن اثنا امیر المؤمنین (ع) آمد که ما فریاد و فغان میکردیم حال را از ما پرسیده من گفتم کیفیت حال را فرمود که: پس در این هنگام کشف جامه‌اش نباید کرد پس برداشتند او را با جامه‌اش دفن کردند. (۲) مؤلف رحمه الله میفرماید که: این حدیث را ابن بابویه رحمه الله روایت کرده بر این وجه که ملاحظه کردی، و أحمد بن حنبل نیز در مسند خود باین طریق روایت میکند مرفوع بام سلمی که او روایت کرده این چنین با وجود اتفاق شیعی و سنی در این حدیث که او خود را غسل داد و فرمود که: جامه‌اش آوردند و خود را در آن پیچید و گفت: این جامه را از من برندارند و مرا چنین دفن کنند که من خود غسل خود کردم.

حکم بر خلاف ابن امری عجیب است زیرا که فقهای طریقین تجویز نکرده‌اند دفن را مکر بعد از غسل مگر در چند موضع که این از آن موضع نیست که این حدیث را روایت کرده‌اند، و معلل نساخته‌اند، و مسأله فقهیه آن را ذکر نکرده‌اند، و تنبیه ننموده‌اند بر جواز و منع آن، و شاید که این امر از خصائص حضرت فاطمه (ع) باشد و استدلال کرده‌اند فقها بر جواز آنکه مرد تغسیل زوجه خود می‌تواند کرد، زیرا که امیر المؤمنین (ع) غسل فاطمه (ع) فرموده چنانچه مشهور است. (۱) و ابن بابویه روایت کرده مرفوع به حسن بن علی (ع) که امیر المؤمنین غسل فرموده فاطمه را علیهما السلام. (۲) و مرویست از امیر المؤمنین که بر فاطمه نماز گذارد به پنج تکبیر و در شب دفن فرمود. (۳) دولابی در کتاب ذریة الطاهره آورده که فاطمه بعد از پیغمبر (ص) سه ماه زنده بود، و ابن شهاب و زهری گویند شش ماه، و از عایشه نیز مثل این روایت کرده‌اند، و از عروة بن زبیر هم مثل این. (۴) و روایت کنند از ابی جعفر محمد بن علی (ع) که حضرت فاطمه بعد از پیغمبر چهل و

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

پنج روز لبث فرمود و در سال یازدهم از هجرت وفات نمود، و ابن قتیبه در معارف صد روز گفته، و گفته‌اند که وفاتش در سال یازدهم بود در شب سه شنبه سیم رمضان و در آن وقت بیست و نه ساله بود یا مانند آن. (۵) و گویند یک روزی عباس رفت نزد علی و فاطمه علیهما السلام، و ایشان هر یک میگفتند که من در سال بزرگترم از تو، عباس گفت: یا علی تو متولد شدی پیش از آنکه قریش بناء خانه کعبه کنند بچند سال و فاطمه متولد شد در آن سال که قریش بنای خانه کعبه میکردند و رسول الله (ص) سی و پنج ساله بود، و ولادت فاطمه پیش از نبوت بود به پنج سال. (۱) از اسماء بنت عمیس مروی است که فاطمه بنت محمد صلوات الله علیهما بوی گفت که: مرا بد می‌آید از آنچه می‌کنند در حالت دفن که جامه بر ایشان می‌پوشانند بی‌نعش و صفت فرمود بر آن وجهی که دیده بود، اسما گفت: یا بنت رسول الله من دیده‌ام در زمین حبشه که این چنین نعشی می‌تراشند و میت را در او می‌نهند و جامه بر او می‌پوشند، بعد از آن فرستاد و جریده چند از درخت تر خرما آوردند و آن نوع که اسما دیده بود ترتیب دادند، فاطمه فرمود که: این خوبست و جمیل معلوم نمی‌شود مرد از زن، آنگاه فاطمه فرمود که: چون مرا قضیه برسد تو مرا غسل کن و هیچ کس را پیش من مگذار، چون آن حضرت رحلت فرمود عایشه آمد که در آید اسما مانع شده نگذاشت؛ او باز گشته به ابو بکر گفت که این خثعمیه حائل شد میان من و دختر رسول الله و مرا آنجا نگذاشت، و رفته و چیزی ساخته برای او مثل هودج عروس، بعد از آن ابو بکر آمد بر در خانه و گفت: ای اسما چه حالست ترا که منع میکنی ازواج نبی را از نزد دخترش و مثل هودج عروس برای او پیدا کرده؟

اسما گفت ابو بکر را که: فاطمه مرا امر فرموده که کسی را نگذارم که در آید به پیش او، و او در حالت زندگی فرموده که من آن را از جهت او ترتیب کردم ابو بکر گفت: پس بکن آنچه او فرموده ترا و او از آنجا بازگشت، و امیر المؤمنین (ع) و اسما او را غسل دادند. (۱) و دولابی در حدیث غسل آورده که او پیش از وفات غسل فرمود و او را بآن دفن کردند و کشف جامه نمودند چنانچه سمت ذکر یافت. (۲) و غیر از این روایت کرده‌اند که ابو بکر و عمر اظهار رنجش میکردند که

السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه

ایشان را بنماز فاطمه و دفن حضرت امیر اعلام نفرموده، آن حضرت عذر میگفت که: وصیت چنین کرده بموجب وصیت عمل کردیم و بر آن سوگند یاد فرمود، ایشان تصدیق کردند و عذر پذیرفتند.

[گفتار علی علیه السلام هنگام دفن آن حضرت]

(۳) و أمير المؤمنين (ع) در وقت دفن فاطمه مناجات و راز می گفت نزد قبر پیغمبر (ص) که: سلام و درود بر تو یا رسول الله از من و از دختر نیک اختر تو که فرود آمده در جوار تو و بسرعت شتافته به پیش تو، کم شده صبر من از فراق صفیه و برگزیده تو، و پوست بدن من تنک گشته، فرقت و مصیبت تو بر ما عظیم بود این نیز بر آن افزود، و ساده کردم و فرش گستردم قبر ترا بملحوده (که دختر برگزیده تست کذا فی النسختین و گشاده گردانید نفس نفیس تو میان نحر و سینه مرا إنا لله و إنا إليه راجعون و دیعه را بتو بازگردانیدم، و رهینه را بتو تسلیم کردم، اما حزن من همیشه خواهد بود، و بیخوابی من پیوسته تا اختیار فرماید حق تعالی از برای من خانه که تو آنجا مقیم گشته، و زود باشد که اخبار کند ترا دختری از حالات اینجا از او استفسار فرمای و استخبار نمای که هنوز عهد دراز نشده، و ذکر کهنه نگشته، و السلام علیکما سلام تودیع نه سلام بی رغبت و نه سلام ملالت، چه من بازمی گردم نه از ملالت و اگر اقامت کنم نه از سوء ظن است بآنچه وعده فرموده حق تعالی صابرا را.

(۱) و مؤلف رحمه الله میفرماید که بسیاری از کلام فاطمه (ع) ورود یافته در مرض موت که دلالت وافیه دارد بر شدت حزن و تألم و فرط شکایت آن حضرت از ظلمی که بر او رفته و منع حقی که از او کرده اند، من از آن اعراض کردم و آن را نیاوردم، زیرا که غرض از این کتاب نعت مناقب و مزایای ایشانست، و تنبیه غافل از موالات ایشان که ایشان را تنبیهی شود، و ولاء ایشان را بجان به پذیرند، و وصف آن صفاتی که حق سبحانه و تعالی تخصیص فرموده ایشان را بآن از فضائل و مناقبی که در غیر ایشان یافت نمی شود، و اما ذکر غیر، و بحث از شر و خیر بواسطه طول در عرض این کتاب نمی گنجد، و آن حواله بروز حساب است و إلی الله تصیر الأمور.

(۱) و از محمد بن حنفیه روایتست که شنیدم از امیر المؤمنین (ع) که میفرمود که: یک روزی رفتم بمنزل خود دیدم که رسول الله (ص) نشسته و امام حسن بر یمین و امام حسین بر یسار و فاطمه

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

صلوات الله عليهم در پیش آن حضرت نشسته‌اند و میفرماید که: ای حسن و حسین شما دو کفه میزانیید. و فاطمه زبان او است و تعادل کفّین نمی‌باشد مگر بزبان، و زبان قائم نمی‌شود مگر بکفتان، شمائید دو امام و مر مادر شما را هست شفاعت در روز قیامت، بعد از آن ملتفت شد بسوی من و فرمود که: یا ابا الحسن تو توفیه اجور مؤمنان کنی حق ایشان را بایشان برسانی، و تقسیم کنی بهشت را در میان ایشان و ایشان شیعه تو باشند.

ذکر خدیجه بنت خویلد مادر فاطمه زهرا صلوات الله علیهما

(۲) مؤلف رحمه الله میفرماید که: آنچه ذکر میکنم بر وجه امکان از مناقب فاطمه زهرا (ع) نمیرسد بدرجه استقصا، چه مناقب او بیشتر است از آنکه برسد بحد عد و احصا، پس شروع میکنم در ذکر شیء از فضائل مادر بزرگوارش تا معلوم شود که شرف و مرتبت از جمیع جهات او را احاطه نموده، و مجد و بزرگی بر وی اراده کرده و هر چه ذاکر ذکر کند از فضائل هنوز قدر او از آن زیاده است، و آنچه در عقل و وهم ننگند از اجر و ثواب از برای ایشان آماده است. (۳) احمد بن حنبل نقل میکند در مسند از عبد الله بن جعفر که روایت کرده از علی بن ابی طالب (ع) که آن حضرت روایت کرد که رسول الله (ع) فرمود که: بهترین زنان دنیا خدیجه است، و مریم بنت عمران. (۴) و ابن عباس روایت کرده که اول کسی که با رسول الله (ص) نماز کرد بعد از خدیجه علی بن ابی طالب بود (ع)، و احادیث که در باب تقدم اسلام و خیریت او است سابقا سمت ذکر یافت.

(۱) ابو هریره روایت کند که یک روزی جبرئیل (ع) آمد بر پیغمبر (ص) و گفت: اینک خدیجه می‌آید و با او ظرفی هست سر پوشیده که در او نان خورش هست یا طعام یا شراب وقتی که بیاید او را سلام حق برسان و از من نیز و بشارت ده او را بخانه در بهشت از قصب که در او نه رنج باشد و نه تعب، از شریک سؤال کردند از قصب که چه چیز است؟ گفت: ذهب است، و جوهری گوید که انبوهاست از جوهر، و غیر او گوید که: لؤلؤ است، و صاحب نهاییه گوید که: قصب لؤلؤ مجوف واسع است مثل قصر بزرگ در این حدیث. (۲) و روایت کنند که پیر زنی آمد نزد رسول الله (ص) آن حضرت او را لطف بسیار فرمود، چون بیرون رفت عایشه از او پرسید که چه کس

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

بود؟ فرمود که: این زنی است که در زمان خدیجه به پیش ما می آمد، و بدرستی که حسن عهد از ایمانست. (۳) و از امیر المؤمنین (ع) مرویست که یک روزی رسول الله (ص) یاد فرمود خدیجه را در پیش زنان خود و گریست عایشه گفت: چرا باید گریست بر پیر زن سرخی از پیر زنان بنی اسد، آن حضرت فرمود که: او تصدیق کرد مرا وقتی که شما تکذیب میکردند، و ایمان آورد بمن در محلی که شما کافر بودید، و فرزند آورد از برای من و شما همه عقیم و نازاینده بودید، عایشه گوید که ما دائم تقرب میجستیم بر رسول الله (ص) بذکر خدیجه. (۱) ابو محمد عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی الحنبلی گوید در کتاب معالم العترة النبویة که:

خدیجه بنت خویلد ام مؤمنین است و سمت بتقدم اسلام دارد، و حسن معاونت او برسول الله بسیار بوده، و صاحبه قدر و شرف و منزلت است. (۲) و آورده در آنجا نقل از محمد بن اسحاق که خدیجه بنت خویلد زنی بود تاجر ذات شرف و مالدار بود و مال خود را بمردم بر سبیل مضاربه میداد و ایشان تجارت میکردند و حصه از ربح آن مال بمعاملان میداد، و قریش جماعتی بودند از اهل تجارت، پس چون خدیجه رسانیدند که رسول الله (ص) مردی است صادق القول با امانت و حسن اخلاق دارد، خدیجه فرستاد نزد آن حضرت و بر او عرض کرد که چیزی از مال خدیجه بستاند و بآن تجارت نماید بجانب شام و بدهد بوی زیاده از آنکه بدیگران میداده از آن تجار، و غلام خودش میسر نام همراه او کند.

آن حضرت این را قبول فرمود از مال او چیزی ستاده و با میسر بیرون رفت بطرف شام تا رسید بآنجا رسول الله (ص) بپای درختی فرود آمد که آنجا بود نزدیک بصومعه راهبی، راهب آن را دید از میسر پرسید که این چه مرد است که در پای این درخت نزول کرده؟ میسر گفت: این مردی است قریشی از اهل حرم محترم، راهب گفت: در پای این درخت فرود نمی آید مگر پیغمبری، بعد از آن آن حضرت متاعی که داشت فروخت (۱) و آنچه خواست خرید و با قافله بجانب مکه روان شد برفاقت میسر، و با این علامات زعم پیغمبری در او میکردند میسر گوید که در نیم روز که گرما اشتداد پیدا میکرد دو ملک نازل میشدند و بر سر او سایه میکردند تا حرارت آفتاب در وی کار نکند و او بر شتر خود سیر میفرمود.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

چون بمکه آمد و مال تجارت خدیجه را آورد، دو چندان فایده کرده بود یا نزدیک بآن؛ و میسره نیز آنچه شنیده بود از قول راهب و آنچه دیده بود از سایه کردن دو ملک با خدیجه بگفت، آنگاه فرستاد نزد رسول الله و گفت آنچه زعم ایشان بود در باب او که ای پسر عم من بتو راغبم از جهت قرابت من بتو و شرافت تو در میان قوم و امانت تو نزد ایشان و حسن خلق و راستی گفتار، و بعد از آن خود را بر او عرض کرد.

و خدیجه زنی بود حازمه لیبیه شریفه و در آن روز اوسط قریش بود از روی نسب و اعظم و اکثر ایشان بود بشرف و مال و هر یک از آن قوم حریص و راغب بودند بر خواستن او، اما قادر نبودند بر آن، چون آن پیغام بر رسول الله (ص) رسید با اعمام خود مصلحت دید حمزة بن عبدالمطلب از آن میان بیرون آمده با او قدم در این کار نهاد و رفت نزد خویلد بنت اُسد و او را از جهت رسول الله خواست و رسول الله او را تزویج فرمود. (۲) و جنابذی باسناد خود روایت کند از ابن شهاب که او روایت کرده از زهری که چون رسول الله (ص) بحد بلوغ رسید و او را چندان مال نبود، خدیجه بنت خویلد پاره مال داد بآن حضرت و با وی مردی دیگر از قریش باجیری گرفت که در بازار حباشه خرید و فروخت کنند، و آن بازاری است در تهامه، و آن حضرت فرمود که من بهتر از خدیجه ندیدم از برای اجیر هرگز نبود که من و آنکه با من بود نزد وی برویم که او تحفه از طعام پیش ما نیاورد. (۱) دولابی از رجال خود روایت کرده که رسول الله (ص) در ابتدای امر نبوت واقعه دیده بود و بر او شاق مینمود، بخدیجه گفت، خدیجه او را بشارت داد بآن واقعه و گفت حق تعالی با تو بفعل نیارد مگر آنچه خیر تو باشد، آن حضرت در واقعه دیده بود که شکم مبارکش شکافتند و احشای اندرونش بیرون آورده شستند و تطهیر دادند و پاک گردانیده دیگر بجای خود نهادند آنچنانچه بود، چون بخدیجه گفت او گفت این خبر است برای تو بشارت باد، بعد از آن جبرئیل (ع) بر وی ظاهر شد و آنچه خواست بوی گفت؛ او را بشارت برسالت داد از جانب پروردگار تا او را اطمینان حاصل شد، آنگاه جبرئیل گفت: بخوان، گفت: چه بخوانم؟ گفت: بخوان که اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ پس آن حضرت قبول فرمود رسالت پروردگار خود را، و پیروی نمود آنچه جبرئیل از نزد حق جل و علا آورده بود آنگاه

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

آن حضرت بازگشت بأهل خود، و گفت بخدیجه که من دیدم آن کس را که بتو میگفتم و آنکه در خواب دیده بودم که شکم مرا شکافت او جبرئیل بود بر من ظاهر شد، و خدیجه را اخبار نمود بآنچه جبرئیل از نزد رب جلیل آمده بود بوی و آنچه از وی شنیده بود، خدیجه گفت: بشارت باد ترا یا رسول الله بخدا سوگند که حق تعالی نمیخواهد بتو مگر آنچه خیر تو در آنست، و این سعادت است که روی بتو آورده: بشارت باد ترا که تو رسول خدائی بحق

(۱) زهری گوید که اول کسی که بر رسول الله ایمان آورد خدیجه بود (۲) و ابن شهاب گوید که: حق سبحانه و تعالی قرآن به پیغمبر فرستاد و هدایت نمود و غیر خدیجه پیش وی دیگری نبود. (۳) و ابن حماد گوید که: بمن چنین رسیده که رسول الله (ص) خدیجه را تزویج فرمود بر صدق دوازده اوقیه ذهب و در آن روز آن حضرت بیست و هشت ساله بود. (۴) و ابن برقی روایت کند از ابی عمرو بن علا که آن حضرت در وقت تزویج خدیجه بیست و پنج ساله بود. (۵) و قتاده بن دعامه گوید که پیش از آنکه رسول الله (ص) خدیجه را تزویج کند او زن عتیق بن عابد بن عبد الله ابن عمرو بن مخزوم بود، از او دختری داشت که مادر محمد بن صیفی المخزومی بود، بعد از او ابو هاله هند بن زراره تیمی او را خواست و هند بن هند از او متولد شد، بعد از آن رسول الله (ص) او را تزویج فرمود. (۶) محمد بن اسحاق گوید که خدیجه اول آن کس بود که ایمان به پیغمبر آورد و تصدیق او کرد و ممد و معاون او بود در این امر تا حق سبحانه و تعالی آن امر گران را بآن حضرت سبک گردانید، و هرگز آن حضرت از او چیزی نشید که او را بد آید و بر او مکروه بود و کسی که رد سخنان آن حضرت میکرد و تکذیب وی مینمود و او بغایت از این محزون و غمناک میشد تا حق تعالی فرج میفرستاد و چون آن حضرت بوی رجوع میکرد باین سخنان او را دل میداد و امر مردم را بر او آسان میساخت، و نوازش میفرمود تا وفات نمود رحمها الله تعالی (۱) اسماعیل بن ابی حکیم مولای آل زبیر روایت کند که خدیجه رضوان الله علیها گفت به پیغمبر (ص) که: ای ابن عم آیا میتوانی که مرا خبر کنی وقتی که صاحب تو جبرئیل بتو می آید؟ فرمود که: بلی، گفت: وقتی که بیاید من ترا خبر کنم، بعد از آن که جبرئیل آمد آن حضرت فرمود که ای خدیجه اینک جبرئیل آمده، خدیجه گفت: برخیز ای پسر عم و بران چپ من بنشین، آن حضرت برخاسته بر آنجا

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

نشست، گفت: تو آیا میبینی جبرئیل را؟ گفت: بلی، گفت: بگرد و بران راست من بنشین، چون نشست گفت میبینی؟ فرمود که: بلی، گفت: بر کنار من بنشین؛ چون چنین کرد گفت: میبینی؟ فرمود که: نه؛ گفت: ای ابن عم این زمان مرا یقین شد، بشارت باد ترا که این ملک است نه شیطان (۲) و ابن اسحاق گوید که عبد الله بن حسن حدیث کرده بهمین حدیث که: من از مادر خود فاطمه بنت حسین شنیدم که او حدیث میکرد از خدیجه الا آنکه من شنیدم که می گفت که: در وقت نزول جبرئیل خدیجه آن حضرت را داخل گردانید در میان خود و جامه اش آنگاه جبرئیل رفت خدیجه گفت بآن حضرت که البته این ملک است نه شیطان

[یادکرد وفات خدیجه سلام الله علیها]

(۱) و عروة بن زبیر گوید که: خدیجه وفات کرد پیش از آنکه نماز فرض گردد (۲) و ابن هشام گوید که: مردم ثقه بمن حدیث کردند که جبرئیل (ع) بر پیغمبر (ص) نازل شد و گفت: ای محمد برسان سلام پروردگار را بخدیجه، آن حضرت فرمود بخدیجه که: اینک جبرئیل آمده و میگوید که پروردگار تو بتو سلام رسانید، خدیجه گفت که: الله تعالی سلام است و از او سلام است، و بر جبرئیل سلام است (۳) و روایت کنند که آدم (ع) گفت که: من سید بشرم در روز قیامت مگر مردی از ذریت من که او پیغمبر باشد از جمله پیغمبران که او را احمد گویند که او را فضیلت است بر من بدو چیز: یکی زوجه او یاری و معاونت کند او را و برای او عون و مدد باشد و زوجه من بر من عون باشد که مرا بفتنه اندازد، و دیگر حق سبحانه و تعالی اعانت فرمود او را که شیطان او را مسلمان کرده و شیطان من کافر مانده (۴) عایشه روایت کند که رسول الله (ص) گاه و بیگاه ذکر خدیجه می کرد و او را ملول نمیساخت از ثنای بر او و استغفار از برای او، یک روزی او را یاد کرده مرا غیرت دست داد گفتم که خدای تعالی زن پیری بزرگ سالی را برد عوض او را داد بتو، دیدم که آن حضرت را غضب سخت مستولی شد، من خود را از دست گذاشتم و گفتم: بار خدایا اگر تو این غضب را از رسول الله ببری من هرگز دیگر او را بیدی یاد نکنم تا زنده ام، چون آن حضرت آن را مشاهده فرمود گفت: چه گفتی؟ و الله که او بمن ایمان آورد وقتی که مردم کافر بودند، و جای داد مرا وقتی که مردم مرا گذاشتند، و تصدیق کرد مرا در وقتی که مردم قول مرا

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه علیکم یا اهل البیت والنبوه

دروغ می پنداشتند، و روزی شد مرا از او فرزندان وقتی که دیگران از ولد محروم بودند، گفت: تا یکماه در صباح و رواح این را میفرمود (۱) و روایت کنند که کنیت خدیجه ام هند بوده، و ابن عباس روایت کند که عم خدیجه عمرو بن اسد او را تزویج کرد بآن حضرت زیرا که پدرش مرده بود و خدیجه بیست و هشت ساله بود، و مهر او دوازده اوقیه طلا فرمود و مهرها دیگر زنان آن حضرت همین بود. (۲) و گویند که: ولادت خدیجه پیش از عام الفیل بوده به پانزده سال و وقتی که رسول الله او را تزویج فرمود چهل ساله بود خدیجه؛ و آن حضرت بیست و پنج ساله و الله اعلم و ذکر تقدیم اسلامش و بعضی حالات او سابقا سمت ذکر یافت دیگر احتیاج باعاده آن نیست. (۳) و ابن سعد روایت کند از حکیم بن حزام که او گفت: وفات خدیجه در ماه رمضان بود در سال دهم نبوت و او در آن وقت شصت و پنج ساله بود، و بیرون بردیم او را از منزلش و بحجون دفن کردیم (۱) و آن حضرت در قبر او رفت برای دفن و هنوز نماز جنازه واجب نشده بود در آن وقت گفتند: یا ابا خالد این کی بود؟ گفت: پیش از هجرت به سه سال یا مانند آن، و بعد از خروج بنی هاشم بود از شعب به اندکی و او اول زنی بود که آن حضرت خواسته بود و همه اولاد آن حضرت از او بودند الا ابراهیم که از ماریه قبطیه بود- این آخر آنست که مؤلف از کتاب جنابذی رحمه الله نقل نموده، و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب (۲)

متن عربی کتاب در بخش زندگانی حضرت زهرا

فاطمه ع

قال المؤلف علی بن عیسی بن اَبی الفتح اَیده الله تعالی اذکر علی عادتی ما ورد فی أمرها من طرق الجمهور و اذکر بعد ذلك ما آورده أصحابنا

[فی تاریخ ولادتها و وفاتها]

قال ابن الخشاب فی تاریخ موالید و وفاة اهل البیت نقله عن شیوخه یرفعه عن اَبی جعفر محمد بن علی قال ولدت فاطمة بعد ما أظهر الله نبوة نبيه و أنزل علیه الوحي بخمس سنین و قریش تبنی البیت و توفیت و لها ثمانی عشرة سنة و خمسة و سبعین یوما و فی رواية صدقة ثمانی عشرة سنة و

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

شهر و خمسة عشر يوما و كان عمرها مع أبيها ع بمكة ثمانية سنين و هاجرت إلى المدينة مع رسول الله ص فأقامت معه عشر سنين فكان عمرها ثمانى عشرة سنة فأقامت مع على أمير المؤمنين بعد وفاة أبيها خمسة و سبعين يوما و فى رواية أخرى أربعين يوما و قال الذارع أنا أقول فعمرها على هذه الرواية ثمانى عشرة سنة و شهر و عشرة أيام و ولدت الحسن و لها إحدى عشرة سنة بعد الهجرة بثلاث سنين

آخر كلامه.

و نقلته من نسخة بخط ابن وضاح على ما كتبه بصورته و قد أجاز لى رواية كلما يرويه و نقلت من كتاب معالم العترة النبوية العلية و معارف أئمة أهل البيت الفاطمية العلوية تصنيف الحافظ أبى محمد عبد العزيز بن الأخضر الجنازى رحمه الله و هذا الكتاب أرويه إجازة عن الشيخ تاج الدين على بن أنجب بن الساعى رحمه الله عن مصنفه قال أم الأئمة فاطمة بنت رسول الله ص و أمها خديجة بنت خويلد بن أسد رضوان الله عليها

[فى فضائلها]

و روى بأسانيده مرفوعا إلى قتادة عن أنس قال قال رسول الله ص خير نساءها مريم و خير نساءها فاطمة بنت محمد

و بإسناده إلى أحمد بن حنبل يرفعه إلى أنس أن النبى ص قال حسبك من نساء العالمين مريم بنت عمران و خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد ع و آسية امرأة فرعون
و بإسناده عن أنس أن النبى ص قال حسبك من نساء العالمين مريم بنت عمران و خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد ع و منه قالت عائشة رضى الله عنها لفاطمة ع أ لا أبشرك أنى سمعت رسول الله ص يقول سيدات نساء أهل الجنة أربع مريم بنت عمران و فاطمة بنت محمد و خديجة بنت خويلد و آسية بنت مزاحم امرأة فرعون

و بإسناده عن أبى سعيد الخدرى قال قال رسول الله ص فاطمة خير نساء أهل الجنة إلا ما كان من مريم بنت عمران

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و منه عن علي ع عن النبي ص قال إذا كان يوم القيامة قيل يا أهل الجمع غضوا أبصاركم حتى تمر فاطمة بنت رسول الله ص و عليها ريطتان خضراوان

قال أبو مسلم قال لى أبو قلابة و كان معنا عند عبد الحميد حلتان حمراوان

١٥، ١٤- و بإسناده مرفوعا عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي بن الحسين عن فاطمة الصغرى عن حسين بن علي عن أمه فاطمة بنت محمد ص قالت خرج علينا رسول الله ص عشية عرفة فقال إن الله عز و جل باهى بكم و غفر لكم عامة و لعلى خاصة و إنى رسول الله عز و جل إليكم غير محاب لقرابتى إن السعيد كل السعيد من أحب عليا فى حياته و بعد موته

و منه عن أبى فاختة أنه سمع عليا يقول استأذن علينا رسول الله ص و أنا مضاجع فاطمة و حسن و حسين إلى جنبها فقال رسول الله ص إن هذا يعنى عليا و ابنيك و هما الحسن و الحسين يوم القيامة إلى مكان واحد

قلت كذا رأيتة فى هذه النسخة و أنا أنقله من غير هذا الكتاب أوضح من هذا أذكره فى مكانه إن شاء الله تعالى

و نقلت من مسند أحمد بن حنبل رحمه الله و قد تقدم أن رسول الله ص أخذ بيد حسن و حسين و قال من أحبني و أحب هذين و أباهما و أمهما كان معى فى درجتى فى الجنة يوم القيامة

و منه عن ثوبان مولى رسول الله ص قال كان رسول الله ص إذا سافر آخر عهده بإنسان من أهله فاطمة و أول من يدخل عليه إذا قدم فاطمة ع قال فقدم من غزاة فأتاها فإذا هو بمسح على بابها و رأى على الحسن و الحسين ع قلبين من فضة فرجع و لم يدخل عليها فلما رأت ذلك فاطمة ظنت أنه لم يدخل عليها من أجل ما رأى فهتكت الستر و نزعَت القلبين من الصبيين فقطعتهما فبكى الصبيان فقسمته بينهما فانطلقا إلى رسول الله ص و هما يبكيان فأخذ رسول الله ص منهما و قال يا ثوبان اذهب بهذا إلى بنى فلان أهل بيت بالمدينة و اشتر لفاطمة قلادة من عصب و سوارين من عاج فإن هؤلاء أهل بيتى و لا أحب أن يأكلوا طبيباتهم فى حياتهم الدنيا

و من المسند عن حذيفة بن اليمان قال سألتنى أمى متى عهدك بالنبي ص قال فقلت لها منذ كذا و كذا قال فنالت منى و سبتنى قال فقلت لها دعيني فإنى آتى النبي ص فأصلى معه المغرب ثم لا أدعه

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

حتى يستغفر لى و لك قال فأتيت النبى ص فصليت معه المغرب فصلى النبى ص العشاء ثم انفتل فتبعته فعرض له عارض فناجاه ثم ذهب فاتبعته فسمع صوتى فقال من هذا فقلت حذيفة قال ما لك فحدثته بالأمر فقال غفر الله لك و لأمك ثم قال أ ما رأيت العارض الذى عرض لى قبل قال قلت بلى قال هو ملك من الملائكة لم يهبط إلى الأرض قط قبل هذه الليلة استأذن ربه عز و جل أن يسلم على و يبشرنى أن الحسن و الحسين سيذا شباب أهل الجنة و أن فاطمة سيدة نساء العالمين و منه و لعله قد تقدم عن أبى هريرة قال نظر النبى ص إلى على و الحسن و الحسين و فاطمة ص فقال أنا حرب لمن حاربكم سلم لمن سالمكم

و منه عن أنس عن النبى ص قال حسبك من نساء العالمين مريم بنت عمران و خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد و آسية بنت مزاحم امرأة فرعون

و من المسند عن عائشة رضى الله عنها قالت أقبلت فاطمة ع تمشى كأن مشيتها مشية رسول الله ص فقال مرحبا يا ابنتى ثم أجلسها عن يمينه أو عن شماله ثم إنه أسر إليها حديثا فبكت فقلت استخصك رسول الله ص بحديثه ثم تبكين ثم إنه أسر إليها حديثا فضحكت فقلت ما رأيت كاليوم فرحا أقرب من حزن فسألته عما قال فقالت ما كنت لأفشى سر رسول الله ص حتى قبض رسول الله ص سألتها فقالت أسر إلى فقال إن جبرئيل ع كان يعارضنى بالقرآن فى كل عام مرة و إنه عارضنى به العام مرتين و لا أراه إلا قد حضر أجلى و إنك أول أهل بيتى لحوقا بى و نعم السلف أنا لك فبكيت لذلك فقال أ لا ترضين أن تكونى سيدة نساء هذه الأمة أو نساء المؤمنين قالت فضحكت لذلك و منه عن عائشة قالت لما مرض رسول الله ص دعا ابنته فاطمة فسارها فبكت ثم سارها فضحكت فسألته عن ذلك فقالت أما حيث بكيت فإنه أخبرنى أنه ميت فبكيت ثم أخبرنى أنى أول أهل بيته لحوقا به فضحكت

و روى الحافظ عبد العزيز الجنايدى المذكور آنفا فى كتابه المذكور يرفعه إلى عائشة قالت ما رأيت أحدا أشبه حديثا و كلاما برسول الله ص من فاطمة و كانت إذا دخلت عليه أخذ بيدها فقبلها و أجلسها فى مجلسه و كان إذا دخل عليها قامت إليه فقبلته و أخذت بيده فأجلسته فى مكانها (من غير

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

الكتاب و لعل الناسخ سها فالحديث معروف) فدخلت عليه في مرضه الذي توفي فيه و ذكرت بمعناه من السرار و الضحك و البكاء

أقول هذا الحديث قد ورد من عدة طرق و قد دل بمضمونه على أن فاطمة ع هي سليلة النبوة و رضية در الكرم و الأبوة و درة صدف الفخار و غرة شمس النهار و ذبالة مشكاة الأنوار و صفوة الشرف و الجود و واسطة قلادة الوجود نقطة دائرة المفاخر قمر هالة المآثر الزهرة الزهراء و الغرة الغراء العالية المحل الحالة في رتبة العلاء السامية المكانة المكيئة في عالم السماء المضيئة النور المنيرة الضياء المستغنية باسمها عن حدها و وسمها قرعة عين أبيها و قرار قلب أمها الحالية بجواهر علاها العاطلة من زخرف دنياها أمة الله و سيدة النساء جمال الآباء شرف الأبناء يفخر آدم بمكانها و يبوح نوح بشدة شأنها و يسمو إبراهيم بكونها من نسله و ينجح إسماعيل على إخوته إذ هي فرع أصله و كانت ريحانة محمد من بين أهله فما يجاريها في مفخر إلا مغلب و لا يباريها في مجد إلا مؤنب و لا يجحد حقها إلا مافون و لا يصرف عنها وجه إخلاصه إلا مغبون.

و بيان ذلك و تفصيل جملة أن الطباع البشرية مجبولة على كراهة الموت مطبوعة على النفور منه محبة للحياة مائلة إليها حتى الأنبياء ع على شرف مقاديرهم و عظم أخطارهم و مكانتهم من الله تعالى و منازلهم من محال قدسه و علمهم بما تتول إليه أحوالهم و تنتهي إليه أمورهم أحبوا الحياة و مالوا إليها و كرهوا الموت و نفروا منه و قصة آدم ع مع طول عمره و امتداد أيام حياته معلومة.

قيل إنه و هب داود ع حين عرضت عليه ذريته أربعين سنة من عمره فلما استوفى أيامه و حانت منيته و انقضت مدة أجله و حم حمامه جاءه ملك الموت يقبضه نفسه التي هي وديعة عنده فلم تطب بذلك نفسه و جزع و قال إن الله عرفني مدة عمري و قد بقيت منه أربعون سنة فقال إنك وهبتها ابنك داود فأنكر أن يكون ذلك قال النبي ص فجحد فجحدت ذريته.

و نوح ع كان أطول الأنبياء عمرا أخبر الله تعالى عنه أنه لبث في قومه ألف سنةٍ إلا خمسين عاماً فلما دنا أجله قيل له كيف رأيت الدنيا فقال كدار ذات بابين دخلت في باب و خرجت من باب

و هذا يدل بمفهومه على أنه لم يرد الموت و لم يؤثر مفارقة الدنيا و لا استئطال أمد الإقامة فيها.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و إبراهيم ع روى أنه سأل الله تعالى أن لا يميته حتى يسأله فلما استكمل أيامه التي قدرت له خرج فرأى ملكا على صورة شيخ فان كبير قد أعجزه الضعف و ظهر عليه الخراف و لعابه يجرى على لحيته و طعامه و شرابه يخرجان من سبيله من غير اختياره فقال له يا شيخ كم عمرك فأخبره بعمر يزيد على عمر إبراهيم سنة فاسترجع و قال أنا أصير بعد سنة إلى هذه الحال فسأل الموت.

و موسى ع لما جاءه ملك الموت ليقبض روحه لطمه فأعوره كما ورد في الحديث فقال رب إنك أرسلتني إلى عبد لا يحب الموت فأوحى الله إليه أن ضع يدك على متن ثور و لك بكل شعرة وارتها يدك سنة فقال ثم ما ذا فقال الموت فقال انته إلى أمر ربك

في كلام هذا معناه فإن الحديث لم يحضرني وقت نقل هذا الموضع فأثبتته بصورة ألفاظه.

فهؤلاء الأنبياء ص و هم ممن عرفت شرفهم و علا شأنهم و ارتفاع مكانهم و محلهم في الآخرة و قد عرفوا ذلك و أبت طباعهم البشرية إلا الرغبة في الحياة و فاطمة ع امرأة حديثه عهد بصبي ذات أولاد صغار و بعل كريم لم تقض من الدنيا إربا و هي في غضارة عمرها و عنفوان شبابها يعرفها أبوها أنها سريعة اللحاق به فتسلو موت أبيها ص و تضحك طيبة نفسها بفراق الدنيا و فراق بنيتها و بعلها فرحة بالموت مائلة إليه مستبشرة بهجومه مسترسلة عند قدومه و هذا أمر عظيم لا تحيط الألسن بصفته و لا تهتدى القلوب إلى معرفته و ما ذاك إلا لأمر علمه الله من أهل هذا البيت الكريم و سر أوجب لهم مزية التقديم فخصهم بباهر معجزاته و أظهر عليهم آثار علائمه و سماته و أيدهم ببراهينه الصادعة و دلالاته و الله أعلم حيث يجعل رسالاته الحديث ذو شجون

و روى أحمد في مسنده يرفعه إلى أبي سعيد الخدرى قال قال رسول الله ص الحسن و الحسين سيديا شباب أهل الجنة و فاطمة سيدة نساءهم ص إلا ما كان لمريم ابنة عمران

فأما آية الطهارة

فقد أوردها أحمد بن حنبل رحمة الله عليه في مسنده عن أم سلمة و عائشة رضى الله عنهما بطرق كثيرة لفاطمة ع و لولديها ع فيها من الحظ ما لعلى ع و قد أوردها في أخباره ص فلم أعدها هنا و روى ابن خالويه في كتاب الآل قال حدثني أبو عبد الله الحنبلى قال حدثنا محمد بن أحمد بن قضاة قال حدثنا أبو معاذ عبدان بن محمد قال حدثني مولاى أبو محمد الحسن بن على عن أبيه

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

على بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب ع قال قال رسول الله ص لما خلق الله آدم و حواء تبخترا في الجنة فقال آدم لحواء ما خلق الله خلقا هو أحسن منا فأوحى الله إلى جبرئيل أتت بعبدى الفردوس الأعلى فلما دخلا الفردوس نظر إلى جارية على درنوك من درانيك الجنة و على رأسها تاج من نور و فى أذنيها قرطان من نور قد أشرقت الجنان من نور وجهها فقال آدم حبيبي جبرئيل من هذه الجارية التي قد أشرقت الجنان من حسن وجهها فقال هذه فاطمة بنت محمد نبي من ولدك يكون فى آخر الزمان قال فما هذا التاج الذى على رأسها قال بعلها على بن أبي طالب ع (قال ابن خالويه البعل فى كلام العرب خمسة أشياء الزوج و الصنم من قوله أَدْعُونَ بَعْلًا و البعل اسم امرأة و بها سميت بعلبك و البعل من النخل ما شرب بعروقه من غير سقى و البعل السماء و العرب تقول السماء بعل الأرض) قال فما القرطان اللذان فى أذنيها قال ولداها الحسن و الحسين قال آدم حبيبي أخلقوا قبلى قال هم موجودون فى غامض علم الله قبل أن تخلق بأربعة آلاف سنة

و عن ابن خالويه من كتاب الآل يرفعه إلى علي بن موسى الرضا عن آبائه ع عن علي ص قال قال رسول الله ص إذا كان يوم القيامة نادى مناد من بطنان العرش يا معشر الخلائق غضوا أبصاركم حتى تجوز فاطمة بنت محمد ص

و زاد ابن عرفة عن رجاله يعرفه إلى أبي أيوب الأنصارى قال قال رسول الله ص إذا كان يوم القيامة نادى مناد من بطنان العرش يا أهل الجمع نكسوا رؤوسكم و غضوا أبصاركم حتى تجوز فاطمة ع على الصراط فتمر و معها سبعون ألف جارية من الحور العين

و منه عن نافع بن أبي الحمراء قال شهدت رسول الله ص ثمانية أشهر إذا خرج إلى صلاة الغداة مر بباب فاطمة ع فقال السلام عليكم يا أهل البيت و رحمة الله و بركاته الصلاة إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً

و من كتاب الآل مرفوعا إلى مالك بن حمادة قال طلع علينا رسول الله ص متبسما يضحك فقام إليه عبد الرحمن بن عوف فقال بأبي أنت و أمى يا رسول الله ص ما الذى أضحكك قال بشارة أتتني من

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

عند الله عز و جل فى ابن عمى و أخى و ابنتى أن الله تعالى لما زوج فاطمة ع أمر رضوان فهز شجرة طوبى فحملت رقاقا يعنى بذلك صكاكا بعدد محبينا أهل البيت ثم أنشأ من تحتها ملائكة من نور من بعد فأخذ كل ملك رقاً فإذا استوت القيامة بأهلها ماجت الخلائق و الملائكة فلا يلقون محبا لنا أهل البيت محضا إلا أعطوه رقاً فيه براءة من النار فنثار أخى و ابن عمى و ابنتى فكاك رقاب رجال و نساء من أمتى من النار

هذا الحديث ذكرته فى أخبار على ع و ذكرته هنا لما فيه من ذكر فاطمة ع و كان ذكره عند تزويجه بهاع أولى و أينما ذكر فهو دال على شرفهما ص
و من كتاب الآل عن الحسين بن على عن أبيه عن النبى ص أنه قال يا فاطمة إن الله ليغضب لغضبك و يرضى لرضاك

و قد جمع الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى نزيل الرى رحمه الله من أصحابنا كتابا مقصورا على مولد فاطمة ع و فضائلها و تزويجها و ظلامتها و وفاتها و محشرها صلوات الله على أبيها و عليها و على بعلمها و على الأئمة من ذريتها و أنا أذكر على عادتى ما يسوغ ذكره و إن كان مما نقله الجمهور نبهت عليه جريا على طريقتى فيه و بالله التوفيق

روى حديثا مرفوعا إلى جابر بن عبد الله الأنصارى قال سمعت رسول الله ص يقول إن الله عز و جل خلقنى و خلق عليا و فاطمة و الحسن و الحسين من نور فعصر ذلك النور عصرة فخرج منه شيعتنا فسبحنا فسبحوا و قدسنا فقدسوا و هللنا فهللوا و مجدنا فمجدوا و وحدنا فوحدوا ثم خلق السماوات و الأرضين و خلق الملائكة فمكثت الملائكة مائة عام لا تعرف تسبيحا و لا تقديسا فسبحنا فسبحت شيعتنا فسبحت الملائكة و كذلك فى البواقي فنحن الموحدون حيث لا موحد غيرنا و حقيق على الله عز و جل كما اختصنا و اختص شيعتنا أن ينزلنا فى أعلى عليين إن الله اصطفانا و اصطفى شيعتنا من قبل أن تكون أجساما فدعانا فأجبنا فغفر لنا و لشيعتنا من قبل أن نستغفر الله تعالى قلت قد اختصرت بعض ألفاظ هذا الحديث بقولى و كذا فى البواقي لأن فيه و قدسنا فقدست شيعتنا فقدست الملائكة إلى آخرها و نبهت على ذلك لتعلمه

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و روى عن علي ع قال سمعت رسول الله ص يقول إن الله تبارك و تعالى خلقنى و عليا و فاطمة و الحسن و الحسين من نور واحد

[منزلتها عند النبي ص]

و عن حذيفة بن اليمان قال دخلت عائشة على النبي ص و هو يقبل فاطمة ص فقالت له يا رسول الله أ تقبلها و هى ذات بعل فقال لها أما و الله لو علمت ودى لها إذا لازددت لها حبا إنه لما عرج بى إلى السماء فصرت إلى السماء الرابعة أذن جبرئيل و أقام ميكائيل ثم قال لى ادن فقلت أدنو و أنت بحضرتى فقال لى نعم إن الله فضل أنبياءه المرسلين على ملائكته المقربين و فضلك أنت خاصة فدنوت فصليت بأهل السماء الرابعة فلما صليت و صرت إلى السماء السادسة إذا أنا بملك من نور على سرير من نور عن يمينه صف من الملائكة و عن يساره صف من الملائكة فسلمت فرد على السلام و هو متكئ فأوحى الله عز و جل إليه أيها الملك سلم عليك حبيبي و خيرتى من خلقى فرددت السلام عليه و أنت متكئ و عزتى و جلالى لتقومن و لتسلمن عليه و لا تقعدن إلى يوم القيامة فوثب الملك و هو يعانقنى و يقول ما أكرمك على رب العالمين يا محمد فلما صرت إلى الحجب نوديت آمن الرسول بما أنزل إليه فإلهت فقلت و المؤمنون كل آمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله ثم أخذ جبرئيل ع بيدي فأدخلنى الجنة و أنا مسرور فإذا أنا بشجرة من نور مكللة بالنور و فى أصلها مكان يطويان الحلى و الحلل إلى يوم القيامة ثم تقدمت أمامى فإذا أنا بقصر من لؤلؤة بيضاء لا صدع فيها و لا وصل فقلت حبيبي جبرئيل لمن هذا القصر قال لابنك الحسن ثم تقدمت أمامى فإذا أنا بتفاح لم أر تفاحا هو أعظم منه فأخذت تفاحة ففلقتها فإذا أنا بحوراء كأن أجفانها مقادير أجنحة النسور فقلت لمن أنت فبكت ثم قالت أنا لابنك المقتول ظلما الحسين بن على ص ثم تقدمت أمامى فإذا أنا برطب ألين من الزبد الزلال و أحلى من العسل فأكلت رطبة منها و أنا أشتهيها فتحولت الرطبة نطفة فى صلبى فلما هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة ففاطمة حوراء إنسية فإذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحة ابنتى فاطمة صلى الله عليها و على أبيها و بعلها و منه عن ابن عباس مثله و فيه زيادة تتعلق بفضل أمير المؤمنين ع و فيه شجرة فقلت لمن هذه الشجرة فقال لأخيك على بن أبى طالب و هذان الملكان يطويان الحلى و الحلل إلى يوم القيامة و ليس فيه

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

ذكر الحسن و الحسين ع و فيه فأخذت رطبة فأكلتها فتحولت و فيه قبل هذا فصليت بأهل السماء الرابعة ثم التفت عن يميني فإذا أنا بإبراهيم ع في روضة من رياض الجنة قد اكتنفه جماعة من الملائكة و فيه فنوديت في السادسة يا محمد نعم الأب أبوك إبراهيم و نعم الأخ أخوك علي أقول ربما سمع أمثال هذه الأحاديث التي تفرد أصحابنا الشيعة بنقلها في هذا المعنى و غيره بعض المتسرعين فيطلق لسانه بالطعن فيها و تكذيب من رواها غير ناظر في الأمر الذي من أجله صدق ما رواه و كذب غيره و أنا أذكر فصلا غرضي فيه الإنصاف و قصدى فيه توخى الحق و الله يعلم أنها عادتى في كل ما أورده و طريقي كلما أتيتته و أنت أيدك الله متى نظرت في ذلك نظر من يريد تحقيق الحق ظهر لك صحة ما أورده و حقيقة ما أردته.

و بيان هذا أنه لا يقتضى عقل من يؤمن بالله و اليوم الآخر و يقول بالبعث و النشور و يصدق بالجنة و النار أن يسعى لنفسه في البعد من الله و رسوله و جنته و القرب من عذاب الله و سخطه و ناره نعوذ بالله من ذلك فمن المحال أن الشيعي يعلم أن حديثا ورد في حق أحد من الصحابة فيقول ببطلانه و يميل إلى تكذيبه أو يحرفه عما ورد لأجله مكابرة للحق و دفعا له بالراح و إقداما على الله و رسوله و كذبا على الله و رسوله

و قد قال رسول الله ص من كذب على متعمدا فيلتبوا مقعده من النار

و قال من كذب على كلف أن يعقد شعيرتين من نار و ليس بعاقد

فعلى هذا لا يكون الرجل مسلما و هو يكذب على الله و رسوله و كيف يفعل الشيعي مثل هذا أو يقدم عليه و فيه من الخطر و سوء العاقبة ما ذكرت لك.

و الذى يجب أن يقال أن الشيعة روت أحاديث نقلها رجالهم المعروفون عندهم بالأمانة و العدالة فنقلوها عنهم و لم يعرفوا رجال الجمهور لينقلوا عنهم و كذا حال أولئك فيما رووه عن رجالهم فأخبار هؤلاء لا تكون حجة على أولئك و بالعكس ثم إن طوائف الجمهور ينقل بعضهم ما لا ينقله الباقون و يحرم بعضهم ما أحله الآخرون و لا يتسرعون فيما بينهم فيقولون كذب فلان و قد خالفه بل ربما اعتذر عنه و سماه مجتهدا و قال إلى هذا أدى اجتهاده و اختلاف الأمة رحمة في أمثال ذلك و

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

متى سمعوا حديثا رواه الشيعة أقدموا على رده و كذبوا ناقله و راويه مسترسلين إلى ذلك و إنما روى بالطريق التي بها رووا فهلا عاملوه معاملتهم لأصحابهم الذين خالفوهم.

و نضرب مثلا يحصل به التأنيس بهذه المقدمة و يقوم به عذر الشيعة عند من عساه ينصف و يقارب و قَلِيلٌ ما هُمْ لا شبهة أن كتاب الجمع بين الصحيحين لمسلم و البخارى من أوثق الكتب و أصحابها نقلا و أثبتها رجالا عند الجمهور.

و من رواة الأحاديث فيه - طلحة و الزبير و عائشة رضوان الله عليهم و هم فى مناصبتهم عليا ع و مظاهرتهم عليه و حربهم له معروفو الحال حتى قتل فى وقعة الجمل ألوف من الفريقين.

و من رواة الحديث فى هذا الكتاب - معاوية بن أبى سفيان و عمرو بن العاص و قد فعلا بعلى ع ما فعلا و أقدموا على سبه و حربته و نازعاه رداء الإمامة و حروبهم فى صفين معروفة و سرايا معاوية إلى الحجاز و اليمن و قتل شيعة على تحت كل حجر و مدر واضح جلى.

و من رواة هذا الكتاب المغيرة بن شعبة و حاله فى الانحراف عن على ع حاله.

و من رواة هذا الكتاب عمران بن حطان و كان خارجيا يلعن عليا و يقول بكفره إلى غير ذلك.

فهل يلام متشيع إذا وقف فى تصديق من هذا سبيله فالشيعة تبع رجالهم الثقات عندهم و أولئك تبع رجالهم الثقات عندهم و قد جرت العادة أنه إذا تعارضت البيئات و تكافأت الأدلة أن يرجح الحاكم إن وجد مرجحا و الشيعة يسقطون ما رووه و يأخذون حاجتهم مما رواه الجمهور فيحصل مرادهم بإجماع الطائفتين و هذا مرجح ظاهر لمن تأمله و هذا الحديث الذى أوجب إيراد هذا الكلام ليس بأغرب من

حديث رووه فى الصحاح أنه ص قال لعمر إنى رأيت قصرا فى الجنة من صفته كذا و من صفته كذا فقلت لمن هذا فقيل لعمر و كنت أردت دخوله فذكرت غيرتك فوليت مدبرا فبكى عمر و قال و منك أغار

فى حديث هذا معناه فكيف يصدق أمثال هذا و يكذب أمثال ذاك لو لا الميل نعوذ بالله من شرور أنفسنا و غلبة الأهواء علينا.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و ليكن هذا القول فى كل ما نوره من الأحاديث التى يرويها أصحابنا كافيا و فضل فاطمة ع مشهور و محلها من الشرف من أظهر الأمور كان النبى ص يعظم شأنها و يرفع مكانها كان يكنيها بأب أبيها و يحلها من محبته محلا لا يقاربها فيه أحد و لا يوازئها.
سأله على ع يوما فقال يا رسول الله أنا أحب إليك أم فاطمة فقال أنت عندى أعز منها و هى أحب منك.

و قد تقدم فى المجلد الأول -

أنه ع حين سأله على و جعفر و زيد من أحب الناس إليك قال فاطمة.
و قد روى المخالف و المؤلف - أنها كانت ع إذا جاءت إلى أبيها ص قام لها و قبلها و أجلسها مكانه و إنها تفعل كذلك إذا جاء ص إليها
و الأول العجيب و لو لا أن فيها سرا إلهيا و معنى لاهوتيا لكان لها أسوة بأولاده ع أو لقاربوا منزلتها و لكن الله يصطفى من يشاء

و من كتاب أبى إسحاق الثعلبى عن جميع بن عمير عن عمته قالت سألت عائشة رضى الله عنها من كان أحب الناس إلى رسول الله ص فقالت فاطمة ع قلت إنما أسألك عن الرجال قالت زوجها و ما يمنعه فو الله إن كان ما علمت صواما قواما جديرا أن يقول بما يحب الله و يرضى و عن جابر قال ما رأيت فاطمة ع تمشى إلا ذكرت مشية رسول الله ص تميل على جانبها الأيمن مرة و على جانبها الأيسر مرة

و عن عائشة رضى الله عنها و ذكرت فاطمة ع ما رأيت أصدق منها إلا أباه و نعود إلى ذكر شىء مما أورده ابن بابويه القمى قال يرفعه إلى أسماء بنت عميس قالت قال لى رسول الله ص و قد كنت شهدت فاطمة ع و قد ولدت بعض أولادها فلم أر لها دما فقال ص إن فاطمة خلقت حورية فى صورة إنسية

و روى عن أبى عبد الله ع أنه قال لفاطمة تسعة أسماء عند الله عز و جل - فاطمة و الصديقة و المباركة و الطاهرة و الزكية و الرضية و المرضية و المحدثة و الزهراء قال و سميت فاطمة لأنها فطمت من الشر و لو لا على ع لما كان لها كفوف فى الأرض

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و عن أبى جعفر ع قال لما ولدت فاطمة ع أوحى الله تبارك و تعالى إلى ملك فأنطق به لسان محمد ص فسامها فاطمة ثم قال إنى فطمتك بالعلم و فطمتك من الطمث ثم قال أبو جعفر ع و الله لقد فطمها الله تبارك و تعالى بالعلم و عن الطمث فى الميثاق

و فى رواية أخرى عن أبى هريرة قال إنما سميت فاطمة لأن الله عز و جل فطم من أحبها من النار و عن جعفر بن محمد عن آباءه ع قال قال رسول الله ص يا فاطمة أ تدرين لم سميت فاطمة قال على يا رسول الله لم سميت قال لأنها فطمت هى و شيعتها من النار

و عن أبى جعفر ع قال لفاطمة ع وقفة على باب جهنم فإذا كان يوم القيامة كتب بين عيني كل رجل مؤمن أو كافر فيؤمر بمحب قد كثرت ذنوبه إلى النار فتقرأ فاطمة بين عينيه محبا فتقول إلهى و سيدى سميتنى فاطمة و فطمت بى من تولانى و تولى ذريتى من النار و وعدك الحق و أنت لا تخلف الميعاد فيقول الله عز و جل صدقت يا فاطمة إنى سميتك فاطمة و فطمت بك من أحببك و تولاك و أحب ذريتك و تولاهم من النار و وعدى الحق و أنا لا أخلف الميعاد و إنما أمرت بعبدى هذا إلى النار لتشفعى فيه فأشفعك فيتبين لملائكتى و أنبيائى و رسلى و أهل الموقف موقعك منى و مكانك عندى فمن قرأت بين عينه مؤمنا أو محبا فخذى بيده و أدخله الجنة

و عن على ع أن النبى ص سئل ما البتول فإنا سمعناك يا رسول الله تقول إن مريم بتول و فاطمة بتول فقال البتول التى لم تر حمرة قط أى لم تحض فإن الحيض مكروه فى بنات الأنبياء

و روى فى تسميتها الزهراء ع عن أبى جعفر ع أنه سئل لم سميت الزهراء قال لأن الله تعالى خلقها من نور عظمته فلما أشرقت أضاءت السماوات و الأرض بنورها و غشيت أبصار الملائكة و خرت الملائكة لله ساجدين و قالوا إلهنا و سيدنا ما هذا النور فأوحى الله إليهم هذا نور من نوري أسكنته فى سمائى و خلقتة من عظمتى أخرجه من صلب نبى من أنبيائى أفضله على جميع الأنبياء و أخرج من ذلك النور أئمة يقومون بأمرى و يهدون إلى حقى و أجعلهم خلفائى فى أرضى بعد انقضاء و حىي و حكى لى السعيد تاج الدين محمد بن نصر بن الصلايا العلوى الحسينى سقى الله ثراه و أحسن عن أفعاله الكريمة جزاه أن بعض الوعاظ ذكر فاطمة ع و مزاياها و كون الله تعالى وهبها من كل فضيلة مرباعها و صفاياها و ذكر بعلمها و أباهها و استخفه الطرب فأنشد

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

خجلا من نور بهجتها تتوارى الشمس بالشفق

و حياء من شمائلها يتغى الغصن بالورق

فشق كثير من الناس ثيابهم و أوجب وصفها بكاءهم و انتحابهم

و روى مرفوعا إلى علي ع قال قال رسول الله ص لفاطمة ع يا بنية إن الله أشرف على الدنيا

فاختارني على رجال العالمين ثم اطلع ثانية فاخترت زوجك على رجال العالمين ثم اطلع ثالثة

فاختارك على نساء العالمين ثم اطلع الرابعة فاخترت ابنيك على شباب العالمين

و روى فى معنى قوله تعالى فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ قَالَ سَأَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى وَعِ

الحسن و الحسين و فاطمة ع

و عن ابن عباس قال سألت النبي ص عن الكلمات التي تلقى آدم من ربه فتاب عليه قال سأله بحق

محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين إلا تبت علي فتاب عليه

و روى عن جعفر بن محمد ع أن امرأة من الجن يقال لها عفراء و كانت تنتاب النبي ص فتسمع من

كلامه فتأتى صالحى الجن فيسلمون على يديها و فقدتها النبي ص و سأل عنها جبرئيل ع فقال إنها

زارت أختها لها تحبها فى الله تعالى فقال ع طوبى للمتحابين فى الله إن الله تبارك و تعالى خلق فى

الجنة عمودا من ياقوتة حمراء عليها سبعون ألف قصر فى كل قصر سبعون ألف غرفة خلقها الله تعالى

للمتحابين فى الله و جاءت عفراء فقال لها النبي ص يا عفراء أين كنت فقالت زرت أختا لى فقال

طوبى للمتحابين فى الله و المتزاورين يا عفراء أى شىء رأيت قالت رأيت عجائب كثيرة قال فأعجب

ما رأيت قالت رأيت إبليس فى البحر الأخضر على صخرة بيضاء مادا يديه إلى السماء و هو يقول

إلهى إذا بررت قسمك و أدخلتني نار جهنم فأسألك بحق محمد و علي و فاطمة و الحسن و

الحسين إلا خلصتني منها و حشرتني معهم فقلت يا حارث ما هذه الأسماء التي تدعو بها فقال رأيتها

على ساق العرش من قبل أن يخلق الله عز و جل آدم بسبعة آلاف سنة فعلمت أنها أكرم الخلق على

الله فأنا أسأله بحقهم فقال النبي ص و الله لو أقسم أهل الأرض بهذه الأسماء لأجابهم الله

و أنا أقول اللهم إني أسألك بحق محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين ع أن تغفر ذنوبى و

تتجاوز عن سيئاتى و تصلح شأنى فى الدنيا و الآخرة و ترزقنى الخير فى الدنيا و الآخرة و تصرف

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

عنى الشر فى الدنيا و الآخرة و تفعل كذلك بالمؤمنين و المسلمين فى مشارق الأرض و مغاربها و
يرحم الله عبدا قال آمينا

و روى أن النبى ص قال اشتاقت الجنة إلى أربع من النساء- مريم بنت عمران و آسية بنت مزاحم
زوجة فرعون و هى زوجة النبى فى الجنة و خديجة بنت خويلد زوجة النبى فى الدنيا و الآخرة و
فاطمة بنت محمد

و روى عن على ع قال كنا عند رسول الله ص فقال أخبرونى أى شىء خير للنساء فعيينا بذلك كلنا
حتى تفرقنا فرجعت إلى فاطمة ع فأخبرتها الذى قال لنا رسول الله ص و ليس أحد منا علمه و لا
عرفه فقالت و لكنى أعرفه خير للنساء أن لا يرين الرجال و لا يراهن الرجال فرجعت إلى رسول الله
ص فقلت يا رسول الله سألتنا أى شىء خير للنساء و خير لهن أن لا يرين الرجال و لا يراهن الرجال
قال من أخبرك فلم تعلمه و أنت عندى قلت فاطمة فأعجب ذلك رسول الله ص و قال إن فاطمة
بضعة منى

و روى عن مجاهد قال النبى ص و هو أخذ بيد فاطمة ع فقال من عرف هذه فقد عرفها و من لم
يعرفها فهى فاطمة بنت محمد و هى بضعة منى و هى قلبى و روحى التى بين جنبى فمن آذاها فقد
آذانى و من آذانى فقد آذى الله

و روى عن جعفر بن محمد ع قال قال رسول الله ص إن الله ليغضب لغضب فاطمة و يرضى لرضاها
و بهذا الإسناد عنه مثله فقال له يا ابن رسول الله بلغنا أنك قلت و ذكر الحديث قال فما تنكرون من
هذا فو الله إن الله ليغضب لغضب عبده المؤمن و يرضى لرضاها

و عنه قال قال رسول الله ص إن فاطمة شجنة منى يسخطنى ما أسخطها و يرضينى ما أرضاها و
بالإسناد عنه ع مثله

و نقلت من كتاب لأبى إسحاق الثعلبى عن مجاهد قال خرج رسول الله ص و قد أخذ بيد فاطمة ع و
قال من عرف هذه فقد عرفها و من لم يعرفها فهى فاطمة بنت محمد و هى بضعة منى و هى قلبى
الذى بين جنبى فمن آذاها فقد آذانى و من آذانى فقد آذى الله

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله ص إن فاطمة ع شعرة منى فمن أذى شعرة منى فقد آذانى
و من آذانى فقد آذى الله و من آذى الله لعنه ملاً السماوات و الأرض
و عن حذيفة قال كان رسول الله ص لا ينام حتى يقبل عرض وجنة فاطمة ع أو بين ثديها
و عن جعفر بن محمد ع كان النبي ص لا ينام ليلة حتى يضع وجهه بين ثديي فاطمة ع
و عن حبيب بن ثابت قال كان بين علي و فاطمة ع كلام فدخل النبي ص فألقى له مثال فاضطجع و
جاء علي ع فاضطجع من جانب و جاءت فاطمة ع فاضطجعت من جانب فأخذ بيد علي فوضعها على
سرته و أخذ بيد فاطمة ع فوضعها على سرته و لم يزل حتى أصلح بينهما ثم خرج فقيل يا رسول الله
دخلت على حال و خرجت على حال و نحن نرى البشر فى وجهك قال و ما يمنعنى ذلك و قد
أصلحت بين اثنين أحب اثنين فى الأرض إلى
و عن أبى عبد الله ع قال قال رسول الله ص إن فاطمة أحصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار قال
حماد بن عثمان قلت لأبى عبد الله ع ما معنى هذا الحديث فقال المعتقون من النار ولد بطنها الحسن و
الحسين و أم كلثوم
و روى عن جعفر بن محمد ع عن أبيه عن علي بن الحسين عن فاطمة الصغرى عن الحسين بن علي
عن أخيه الحسن بن علي بن أبى طالب ع قال رأيت أمى فاطمة ع قامت فى محرابها ليلة جمعة فلم
تزل راکعة و ساجدة حتى انفجر عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنين و المؤمنات و تسميهم و تكثر
الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشيء فقلت لها يا أماه لم لا تدعين لنفسك كما تدعين لغيرك فقالت يا
بنى الجار ثم الدار
و عن الحسن أيضا ع قال كانت فاطمة ع إذا دعت تدعو للمؤمنين و المؤمنات و لا تدعو لنفسها
فقيل لها فقالت مثله
و روى أن محمد بن أبى بكر رضى الله عنهما قرأ و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبى و لا
محدث قلت و هل تحدث الملائكة إلا الأنبياء قال مريم لم تكن نبية و سارة امرأة إبراهيم قد عاينت
الملائكة و بشرها بإسحاقَ و مِن وراءِ إسحاقَ يَعْقُوبَ و لم تكن نبية و فاطمة بنت محمد رسول الله
ص كانت محدثة و لم تكن نبية

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

قلت و ما ينكرون من هذا و قد

رووا أن النبي ص قال إن يكن من أمتي مخاطبون و محدثون فإنك منهم يا عمر

اللهم إلا أن يصحوا هذا و يكذبوا غيره على عاداتهم

و روى و أظنني ذكرته في أخبار علي ع بغير روايته عن أبي سعيد الخدرى قال أصبح علي ع ذات يوم فقال يا فاطمة عندك شيء تغذي به علي ع و الذي أكرم أبى بالنبوة و أكرمك بالوصية ما أصبح اليوم عندي شيء أغذيكاه و ما كان عندي شيء منذ يومين إلا شيء كنت أوثرك به علي نفسي و علي ابني هذين حسن و حسين فقال علي ع يا فاطمة ألا كنت أعلمتني فأبغيتك شيئاً فقالت يا أبا الحسن إنى لأستحيى من إلهي أن تكلف نفسك ما لا تقدر عليه فخرج علي ع من عند فاطمة ع واثقا بالله حسن الظن به عز و جل فاستقرض دينارا فأخذه ليشتري لعياله ما يصلحهم فعرض له المقداد بن الأسود في يوم شديد الحر قد لوحته الشمس من فوقه و آذته من تحته فلما رآه علي ع أنكر شأنه فقال يا مقداد ما أزعجك هذه الساعة من رحلك فقال يا أبا الحسن خل سبيلي و لا تسألني عما ورائي قال يا أخى لا يسعني أن تجاوزني حتى أعلم علمك فقال يا أبا الحسن رغبت إلى الله عز و جل و إليك أن تخلى سبيلي و لا تكشفني عن حالي فقال يا أخى إنه لا يسعك أن تكتمنى حالك فقال يا أبا الحسن أما إذا أبيت فوالذي أكرم محمدا بالنبوة و أكرمك بالوصية ما أزعجني من رحلي إلا الجهد و قد تركت عيالي جياعا فلما سمعت بكاءهم لم تحملني الأرض فخرجت مهموما راكبا رأسى هذه حالى و قصتي فانهملت عينا علي ع بالبكاء حتى بليت دموعه لحيته فقال أحلف بالذي حلفت به ما أزعجني إلا الذي أزعجك و قد اقترضت دينارا فهاكه فقد آثرتك علي نفسي فدفعت الدينار إليه و رجع حتى دخل المسجد فصلى الظهر و العصر و المغرب فلما قضى رسول الله ص المغرب مر بعلي ع و هو في الصف الأول فغمزه برجله فقام علي ع فلحقه في باب المسجد فسلم عليه فرد رسول الله ص و قال يا أبا الحسن هل عندك عشاء تعشينا فتميل معك فمكث مطرقا لا يحير جوابا حياء من رسول الله ص و قد عرف ما كان من أمر الدينار من أين أخذه و أين وجهه بوحي من الله إلى نبيه و أمره أن يتعشى عند علي ع تلك الليلة فلما نظر إلى سكوته قال يا أبا الحسن ما لك لا تقول لا فأصرف أو نعم فأمضى معك فقال حياء و تكرما فإذهب بنا فأخذ رسول الله ص بيد علي

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

ع فانطلقا حتى دخلا على فاطمة ع و هي في مصلاها قد قضت صلاتها و خلفها جفنة تغور دخانا فلما سمعت كلام رسول الله ص خرجت من مصلاها فسلمت عليه و كانت أعز الناس عليه فرد السلام و مسح بيديه على رأسها و قال لها يا بنتاه كيف أمسيت رحمك الله قالت بخير قال عشنا رحمك الله و قد فعل فأخذت الجفنة فوضعتها بين يدي رسول الله و على ع فلما نظر على ع إلى الطعام و شم ريحه رمى فاطمة ببصره رميا شحيحا قالت له فاطمة سبحان الله ما أشح نظرك و أشده هل أذنبت فيما بيني و بينك ذنبا أستوجب به منك السخط فقال و أى ذنب أعظم من ذنب أصبتيه أليس عهدي بك اليوم الماضى و أنت تحلفين بالله مجتهدة ما طعمت طعاما منذ يومين قال فنظرت إلى السماء و قالت إلهى يعلم ما فى سمائه و أرضه أنى لم أقل إلاحا فقال لها يا فاطمة أنى لك هذا الطعام الذى لم أنظر إلى مثل لونه و لم أشم مثل رائحته قط و لم آكل أطيب منه قال فوضع رسول الله ص كفه الطيبة المباركة بين كتفى على ع فغمزها ثم قال يا على هذا بدل عن دينارك هذا جزاء دينارك من عند الله إن الله يرزق من يشاء بغير حساب ثم استعبر النبي ص باكيا ثم قال الحمد لله الذى أبى لكما أن تخرجا من الدنيا حتى يجريك يا على مجرى زكريا و يجرى فاطمة مجرى مريم بنت عمران

قلت حديث الطعام قد أورده الزمخشري فى كشفه عند تفسير قوله تعالى كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا آيَةً و ذكرته آنفا فى المجلد الأول و حديث المسكين و اليتيم و الأسير المذكورين فى سورة هل أتى قد تقدم إيضاحه و الخبر عن النجرانيين عند ما دعاهم إلى المباهلة قد أشرقت غرره و أوضاحه و هما قصتان فضلهما شهير و محلهاما خطير و شرف فاطمة فيهما مشرق الأسارى و نشر مجدها بهما أروع من العبير فهما درتان فى قرطى نبلها و قمران فى سماء فضلها.

و حديث طلبها الخادم من النبي ص و أمره إياها بما هو خير من ذلك و هو تسبيح الزهراء و قد نقله الرواة و المحدثون

روى عن أبى عبد الله ع قال تسبيح فاطمة ع كل يوم فى دبر كل صلاة أحب إلى من صلاة ألف ركعة فى كل يوم

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و عن أبي عبد الله ع قال من سب سبيح فاطمة ع قبل أن يثنى رجله من صلاة الفريضة غفر الله له و يبدأ بالتكبير

و عن موسى بن جعفر عن آبائه ع قال قال ع إن رسول الله ص دخل على ابنته فاطمة ع و إذا في عنقها قلادة فأعرض عنها فقطعتها و رمت بها فقال لها رسول الله ص أنت منى يا فاطمة ثم جاء سائل فناوله القلادة ثم قال رسول الله ص اشتد غضب الله على من أهراق دمي و آذاني في عترتي و روى أن عائشة رضی الله عنها ذكرت فاطمة ع فقالت ما رأيت أحدا أصدق منها إلا أباه و عن أم سلمة أم المؤمنين رضی الله عنها قالت كانت فاطمة بنت رسول الله ص أشبه الناس وجهها و شبهها برسول الله ص و روى عن علي ع عن فاطمة ع قالت قال لي رسول الله ص يا فاطمة من صلى عليك غفر الله له و ألحقه بي حيث كنت من الجنة

و روى عن أبي عبد الله ع أنه قال لو لا أن الله تبارك و تعالی خلق أمير المؤمنين لفاطمة ع ما كان لها كفؤ على وجه الأرض آدم فمن دونه

قلت قد أورد صاحب كتاب الفردوس في الأحاديث عن النبي ص لو لا علي لم يكن لفاطمة كفؤ و روى صاحب الفردوس أيضا عن ابن عباس عن النبي ص يا علي إن الله عز و جل زوجك فاطمة و جعل صداقها الأرض فمن مشى عليها مبغضا لك مشى حراما

و روى ابن بابويه من حديث طويل أورده في تزويج أمير المؤمنين بفاطمة ع أنه أخذ في فيه ماء و دعا فاطمة فأجلسها بين يديه ثم مَج الماء في المخضب و هو المَرَكَن و غسل فيه قدميه و وجهه ثم دعا فاطمة ع و أخذ كفا من ماء فضرب به على رأسها و كفا بين يديها ثم رش جلدتها ثم دعا بمخضب آخر ثم دعا عليا ع فصنع به كما صنع بها ثم التزمهما فقال اللهم إنهما منى و أنا منهما اللهم كما أذهبت عنى الرجس و طهرتنى تطهيرا فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا ثم قال قوما إلى بيتكما جمع الله بينكما و بارك في سيركما و أصلح بالكما ثم قام فأغلق عليهما الباب بيده

قال ابن عباس فأخبرتني أسماء أنها رمقت برسول الله ص فلم يزل يدعو لهما خاصة لا يشركهما في دعائه أحدا حتى توارى في حجرته

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و فى رواية أنه ع قال بارك الله لكما فى سيركما و جمع شملكما و ألف على الإيمان بين قلوبكما
شأنك بأهلك السلام عليكما

و روى عن جابر بن عبد الله قال لما زوج رسول الله ص فاطمة من على ع كان الله تعالى مزوجه من
فوق عرشه و كان جبرئيل ع الخاطب و كان ميكائيل و إسرافيل فى سبعين ألفا من الملائكة شهودا و
أوحى الله إلى شجرة طوبى أن انثرى ما فىك من الدر و الياقوت و اللؤلؤ و أوحى الله إلى الحور
العين أن التقطنه فهن يتهادينه بينهن إلى يوم القيامة فرحا بتزويج فاطمة عليا ع

و عن شرحبيل بن سعيد قال دخل رسول الله ص على فاطمة ع فى صبيحة عرسها بقدر فيه لبن فقال
اشربى فداك أبوك ثم قال لعلى ع اشرب فداك ابن عمك

و عن شرحبيل بن سعيد الأنصارى قال لما كان صبيحة العرس أصابت فاطمة ع رعدة فقال لها رسول
الله ص زوجتك سيدا فى الدنيا و إنه فى الآخرة لمن الصالحين

و عن أبى جعفر ع قال شكت فاطمة ع إلى رسول الله ص عليا فقالت يا رسول الله ما يدع شيئا من
رزقه إلا وزعه بين المساكين فقال لها يا فاطمة أ تسخطينى فى أخى و ابن عمى إن سخطه سخطى و
إن سخطى لسخط الله فقالت أعوذ بالله من سخط الله و سخط رسوله

[فى قصة فداك]

و روى عن الأصمغ بن نباتة قال سمعت أمير المؤمنين ع يقول و الله لأتكلمن بكلام لا يتكلم به
غيرى إلا كذاب ورثت نبى الرحمة و زوجتى خير نساء الأمة و أنا خير الوصيين
و حيث يقتضى ذكرها ع ذكر شىء من كلامها فلا بد من ذكر فداك إذ كانت خطبتها التى تحير البلغاء
و تعجز الفصحاء بسبب منعها من التصرف فيها و كف يدها ع عنها و سأورد فى ذلك ما ورد من
طريقى الشيعة و السنة جاريا على عادتى فى توخى النصفة غير مائل إلى هوى النفس فيما أظن و من
الله أسأل التوفيق و التسديد بمنه و رحمته روى الحميدى فى الجمع بين الصحيحين فى الجزء
السادس عن عمر عن أبى بكر المسند منه فقط و هو لا نورث ما تركنا صدقة لمسلم

من رواية جويرية بن أسماء عن مالك و عن عائشة بطوله أن فاطمة سألت أبا بكر أن يقسم لها

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و في رواية أخرى أن فاطمة و العباس أتيا أبا بكر رضى الله عنهم يلتزمان ميراثهما من رسول الله ص و هما حينئذ يطلبان أرضه من فدك و سهمه من خبير فقال أبو بكر رضى الله عنه إنى سمعت رسول الله ص قال لا نورث ما تركنا صدقة إنما يأكل آل محمد من هذا المال و إنى و الله لا أدع أمرا رأيت رسول الله ص يصنعه فيه إلا صنعته.

و زاد فى رواية صالح بن كيسان إنى أخشى إن تركت شيئا من أمره أن أزيغ قال فأما صدقته بالمدينة فدفعها عمر إلى على و العباس فغلبه عليها على و أما خبير و فدك فأمسكهما عمر و قال هما صدقة رسول الله ص كانت لحقوقه التى تعروه و نوابه و أمرهما إلى من ولى الأمر قال فهما على ذلك اليوم.

قال غير صالح فى روايته فى حديث أبى بكر فهجرته فاطمة فلم تكلمه فى ذلك حتى ماتت فدفنها على ع ليلا و لم يؤذن بها أبا بكر قال و كان لعلى وجه من الناس فى حياة فاطمة فلما توفيت فاطمة انصرف وجه الناس عن على ع و مكثت فاطمة ع بعد رسول الله ص ستة أشهر ثم توفيت فقال رجل للزهرى فلم يبايعه على ستة أشهر قال لا و الله و لا أحد من بنى هاشم حتى يبايعه على.

و فى حديث عروة فلما رأى على ع انصراف وجه الناس عنه ضرع إلى مصالحة أبى بكر فأرسل إلى أبى بكر اتنا و لا تأتنا بأحد و كره أن يأتيه عمر لما علم من شدة عمر فقال عمر لا تأتهم وحدك فقال أبو بكر و الله لآتينهم وحدى ما عسى أن يصنعوا بى فانطلق أبو بكر فدخل على على ع و قد جمع بنى هاشم عنده فقام على فحمد الله و أثنى عليه بما هو أهله ثم قال أما بعد فلم يمنعنا أن نبايعك يا أبا بكر إنكارا لفضيلتك و لا نفاسة عليك بخير ساقه الله إليك و لكننا كنا نرى أن لنا فى هذا الأمر حقا فاستبددتم علينا ثم ذكر قرابتهم من رسول الله ص و حقهم فلم يزل على يذكر حتى بكى أبو بكر و صمت على و تشهد أبو بكر فحمد الله و أثنى عليه بما هو أهله ثم قال أما بعد فو الله لقربة رسول الله ص أحب إلى أن أصل من قرابتى و إنى و الله ما ألوت فى هذه الأموال التى كانت بينى و بينكم عن الخير و لكنى سمعت رسول الله ص يقول لا نورث ما تركنا صدقة إنما يأكل آل محمد من هذا المال و إنى و الله لا أدع أمرا صنعه رسول الله ص إلا صنعته إن شاء الله.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و قال على موعدك للبيعة العشية فلما صلى أبو بكر الظهر أقبل على الناس يعذر عليا ببعض ما اعتذر به ثم قام على فعظم من حق أبي بكر و ذكر فضيلته و سابقته ثم قام إلى أبي بكر فبايعه فأقبل الناس على على فقالوا أصبت و أحسنت و كان المسلمون إلى على قريبا حين راجع الأمر بالمعروف رضى الله عنهم أجمعين هذا آخر ما ذكره الحميدى

. و قد خطر لى عند نقلى لهذا الحديث كلام أذكره على مواضع منه ثم بعد ذلك أورد ما نقله أصحابنا فى المعنى ملتزما بما اشترطته من العدل فى القول و الفعل و عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ.

قول أبى بكر رضى الله عنه فى أول الحديث و آخره و إنى و الله لا أدع أمرا رأيت رسول الله ص يصنعه فيه إلا صنعه و هو رضا الله عنه لم ير النبى ص صنع فيها إلا أنه اصطفاها و إنما سمع سماعا أنه بعد وفاته لا يورث كما روى فكان حق الحديث أن يحكى و يقول و إنى و الله لا أدع أمرا سمعت رسول الله ص يقوله إلا عملت بمقتضى قوله أو ما هذا معناه.

و فيه فأما صدقته بالمدينة فدفعها عمر إلى على و العباس فغلبه عليها على.

أقول حكم هذه الصدقة التى بالمدينة حكم فذك و خير فهل منعهم الجميع كما فعل صاحبه إن كان العمل على ما رواه أو صرفهم فى الجميع إن كان الأمر بضد ذلك فأما تسليم البعض و منع البعض فإنه ترجيح من غير مرجح اللهم إلا إن يكونوا نقلوا شيئا لم يصل إلينا فى إمضاء ذلك و فى قوله فغلبه عليها على دليل واضح على ما ذهب إليه أصحابنا من توريث البنات دون الأعمام فإن عليا ع لم يغلب العباس على الصدقة من جهة العمومة إذ كان العباس أقرب من على فى ذلك و غلبته إياه على سبيل الغلب و العنف مستحيل أن يقع من على فى حق العباس و لم يبق إلا أنه غلبه عليها بطريق فاطمة و بنيتها ع.

و قول على ع كنا نرى أن لنا فى هذه الأمر حقا فاستبددتم علينا فتأمل معناه يصح لك مغزاه و لا حاجة بنا إلى كشف مغناه.

و روى أحمد بن حنبل رحمه الله عليه فى مسنده ما يقارب ألفاظ ما رواه الحميدى و لم يذكر حديث على و أبى بكر و مجيئه إليه فى هذا الحديث

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و روى ابن بابويه مرفوعا إلى أبي سعيد الخدرى قال لما نزلت فآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ قال رسول الله ص يا فاطمة لك فدى و فى رواية أخرى عن أبي سعيد مثله
و عن عطية قال لما نزلت فآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ دعا رسول الله ص فاطمة ع فأعطها فدى
و عن على بن الحسين بن على بن أبى طالب ع قال أقطع رسول الله ص فاطمة ع فدى
و عن أبان بن تغلب عن أبى عبد الله ع قال قلت أ كان رسول الله ص أعطى فاطمة ع فدى قال كان رسول الله ص وقفها فأنزل الله تبارك و تعالى عليه فآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ فأعطها رسول الله ص حقها قلت رسول الله أعطها قال بل الله تبارك و تعالى أعطها
و قد تظاهرت الرواية من طرق أصحابنا بذلك و ثبت أن ذا القربى على و فاطمة و الحسن و الحسين ع.

و على هذا فقد كان أبو بكر و عمر رضى الله عنهما لما وليا هذا الأمر يرتبان فى الأعمال و البلاد القريبة و النائية من الصحابة و المهاجرين و الأنصار من لا يكاد يبلغ مرتبة على و فاطمة و الحسن و الحسين ع و لا يقاربها فلو اعتقداهم مثل بعض الولاة و سلما إليهم هذه الصدقة التى قامت النائرة فى أخذها و عرفاهم ما روياه و قالا لهم أنتم أهل البيت و قد شهد الله لكم بالطهارة و أذهب عنكم الرجس و قد عرفناكم

أن رسول الله ص قال لا نورث ما تركنا صدقة

و قد سلمناها إليكم و شغلنا ذممكم بها و الله من وراء أفعالكم فيها و هو سبحانه بمرأى منكم و مسمع فاعملوا بما يقربكم منه و يزلفكم عنده فعلى هذا سلمناها إليكم و صرفناكم فيها فإن فعلتم الواجب الذى أمرتم به و فعلتم فيها فعل رسول الله ص فقد أصبتم و أصبنا و إن تعديتم الواجب و خالفتم ما حده رسول الله ص فقد أخطأتم و أصبنا فإن الذى علينا الاجتهاد و لم نأل فى اختياركم جهدا و ما علينا بعد بذل الجهد لائمة و هذا الحديث من الإنصاف كما ترى و الله الموفق و المسدد

و روى أن فاطمة ع جاءت إلى أبى بكر رضى الله عنه بعد وفاة رسول الله ص فقالت يا أبا بكر من يرثك إذا مت قال أهلى و ولدى قالت فما لى لا أرث رسول الله قال يا بنت رسول الله إن النبى لا

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

يورث و لكن أنفق على من كان ينفق عليه رسول الله و أعطى ما كان يعطيه قالت و الله لا أكلمك بكلمة ما حييت فما كلمته حتى ماتت

و قيل جاءت فاطمة ع إلى أبي بكر رضى الله عنه فقالت أعطني ميراثي من رسول الله ص قال إن الأنبياء لا تورث ما تركوه فهو صدقة فرجعت إلى على ع فقال ارجعي فقولى ما شأن سليمان ع ورث داود ع و قال زكريا فهب لي من لدنك وليًا يرثني و يرث من آل يعقوب فأبوا و أبي

و عن جابر بن عبد الله الأنصارى عن أبي جعفر ع أن أبا بكر رضى الله عنه قال لفاطمة ع النبى لا يورث قالت قد ورث سليمان داود و قال زكريا فهب لي من لدنك وليًا يرثني و يرث من آل يعقوب فنحن أقرب إلى النبى من زكريا إلى يعقوب

و عن أبي جعفر ع قال قال على لفاطمة ع انطلقى فاطمى ميراثك من أبيك رسول الله ص فجاءت إلى أبي بكر رضى الله عنه فقالت أعطني ميراثي من أبى رسول الله ص قال النبى ص لا يورث فقالت أ لم يرث سليمان داود فغضب و قال النبى لا يورث فقالت ع أ لم يقل زكريا فهب لي من لدنك وليًا يرثني و يرث من آل يعقوب فقال النبى لا يورث فقالت ع أ لم يقل يوصيكم الله فى أولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين فقال النبى لا يورث

و عن أبى سعيد الخدرى قال لما قبض رسول الله ص جاءت فاطمة ع تطلب فدكا فقال أبو بكر رضى الله عنه إنى لأعلم إن شاء الله أنك لن تقولى إلا حقا و لكن هاتى بينتك فجاءت بعلى ع فشهد ثم جاءت بأم أيمن فشهدت فقال امرأة أخرى أو رجلا فكتبت لك بها

أقول هذا الحديث عجيب فإن فاطمة ع إن كانت مطالبة بميراث فلا حاجة بها إلى الشهود فإن المستحق للتركة لا يفتقر إلى الشاهد إلا إذا لم يعرف صحة نسبه و اعتزائه إلى الدارج و ما أظنهم شكوا فى نسبها ع و كونها ابنة النبى ص.

و إن كانت تطلب فدكا و تدعى أن أباه ص نحلها إياها احتاجت إلى إقامة البينة و لم يبق لما رواه أبو بكر رضى الله عنه من

قوله نحن معاشر الأنبياء لا نورث

معنى و هذا واضح جدا فتدبر.

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و روى أن عائشة و حفصة رضى الله عنهما هما اللتان شهدتا بقوله نحن معاشر الأنبياء لا نورث و مالك بن أوس النضرى و لما ولى عثمان رضى الله عنه قالت له عائشة رضى الله عنها أعطنى ما كان يعطينى أبى و عمر فقال لا أجد له موضعا فى الكتاب و لا فى السنة و لكن كان أبوك و عمر يعطيانك عن طيبة أنفسهما و أنا لا أفعل قالت فأعطينى ميراثى من رسول الله فقال أليس جئت فشهدت أنت و مالك بن أوس النضرى أن رسول الله ص قال لا نورث فأبطلت حق فاطمة و جئت تطليبه لا أفعل قال فكان إذا خرج إلى الصلاة نادى و ترفع القميص و تقول إنه قد خالف صاحب هذا القميص فلما آذته سعد المنبر فقال إن هذه الزعراء عدوة الله ضرب الله مثلها و مثل صاحبها حفصة فى الكتاب امرأت نوح و امرأت لوط كاتتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما إلى قوله و قيل ادخلنا النار مع الداخلين فقالت له يا نعتل يا عدو الله إنما سماك رسول الله ص باسم نعتل اليهودى الذى باليمن فلاعنته و لاعنها و حلفت أن لا تساكنه بمصر أبدا و خرجت إلى مكة.

قلت قد نقل ابن أعثم صاحب الفتوح أنها قالت اقتلوا نعتلا قتل الله نعتلا فلقد أبلى سنة رسول الله ص و هذه ثيابه لم تبل و خرجت إلى مكة.

و روى غيره أنه لما قتل جاءت إلى المدينة فلقبها فلان فسألته عن الأحوال فخبرها فقال إن الناس اجتمعوا على على ع فقالت و الله لأطالبن بدمه فقال لها فأنت حرصت على قتله قالت إنهم لم يقتلوه حيث قلت و لكن تركوه حتى تاب و نقى من ذنوبه و صار كالسبيكة و قتلوه.

و أظن أن ابن أعثم رواه كذا أو قريبا منه فإن كتابه لم يحضرنى وقت بلوغى هذا الموضع

[خطبة الزهراء]

و حيث انتهى بنا القول إلى هنا فلنذكر خطبة فاطمة ع فإنها من محاسن الخطب و بدائعها عليها مسحة من نور النبوة و فيها عبقة من أرج الرسالة و قد أوردها المؤلف و المخالف و

نقلتها من كتاب السقيفة عن عمر بن شبة تأليف أبى بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهري من نسخة قديمة مقروءة على مؤلفها المذكور قرئت عليه فى ربيع الآخر سنة اثنتين و عشرين و ثلاثمائة روى عن رجاله من عدة طرق أن فاطمة ع لما بلغها إجماع أبى بكر على منعها فدكا لاثت خمارها و أقبلت

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فى لميمة من حفتها و نساء قومها تجر أذراعها تطأ فى ذيوها ما تخرم من مشية رسول الله ص حتى دخلت على أبى بكر و قد حشد المهاجرين و الأنصار فضرب بينهم بريطة بيضاء و قيل قبطية فأتت أنة أجهش لها القوم بالبكاء ثم أمهلت طويلا حتى سكنوا من فورتهم - ثم قالت ع أبتدىء بحمد من هو أولى بالحمد و الطول و المجد الحمد لله على ما أنعم و له الشكر بما ألهم و الثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها و سبوغ آلاء أسداها و إحسان ممن أولاهها جم عن الإحصاء عددها و نأى عن المجازاة مزيدها و تفاوت عن الإدراك أبدها و استتب الشكر بفضائلها و استخذى الخلق بإنزالها و استحمد إلى الخلائق بإجزالها و أمر بالندب إلى أمثالها و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الإخلاص تأويلها و ضمن القلوب موصولها و أبان فى الفكر معقولها الممتنع من الأبصار رؤيته و من الألسن صفته و من الأوهام الإحاطة به أبداع الأشياء لا من شىء كان قبله و أنشأها بلا احتذاء مثله و سماها بغير فائدة زادته إلا إظهارا لقدرته و تعبدا لبريته و إعزازا لأهل دعوته ثم جعل الثواب لأهل طاعته و وضع العذاب على أهل معصيته زيادة لعباده عن نعمته و حياشة لهم إلى جنته و أشهد أن أبى محمدا عبده و رسوله اختاره قبل أن يجتبله و اصطفاه قبل أن يبتعثه و سماه قبل أن يستجيبه إذ الخلائق بالغيب مكنونة و بستر الأهويل مضمونة و بنهايا العدم مقرونة علما منه بمائل الأمور و إحاطة بحوادث الدهور و معرفة منه بمواقع المقدور و ابتعثه إتماما لعلمه و عزيمة على إمضاء حكمه و إنفاذا لمقادير حقه فرأى ص الأمم فرقا فى أديانها و عابدة لأوثانها عكفا على نيرانها منكرة لله مع عرفانها فأنار الله بأبى ص ظلمها و فرج عن القلوب بهمها و جلا عن الأبصار عمهها ثم قبضه الله إليه قبض رافة و اختيار رغبة بمحمد ص عن تعب هذه الدار موضوعا عنه أعباء الأوزار محفوفًا بالملائكة الأبرار و رضوان الرب الغفار و جوار الملك الجبار فصلى الله عليه أمينه على الوحي و خيرته من الخلق و رضيه ع و رحمة الله و بركاته ثم قالت ع و أنتم عباد الله نصب أمره و نهيه و حملة كتاب الله و وحيه أمناء الله على أنفسكم و بلغاؤه إلى الأمم حولكم لله فيكم عهد قدمه إليكم و بقية استخلفها عليكم كتاب الله بينة بصائر و آى منكشفة سرائره و برهان فينا متجلية ظواهره مديما للبرية استماعه قائدا إلى الرضوان أتباعه و مؤديا إلى النجاة أشياعه فيه تبيان حجج الله المنيرة و مواعظه المكرورة و محارمه المحذورة و أحكامه الكافية و بيناته الجالية و جملة الكافية

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

[الشافية] و شرائعه المكتوبة [المكنونة] و رخصه الموهوبة ففرض الله الإيمان تطهيرا لكم من الشرك و الصلاة تنزيها لكم من الكبر و الزكاة تزييدا لكم في الرزق و الصيام تبيينا إمامتنا و الحج تسنية للدين و العدل تنسكا للقلوب و طاعتنا نظاما للملة و إمامتنا لما للفرقة و الجهاد عز الإسلام و الصبر مؤنة للاستيجاب و الأمر بالمعروف مصلحة للعامة و البر بالوالدين وقاية من السخطة و صلة الأرحام منسأة للعمر و منامة للعدد و القصاص حقنا للدماء و الوفاء بالندور تعريضا للمغفرة و توفية المكاييل و الموازين تغييرا للبخسة و اجتناب قذف المحصنات حجابا من اللعنة و الاجتناب عن شرب الخمر و تنزيها من الرجس و مجانبة السرقة إيجابا للعفة و التنزه عن أكل أموال الأيتام و الاستيثار بفيئهم إجارة من الظلم و العدل في الأحكام إيناسا للرعية و التبري من الشرك إخلاصا للربوبية ف اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ و أطيعوه فيما أمركم به ف إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ثم قالت ع أنا فاطمة بنت محمد أقول عودا على بدء و ما أقول ذلك سرفا و لا شططا فاسمعوا إلى بأسماع و اعية و قلوب راعية ثم قالت لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَعَزَّوهُ تَعَزَّوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ و أخا ابن عمي دون رجالكم فبلغ الرسالة صادعا بالرسالة ناكبا [مائلا] عن سنن مدرجة المشركين ضاربا لثبجهم آخذا بأكظامهم داعيا إلى سبيل ربه بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ يجذ الأصنام و ينكت الهام حتى انهزم الجمع و ولوا الدبر و حتى تفرى الليل عن صبحه و أسفر الحق عن محضه و نطق زعيم الدين و خرست شقاشق الشياطين و فهتم بكلمة الإخلاص مع النفر البيض الخماص الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا مَذْقَةَ الشَّارِبِ و نهزة الطامع و قبسة العجلان و موطاة [و موطاة و موطى] الأقدام تشربون الطرق و تققاتون القد أذلة خاشعين تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ من حولكم فَأَنْقَذَكُمْ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ ص بعد اللتيا و التي و بعد أن منى بهم الرجال و ذؤبان العرب كلما حشوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَاها اللَّهُ و نجم قرن الضلالة و فغر فاغر من المشركين قذف أخاه في لهواتها فلا ينكفى حتى يظأ صماخها بأخمصة و يخمد لهبها بسيفه مكدودا دءوبا في ذات الله و أنتم في رفهينة و رفهينة و ادعون آمنون تتوكفون الأخبار و تنكصون عن النزال فلما اختار الله لنبيه ص دار أنبيائه و أتم عليه ما وعده ظهرت حسيكة النفاق و سمل جلباب الإسلام فنطق كاظم و نبغ حامل و هدر فينق الكفر

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

يخطر في عرصاتكم فأطلع الشيطان رأسه من مغرزه هاتفا بكم فوجدكم لدعائه مستجيبين و للغرة فيه ملاحظين و استنهضكم فوجدكم خفافا و أحمشكم فوجدكم غضابا هذا و العهد قريب و الكلم رحيب و الجرح لما يندمل فوسمتم غير إبلکم و أوردتموها شربا ليس لكم و الرسول لما يقبر بدارا زعمتم خوف الفتنة ألا في الفتننة سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فهيهات منكم و كيف بكم و أنى تؤفكون و كتاب الله جل و عز بين أظهركم قائمة فرائضه واضحة دلائله نيرة شرائعه زواجره واضحة و أوامره لا ترحه أ رغبة عنه تريدون أم بغيره تحكمون بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ هذا ثم لم تبرحوا ريثا و قال بعضهم هذا و لم يريثوا أختها إلا ريث أن تسكن نفرتها و يسلس قيادها ثم أخذتم توروون و قدتها تهيجون جمرتها تشربون حسوا في ارتغاء و تمشون لأهله و ولده في الخمر و الضراء و نصبر منكم على مثل حز المدى و وخز السنان في الحشا ثم أنتم أولاء تزعمون أن لا أرث ليه أ فعلى عمد تركتم كتاب الله و نبذتموه وراء ظهوركم يقول الله جل ثناؤه وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ مَعَ مَا اقْتَصَصَ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى وَ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ رَبِّ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا وَ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فزعمتم أن لا حظ لي و لا إرث لي من أبيه أ فحكم الله بآية أخرج أبي منها أم تقولون أهل ملتين لا يتوارثان أم أنتم أعلم بخصوص القرآن و عمومه من أبي ص أ فحكم الجاهليّة يَبْعُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ إياها معاشر المسلمة أ أبتز إرثيه أ الله أن ترث أباك و لا أرث أبيه لقد جئتم شيئا فريّا فدونهاها مرحولة مخطومة مزمومة تلقاك يوم حشرک فنعم الحكم الله و الزعيم محمد و الموعد القيامة و عند الساعة يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ مَا تَوَعَدُونَ وَ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ قال ثم التفتت إلى قبر أبيها ص متمثلة بقول هند ابنة أثاة

قد كان بعدك أنباء و هنبشة لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب

إنا فقدناك فقد الأرض و ابلها و اختل قومك لما غبت و انقلبوا

أبدت رجال لنا فحوى صدورهم لما قضيت و حالت دونك الترب

و زاد في بعض الروايات هنا

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

ضاق على بلادي بعد ما رحبت و سيم سبطاك خسفا فيه لى نصب

فليت قبلك كان الموت صادفنا قوم تمنوا فأعطوا كلما طلبوا

تجهمتنا رجال و استخف بنا و أرغبت عنا فنحن اليوم نغضب

الآبيات قال فما رأيت أكثر باكية و باك منه يومئذ ثم عدلت إلى مسجد الأنصار فقالت يا معشر البقية و يا عماد الملة و حصنة الإسلام ما هذه الفترة في حقي و السنة عن ظلامتي أ ما كان لرسول الله ص أن يحفظ في ولده سرعان ما أحدثتم و عجلان ذا إهالة أ تزعمون مات رسول الله ص فخطب جليل استوسع وهنه و استهتر فتقه و فقد راتقه و أظلمت الأرض له و اكتأبت لخيرة الله و خشعت الجبال و أكدت الآمال و أضيع الحريم و أديلت الحرمة فتلك نازلة أعلن بها كتاب الله في قبلتكم [أفنيتمكم] ممساكم و مصبحكم هتافا هتافا و لقبه ما حلت بأنبياء الله و رسله و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ إِيَّاهَا بنى قيلة أ هضم تراث أبيه و أنتم بمرأى و بمسمع تلبسكم الدعوة و يشملكم الخبرة و فيكم العدة و العدد و لكم الدار و الجنن و أنتم الأولى نخبة الله التى انتخبت و خيرته التى اختار لنا أهل البيت فباديتم العرب و بادهتم الأمور و كافتهم البهم لا نبرح و تبرحون نأمركم فتأتمرون حتى دارت لكم بنا رحي الإسلام و در حلب البلاد و خبت نيران الحرب و سكنت فورة الشرك و هدت دعوة الهرج و استوسق نظام الدين فأنى جرتم بعد البيان و نكصتم بعد الإقدام عن قوم نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم و طعنوا في دينكم فقاتلوا أئمة الكفر إنهم لا أيمان لهم لعالمهم ينتهون أ لا تقاتلون قوما نكثوا أيمانهم و هموا بإخراج الرسول و هم بدوكم أول مرة أ تخشونهم فالله أحق أن تخشوه إن كنتم مؤمنين ألا و قد أرى و الله أن قد أخذتم إلى الخفض و ركنتم إلى الدعوة فمحجتم الذى أوعيتم و لفظتم الذى سوغتم ف إن تكفروا أنتم و من فى الأرض جميعاً فإن الله لغنى حميداً ألا و قد قلت الذى قلت على معرفة منى بالخذلة التى خامرتكم و خور القناة و ضعف اليقين و لكنه فيضة النفس و نفثة الغيظ و بثة الصدر و معذرة الحجة فدونكموها فاحتقبوها مدبرة الظهر ناقبة الخف باقية العار موسومة بشنار الأبد موصولة بنار الله الموقدة التى تطلع على الأفئدة

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَأَنَا بِنْتٌ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ وَ أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ

هذه الخطبة نقلتها من كتاب السقيفة و كانت النسخة مع قدمها مغلوطة فحققتها من مواضع آخر و روى صاحب كتاب السقيفة عن رجاله عن عبد الله بن حسن عن أمه فاطمة بنت الحسين قالت لما اشتدت بفاطمة ع الوجع و اشتدت علتها اجتمعت عندها نساء المهاجرين و الأنصار فقلن لها يا بنت رسول الله كيف أصبحت عن ليلتك قالت أصبحت و الله عائفة دنياكم قالية لرجالكم لفظتهم بعد إذ عجمتهم و شنأتهم بعد أن سبرتهم فقبحا لفلول الحد و خور القناة و خطل الرأي و بس ما قدّمت لهم أنفسهم أن سخط الله عليهم و في العذاب هم خالدون لا جرم لقد قلدتهم ربقتها و شننت عليهم غارتها فجدعا و عقرا و سحقا للقوم الظالمين ويحهم أين زحزحوها عن رواسي الرسالة و قواعد النبوة و مهبط الروح الأمين و الضنين بأمر الدنيا و الدين ألا ذلك هو الخسران المبين و ما الذي نعموا من أبي الحسن نعموا و الله نكير سيفه و شدة وطأته و نکال وقعته و تنمره في ذات الله عز و جل و تالله لو تكافوا عن زمام نبذه إليه رسول الله ص لا اعتلقه و لسا ربهم سيرا سجحا لا يكلم خشاشه و لا يتتعع راكبه و لأوردهم منهلا نميرا فضفاضا تطفح ضفتاه و لأصدرهم بطانا قد تختر بهم الري غير متحل منه بطائل إلا بغمر الماء و ردعه سورة الساغب و لفتحت عليهم بركات السماء و الأرض و سيأخذهم الله بما كانوا يكسبون ألا هلم فاسمع و ما عشت أراك الدهر العجب و إن تعجب فقد أعجبك الحادث إلى أي لجأ أسندوا و بأى عروة تمسكوا لبئس المولى و لبئس العشير و لبئس للظالمين بدلا استبدلوا و الله الذنابي بالقوادم و العجز بالكاهل فرغما لمعاطس قوم يحسبون أنهم يحسنون صنعا ألا إنهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون و يحهم أ فمن يهدى إلى الحق أحق أن يتبع أمن لا يهدى إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون أما لعمر إلهك لقد لقت فنظرة ريث ما تنتج ثم احتلبوا طلاع القعب دما عبيطا و ذعافا ممقرا هنالك يخسر المبطلون و يعرف التالون غب ما أسس الأولون ثم طيبوا عن أنفسكم أنفسنا فطأمنا للفتنة جأشا و أبشروا بسيف صارم و هرج شامل و استبداد من الظالمين يدع فيئكم زهيذا و جمعكم حصيدا فيا حسرة لكم و أنى لكم و قد عميت عليكم

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

أَنْزَلِمُكُمُوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّد خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ

و روى أنه لما حضرت فاطمة ص الوفاة دعت عليا ع فقالت أ منفذ أنت وصيتي و عهدى أو و الله لأعهدن إلى غيرك فقال ع بلى أنفذا فقالت ع إذا أنا مت فادفنى ليلا و لا تؤذنن بى أبا بكر و عمر قال فلما اشتدت عليها اجتمع إليها نساء من المهاجرين و الأنصار فقلن كيف أصبحت يا ابنة رسول الله فقالت أصبحت و الله عاتفة لديناكم و ذكر الحديث نحوه

و روى عن أبى عبد الله ع و قد سأله أبو بصير فقال لم لم يأخذ أمير المؤمنين فدكا لما ولى الناس و لأى علة تركها فقال لأن الظالم و المظلومة قدما على الله و جازى كلا على قدر استحقاقه فكره أن يسترجع شيئا قد عاقب الله عليه الغاصب و أثاب المغصوبة

و قد روى أنه كان لأمير المؤمنين ع فى ترك فدك أسوة برسول الله ص فإنه لما خرج من مكة باع عقيل داره فلما فتح مكة قيل له يا رسول الله أ لا ترجع إلى دارك فقال ع و هل ترك لنا عقيل دارا و أبى أن يرجع إليها و قال إنا أهل بيت لا نسترجع ما أخذ منا فى الله عز و جل

و روى مرفوعا أن عمر بن عبد العزيز لما استخلف قال يا أيها الناس إني قد رددت عليكم مظالمكم و أول ما أرد منها ما كان فى يدي قد رددت فدك على ولد رسول الله ص و ولد على بن أبى طالب فكان أول من ردها و روى أنه ردها بغلاتها منذ ولى فقيل له نعمت على أبى بكر و عمر فعلهما فطعنت عليهما و نسبتهما إلى الظلم و الغصب و قد اجتمع عنده فى ذلك قريش و مشايخ أهل الشام من علماء السوء فقال عمر بن عبد العزيز قد صح عندى و عندكم أن فاطمة بنت رسول الله ص ادعت فدك و كانت فى يدها و ما كانت لتكذب على رسول الله ص مع شهادة على و أم أيمن و أم سلمة و فاطمة عندي صادقة فيما تدعى و إن لم تقم البينة و هى سيدة نساء أهل الجنة فأنا اليوم أردتها على ورثتها أتقرب بذلك إلى رسول الله و أرجو أن تكون فاطمة و الحسن و الحسين يشفعون لى فى يوم القيامة و لو كنت بدل أبى بكر و ادعت فاطمة كنت أصدقها على دعواتها فسلمها إلى محمد بن على الباقر ع و عبد الله بن الحسن فلم تنزل فى أيديهم إلى أن مات عمر بن عبد العزيز.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و روى أنه لما صارت الخلافة إلى عمر بن عبد العزيز رد عليهم سهام الخمس سهم رسول الله ص و سهم ذى القربى و هما من أربعة أسهم رد على جميع بنى هاشم و سلم ذلك إلى محمد بن على الباقر ع و عبد الله بن الحسن.

و قيل إنه جعل من بيت ماله سبعين حملا من الورق و العين من مال الخمس فرد عليهم ذلك و كذلك كلما كان لبني فاطمة و بنى هاشم مما حازه أبو بكر و عمر و بعدهما عثمان و معاوية و يزيد و عبد الملك رد عليهم و استغنى بنو هاشم فى تلك السنين و حسنت أحوالهم و رد عليهم المأمون و المعتصم و الواثق و قالا كان المأمون أعلم منا به فنحن نمضى على ما مضى هو عليه فلما ولى المتوكل قبضها و أقطعها حرمة الحجام و أقطعها بعده لفلان البازيار من أهل طبرستان و ردها المعتضد و حازها المكتفى.

و قيل إن المقتدر ردها عليهم قال شريك كان يجب على أبى بكر رضى الله عنه أن يعمل مع فاطمة بموجب الشرع و أقل ما يجب عليه أن يستحلفها على دعواها أن رسول الله ص أعطاها فدى فى حياته فإن عليا و أم أيمن شهدا لها و بقى ربع الشهادة فردها بعد الشاهدين لا وجه له فإما أن يصدقها أو يستحلفها و يمضى الحكم لها قال شريك اللّهُ المُسْتَعَانُ مثل هذا الأمر يجهله أو يتعمده

و قال الحسن بن على الوشاء سألت مولانا أبا الحسن على بن موسى الرضاع هل خلف رسول الله ص غير فدى شيئا فقال أبو الحسن ع إن رسول الله ص خلف حيطانا بالمدينة صدقة و خلف ستة أفراس و ثلاث نوق العضباء و الصهباء و الديباج و بغلتين الشهباء و الدلدل و حماره اليعفور و شاتين حلوبتين و أربعين ناقة حلوبا و سيفه ذا الفقار و درعه ذات الفضول و عمامته السحاب و حبرتين يمانيتين و خاتمه الفاضل و قضيبه الممشوق و فراشا من ليف و عباءين قطوانيتين و مخادا من آدم صار ذلك إلى فاطمة ع ما خلا درعه و سيفه و عمامته و خاتمه فإنه جعله لأمير المؤمنين ع و مما يدل على شرف محلها و علو مرتبتها و نبليها و مكانتها من لطف الله و فضلها و ما أعده الله لها من المزية التى ليست لأحد من بعدها و لا قبلها و كيف لا تكون كذلك و إذا شئت فانظر إلى نفسها الكريمة و أبيها و بعلها فإنك إذا نظرت وجدتهم قد استولوا على موجبات الفضل و الشرف كلها و حازوا قصبات سبقها و فازوا بخصلها

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

ما روى عن الزهري عن علي بن الحسين ع قال قال علي بن أبي طالب ع لفاطمة سألت أباك فيما سألت أين تلقينه يوم القيامة قالت نعم قال لي اطلبيني عند الحوض قلت إن لم أجدك هاهنا قال تجديني إذا مستظلا بعرش ربي و لن يستظل به غيري قالت فاطمة فقلت يا أبة أهل الدنيا يوم القيامة عراة فقال نعم يا بنية فقلت له و أنا عريانة قال نعم و أنت عريانة و إنه لا يتلفت فيه أحد إلى أحد قالت فاطمة ع فقلت له و اسوأته يومئذ من الله عز و جل فما خرجت حتى قال لي هبط على جبرئيل الروح الأمين ع فقال لي يا محمد أقرئ فاطمة السلام و أعلمها أنها استحيت من الله تبارك و تعالی فاستحي الله منها فقد وعدتها أن يكسوها يوم القيامة حلتين من نور قال علي ع فقلت لها فهلا سألتيه عن ابن عمك فقالت قد فعلت فقال إن عليا أكرم علي الله عز و جل من أن يعريه يوم القيامة . و قريب منه ما روى ابن عباس قال قالت فاطمة ع للنبي ص و هو في سكرات الموت يا أبة أنا لا أصبر عنك ساعة من الدنيا فأين الميعاد غدا قال أما إنك أول أهلي لحوقا بي و الميعاد على جسر جهنم قالت يا أبة أليس قد حرم الله عز و جل جسمك و لحمك على النار قال بلى و لكنني قائم حتى تجوز أمتي قالت فإن لم أرك هناك قال تريني عند القنطرة السابعة من قناطر جهنم أستوهب الظالم من المظلوم قالت فإن لم أرك هناك قال تريني في مقام الشفاعة و أنا أشفع لأمتي قالت فإن لم أرك هناك قال تريني عند الميزان و أنا أسأل الله لأمتي الخلاص من النار قالت فإن لم أرك هناك قال تريني عند الحوض حوضي عرضه ما بين أيلة إلى صنعاء على حوضي ألف غلام بألف كأس كاللؤلؤ المنظوم و كالبيض المكنون من تناول منه شربة فشربها لم يظمأ بعدها أبدا فلم يزل يقول لها حتى خرجت الروح من جسده ص

و روى جابر بن عبد الله الأنصاري قال دخلت فاطمة ع على رسول الله ص و هو في سكرات الموت فانكبت عليه تبكي ففتح عينه و أفاق ثم قال ع يا بنية أنت المظلومة بعدى و أنت المستضعفة بعدى فمن آذاك فقد آذاني و من غاظك فقد غاظني و من سرک فقد سرنى و من برک فقد برنى و من جفاک فقد جفانى و من وصلک فقد وصلنى و من قطعک فقد قطعنى و من أنصفک فقد أنصفنى و من ظلمک فقد ظلمنى لأنک منى و أنا منك و أنت بضعة منى و روحى التى بين جنبى ثم قال ع إلى الله أشكو ظالميك من أمتى ثم دخل الحسن و الحسين ع فانكبا على رسول الله ص و هما

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

بيكيان و يقولان أنفسنا لنفسك الفداء يا رسول الله فذهب على ع لينحيهما عنه فرفع رأسه إليه ثم قال يا على دعهما يشمانى و أشمهما و يتزودان منى و أتزود منهما فإنهما مقتولان بعدى ظلما و عدوانا فلعنة الله على من يقتلها ثم قال يا على و أنت المظلوم المقتول بعدى و أنا خصم لمن أنت خصمه يوم القيامة

ذكر حالها بعد أبيها ع

روى عن الباقر ع قال ما رثيت فاطمة ع ضاحكة مستبشرة منذ قبض رسول الله ص حتى قبضت. و عن أبى عبد الله ع قال البكاءون خمسة آدم و يعقوب و يوسف و فاطمة بنت محمد و على بن الحسين ع فأما آدم فبكى على الجنة حتى صار فى خديه أمثال الأودية و أما يعقوب فبكى على يوسف حتى ذهب بصره و حتى قيل له تَاللَّهِ تَفْتَوًّا تَذَكُّرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ و أما يوسف فبكى على يعقوب حتى تأذى به أهل السجن فقالوا إما أن تبكى النهار و تسكت الليل و إما أن تبكى الليل و تسكت النهار فصالحهم على واحد منهما و أما فاطمة فبكت على رسول الله ص حتى تأذى بها أهل المدينة فقالوا لها قد آذيتنا بكثرة بكائك فكانت تخرج إلى مقابر الشهداء فتبكى حتى تقضى حاجتها ثم تنصرف و أما على بن الحسين فبكى على الحسين عشرين سنة أو أربعين سنة و ما وضع بين يديه طعام إلا بكى حتى قال له مولى له جعلت فداك يا ابن رسول الله إني أخاف عليك أن تكون من الجاهلین الِ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ إني لم أذكر مصرع بنى فاطمة ع إلا خنقتنى لذلك عبرة

مناقب فاطمة ع لو كاثرت النجوم كانت أكثر و لو ادعت شمس النهار الظهور كانت مزايها أظهر و لو فاخرها الأملاك كانت ع أشرف و أفخر بيتها من قريش فى سنامه و غاربه و أبوها الذى أحاط به الشرف من كل جوانبه و كان قاب قوسين من مراتبه و مناصبه و بعلمها الذى شاركه فى علائه و مناسبه و رفعه بما نبه به على منزلته على أصحابه و أقاربه و ابنائها ع المعدودان من أحب حبايبه المخصوصان بأوفر نصيب من مآثره و مناقبه و هى ع شجرة مجد هذه أصولها و فروعها و مزنة فخار صفا ماؤها و طاب ينبوعها و قصة سؤدد اعتدل فى أسباب العلاء منقولها و مسموعها فكيف يبلغ وصف فضلها و قد بلغت الغاية فى نبلها و استولت على قصبات المسابقة و خصلها و ما عدت

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

فضيلة إلا و هي لها بالأصالة أو هي من أهلها فمن عراه شك فيما قلته فليأت بمثلها أو مثل أبيها و بنيتها و بيتها و بعلمها صلى الله عليهم صلاة تقوم بشرف محلهم و محلها و حيث ذكرنا من أوصافها ما تيسر و اقتصرنا على الأقل لتعذر الإحاطة بالأكثر فلنذكر وفاتها ص و نشرع في ترتيب بنيتها ترتيب العقد في النظام و الله تعالى يهدي إلى دار السلام

ذكر وفاتها و ما قبل ذلك من ذكر مرضها و وصيتها ص

روى أن أبا جعفر ع أخرج سفظا أو حقا فأخرج منه كتابا فقراه و فيه وصية فاطمة ع بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هذا ما أوصت به فاطمة بنت محمد ص أوصت بحوائطها السبعة إلى علي بن أبي طالب فإن مضى فإلى الحسن فإن مضى فإلى الحسين فإن مضى فإلى الأكبر من ولدي شهد المقداد بن الأسود و الزبير بن العوام و كتب علي بن أبي طالب.

و عن أسماء بنت عميس قالت أوصتني فاطمة ع أن لا يغسلها إذا ماتت إلا أنا و علي فغسلتها أنا و علي ع

و قيل قالت فاطمة ع لأسماء بنت عميس حين توضأت وضوءها للصلاة هاتي طيبى الذى أتطيب به و هاتي ثيابى التى أصلى فيها فتوضأت ثم وضعت رأسها فقالت لها اجلسى عند رأسى فإذا جاء وقت الصلاة فأقيمىنى فإن قمت و إلا فأرسلى إلى علي فلما جاء وقت الصلاة قالت الصلاة يا بنت رسول الله فإذا هي قد قبضت فجاء علي فقالت له قد قبضت ابنة رسول الله قال متى قالت حين أرسلت إليك قال فأمر أسماء فغسلتها و أمر الحسن و الحسين ع يدخلان الماء و دفنها ليلا و سوى قبرها فعوتب علي ذلك فقال بذلك أمرتنى.

و روى أنها بقيت بعد أبيها أربعين صباحا و لما حضرته الوفاة قالت لأسماء إن جبرئيل أتى النبى ص لما حضرته الوفاة بكافور من الجنة فقسمه أثلاثا ثلث لنفسه و ثلث لعلى و ثلث لى و كان أربعين درهما فقالت يا أسماء ائتنى ببقية حنوط والدى من موضع كذا و كذا فضعيه عند رأسى فوضعت ثم تسجت بثوبها و قالت انتظرينى هنيهة ثم ادعيني فإن أجبتك و إلا فاعلمى أنى قد قدمت على أبى فانتظرتها هنيهة ثم نادتها فلم تجبها فنادت يا بنت محمد المصطفى يا بنت أكرم من حملته النساء يا بنت خير من وطئ الحصى يا بنت من كان من ربه قاب قوسين أو أدنى قال فلم تجبها فكشفت

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

الثوب عن وجهها فإذا بها قد فارقت الدنيا فوقعت عليها تقبلها و هي تقول فاطمة إذا قدمت على أبيك رسول الله ص فأقربيه عن أسماء بنت عميس السلام فيينا هي كذلك دخل الحسن و الحسين فقالا يا أسماء ما ينيم أمنا في هذه الساعة قالت يا بنى رسول الله ليست أمكما نائمة قد فارقت الدنيا فوقع عليها الحسن يقبلها مرة و يقول يا أماه كلميني قبل أن تفارق روحى بدنى قال و أقبل الحسين يقبل رجلها و يقول يا أماه أنا ابنك الحسين كلميني قبل أن ينصدع قلبى فأموت لهما أسماء يا بنى رسول الله انطلقا إلى أبيكما على فأخبراه بموت أمكما فخرجا حتى إذا كانا قرب المسجد رفعا أصواتهما بالبكاء فابتدرهم جميع الصحابة فقالوا ما يبكيكما يا بنى رسول الله لا أبكى الله أعينكما لعلكما نظرتما إلى موقف جدكما ص فبكيكما شوقا إليه فقالا لا أ و ليس قد ماتت أمنا فاطمة ص قال فوقع على على وجهه يقول بمن العزاء يا بنت محمد كنت بك أتعزى ففيم العزاء من بعدك ثم قال

لكل اجتماع من خليلين فرقة و كل الذى دون الفراق قليل

و إن افتقادی فاطما بعد أحمد دليل على أن لا يدوم خليل

ثم قال على يا أسماء غسلها و حنطها و كفنوها قال فغسلوها و كفنوها و حنطوها و صلوا عليها ليلا و دفنوها بالبقيع و ماتت بعد العصر

قال ابن بابويه رحمه الله جاء هذا الخبر هكذا و الصحيح عندي أنها دفنت فى بيتها فلما زاد بنو أمية فى المسجد صارت فى المسجد.

قلت الظاهر المشهور مما نقله الناس و أرباب التواريخ و السير أنها ع دفنت بالبقيع كما تقدم. و روى مرفوعا إلى سلمى أم بنى رافع قال كنت عند فاطمة بنت محمد ص و عليها فى شكواها التى ماتت فيها قالت فلما كان فى بعض الأيام و هى أخف ما نراها فغدا على بن أبى طالب ع فى حاجة و هو يرى يومئذ أنها أمثل ما كانت فقالت يا أمة الله اسكبي لى غسلا ففعلت فاغتسلت كأشد ما رأيتها اغتسلت ثم قالت لى أعطيني ثيابى الجدد فأعطيتها فلبست ثم قالت ضعى فراشى و استقبلينى ثم قالت إنى قد فرغت من نفسى فلا أكشفن إنى مقبوضة الآن ثم توسدت يدها اليمنى و استقبلت القبلة فقضت فجاء على ع و نحن نصيح فسأل عنها فأخبرته فقال إذا و الله لا تكشف فاحتملت فى ثيابها فغيبت أقول إن هذا الحديث قد رواه ابن بابويه كما ترى.

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و قد روى أحمد بن حنبل رحمة الله عليه في مسنده عن أم سلمى قالت اشتكت فاطمة ع شكوها التي قبضت فيها فكنت أمرضا فأصبحت يوما كأمثل ما رأيتها في شكوها ذلك قالت و خرج على ع لبعض حاجته فقالت يا أمه اسكبي لي غسلا فسكبت لها غسلا فاغتسلت كأحسن ما رأيتها تغتسل ثم قالت يا أمه أعطيني ثيابي الجدد فأعطينتها فلبستها ثم قالت يا أمه قدمي لي فراشي وسط البيت ففعلت فاضطجعت و استقبلت القبلة و جعلت يدها تحت خدها ثم قالت يا أمه إنى مقبوضة الآن و قد تطهرت فلا يكشفني أحد فقبضت مكانها قالت فجاء على ع فأخبرته

و اتفاهما من طرق الشيعة و السنة على نقله مع كون الحكم على خلافه عجيب فإن الفقهاء من الطريقتين لا يجيزون الدفن إلا بعد الغسل إلا في مواضع ليس هذا منه فكيف روي هذا الحديث و لم يعلاها و لا ذكرا فقهه و لا نبها على الجواز و لا المنع و لعل هذا أمر يخصها ع و إنما استدل الفقهاء على أنه يجوز للرجل أن يغسل زوجته بأن عليا ع غسل فاطمة ع و هو المشهور.

و روى ابن بابويه مرفوعا إلى الحسن بن علي ع أن عليا غسل فاطمة ع.

و عن علي ع أنه صلى على فاطمة و كبر عليها خمسا و دفنها ليلا.

و عن محمد بن علي ع أن فاطمة ع دفنت ليلا

و نقلت من كتاب الذرية الطاهرة للدولابي في وفاتها ع ما نقله عن رجاله قال لبثت فاطمة بعد النبي ص ثلاثة أشهر و قال ابن شهاب ستة أشهر و قال الزهري ستة أشهر و مثله عن عائشة رضی الله عنها و مثله عن عروة بن الزبير.

و عن أبي جعفر محمد بن علي ع خمسا و تسعين ليلة في سنة إحدى عشرة.

و قال ابن قتيبة في معارفه مائة يوم.

و قيل ماتت في سنة إحدى عشرة ليلة الثلاثاء لثلاث ليال من شهر رمضان و هي بنت تسع و عشرين سنة أو نحوها.

و قيل دخل العباس على علي بن أبي طالب و فاطمة بنت رسول الله ع و أحدهما يقول لصاحبه أيننا أكبر فقال العباس رضی الله عنه ولدت يا علي قبل بناء قريش البيت بسنوات و ولدت ابنتي و قريش تبني البيت و رسول الله ص ابن خمس و ثلاثين سنة قبل النبوة بخمس سنين.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و روى أنها أوصت عليا و أسماء بنت عميس أن يغسلاها.

و عن ابن عباس قال مرضت فاطمة مرضا شديدا فقالت لأسماء بنت عميس أ لا ترين إلى ما بلغت فلا تحملينى على سرير ظاهر فقالت لا لعمري و لكن أصنع نعشا كما رأيت يصنع بالحبشة قالت فأرنيه فأرسلت إلى جرائد رطبة فقطعت من الأسواق ثم جعلت على السرير نعشا و هو أول ما كان النعش فتبسمت و ما رأيت متبسمة إلا يومئذ ثم حملناها فدفناها ليلا و صلى عليها العباس بن عبد المطلب و نزل في حفرتها هو و علي و الفضل بن عباس.

و عن أسماء بنت عميس أن فاطمة بنت رسول الله قالت لأسماء إني قد استقبحت ما يصنع بالنساء أنه يطرح على المرأة الثوب فيصفها لمن رأى فقالت أسماء يا بنت رسول الله أنا أريك شيئا رأيت به بأرض الحبشة قال فدعت بجريدة رطبة فحنتها ثم طرحت عليها ثوبا فقالت فاطمة ع ما أحسن هذا و أجمله لا تعرف به المرأة من الرجل قال قالت فاطمة فإذا مت فغسليني أنت و لا يدخلن علي أحد فلما توفيت فاطمة ع جاءت عائشة رضى الله عنها لتدخل عليها فقالت أسماء لا تدخلن علي فكلمت عائشة أبا بكر رضى الله عنهما فقالت إن هذه الخثعمية تحول بيننا و بين ابنة رسول الله ص و قد جعلت لها مثل هودج العروس فجاء أبو بكر فوقف على الباب فقال يا أسماء ما حالك علي أن منعت أزواج النبي ص و جعلت لها مثل هودج العروس فقالت أسماء لأبي بكر هي أمرتني أن لا يدخل عليها أحد و أريتها هذا الذي صنعت و هي حية فأمرتني أن أصنع لها ذلك فقال أبو بكر رضى الله عنه اصنعي ما أمرتك فانصرف و غسلها علي و أسماء

و روى الدولابي حديث الغسل الذي اغتسلته قبل وفاتها و كونها دفنت به و لم تكشف و قد تقدم ذكره.

و روى من غير هذا أن أبا بكر و عمر رضى الله عنهما عاتبا عليا كونه لم يؤذنهما بالصلاة عليها فاعتذر أنها أوصته بذلك و حلف لهما فصدقا و عذراه.

و قال علي ع عند دفن فاطمة ع كالمناجى بذلك رسول الله ص عند قبره السلام عليك يا رسول الله عني و عن ابنتك النازلة في جوارك و السريعة اللحاق بك قل يا رسول الله عن صفيتك صبرى و رق عنها تجلدى إلا أن لى فى التأسى لى بعظيم فرقتك و فادح مصيبتك موضع تعز فلقد وسدتك

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

في ملحودة قبرك و فاضت بين نحري و صدرى نفسك ف إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فلقد استرجعت
الوديعة و أخذت الرهينة أما حزني فسرمد و أما ليلى فمسهد إلى أن يختار الله لى دارك التى أنت
بها مقيم و ستنبئك ابنتك فأحفها السؤال و استخبرها الحال هذا و لم يطل العهد و لم يخلق الذكر و
السلام عليكم سلام مودع لا قال و لا سئم فإن أنصرف فلا عن ملالة و أن أقم فلا عن سوء ظن بما
وعد الله الصابرين

الحديث ذو شجون أنشدنى بعض الأصحاب للقاضى أبى بكر بن أبى قريعة رحمه الله تعالى

يا من يسائل دأبا	عن كل معضلة سخيفة
لا تكشفن مغطى	فلربما كشفت جيفة
و لرب مستور بدا	كالتبيل من تحت القطيفة
إن الجواب لحاضر	لكننى أخفيه خيفة
لو لا اعتداد رعية	ألغى سياستها الخليفة
و سيوف أعداء بها	هاماتنا أبدا نقيفة
لنشرت من أسرار	آل محمد جملا طريفة
تغنيكم عما رواه	مالك و أبو حنيفة
و أريكم أن الحسين	أصيب فى يوم السقيفة
و لأى حال لحدث	بالليل فاطمة الشريفة
و لما حمت شيخيكم	عن وطى حجرتها المنيفة
أوه لبنت محمد	ماتت بغصتها أسيفة

و قد ورد من كلامها ع فى مرض موتها ما يدل على شدة تألمها و عظم موجدها و فرط شكايته
ممن ظلمها و منعها حقها أعرضت عن ذكره و ألغيت القول فيه و نكبت عن إيراده لأن غرضى من
هذا الكتاب نعت مناقبهم و مزاياهم و تنبيه الغافل من موالاتهم فربما تنبه و والاهم و وصف ما
خصهم الله به من الفضائل التى ليست لأحد سواهم فأما ذكر الغير و البحث عن الشر و الخير فليس
من غرض هذا الكتاب و هو موكول إلى يوم الحساب و إلى الله تصير الأمور.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و فى رواية أخرى زيادة على قول على ع عند موتها- أما حزنى فسرمد و أما ليلى فمسهد و لا نبرح أو يختار الله تعالى لى دارك التى أنت فيها مقيم سرعان ما فرق بيننا و إلى الله أشكو و ستنبئك ابنتك بتظافر أمتك على هضمها حقها فأحفظها السؤال و استخبرها الحال فكم من غليل معتلج بصدرها لم تجد إلى بثه سبيلا فستقول و يحكم الله وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَ السلام عليكما سلام مودع لا قال و لا سئم فإن أنصرف فلا عن ملالة و إن أقم فلا عن سوء ظن بما وعده الله الصابرين فالصبر أيمن و أجمل فبعين الله تدفن ابنتك صبورا و تهتضم حقها و تمنع إرثها و لم يبعد العهد فإلى الله يا رسول الله المشتكى و فيك يا رسول الله أحسن العزاء صلوات الله عليك و عليها معك.

و روى أبو عبد الله ع قال قال رسول الله ص إذا كان يوم القيامة نادى مناد من قبل العرش يا معشر الخلائق غضوا أبصاركم حتى تمر فاطمة بنت رسول الله ص فتكون أول من يكسى.

و عن النبى ص لفاطمة فى الجنة بيت من قصب لا أذى فيه و لا نصب بين مريم و آسية.

و عن محمد بن الحنفية رضى الله عنه قال سمعت أمير المؤمنين ع يقول دخلت يوما منزلى فإذا رسول الله ص جالس و الحسن عن يمينه و الحسين عن يساره و فاطمة بين يديه و هو يقول يا حسن و يا حسين أنتما كفتا الميزان و فاطمة لسانه و لا تعدل الكفتان إلا باللسان و لا يقوم اللسان إلا على الكفتين أنتما الإمامان و لأكما الشفاعة ثم التفت إلى فقال يا أبا الحسن أنت توفى المؤمنين أجورهم و تقسم الجنة بينهم و بين شيعتك

فصل فى مناقب خديجة بنت خويلد أم فاطمة ع

حيث ذكرت ما أمكن من مناقب فاطمة ع غير مدع الاستقصاء فإن مناقبها تجل عن العد و الإحصاء شرعت فى ذكر شىء من فضائل أمها ع ليعلم أن الشرف قد اكتنفها من جميع أقطارها و أن المجد أوصلها إلى غاية يعجز المجارون عن خوض غمارها و مهما ذكره ذاكر فهو على الحقيقة دون مقدارها.

نقلت من مسند أحمد بن حنبل رحمه الله عن عبد الله بن جعفر عن على بن أبى طالب قال قال رسول الله ص خير نساءها خديجة و خير نساءها مريم.

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و منه عن عبد الله بن جعفر قال قال رسول الله ص أمرت أن أبشر خديجة ببيت من قصب لا صخب فيه ولا نصب.

و منه عن ابن عباس أن أول من صلى مع رسول الله ص بعد خديجة على ع و قال مرة أسلم و قد تقدم ذكر تقدم إسلامها ع و أنها سبقت الناس كافة فلا حاجة إلى إعادة ذلك و هو مشهور. و من المسند عن أنس بن مالك عن النبي ص قال حسبك من نساء العالمين مريم بنت عمران و خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد و آسية ابنة مزاحم امرأة فرعون و منه عن عبد الله بن أبي أوفى قال بشر رسول الله ص خديجة ببيت في الجنة من قصب لا صخب فيه و لا نصب. و روى أن جبرئيل ع أتى النبي ص فسأل عن خديجة فلم يجدها فقال إذا جاءت فأخبرها أن ربها يقرئها السلام.

و روى أبو هريرة قال أتى جبرئيل ع النبي ص فقال هذه خديجة قد أتتك معها إناء مغطى فيه إدام أو طعام أو شراب فإذا هي أتتك فاقرأ عليها السلام من ربها و منى و بشرها ببيت في الجنة من قصب لا صخب فيه و لا نصب

و قال شريك و قد سئل عن القصب إنه قصب الذهب و قال الجوهري القصب أنابيب من جوهر و ذكر الحديث و قال غيره اللؤلؤ و قال صاحب النهاية في غريب الحديث القصب لؤلؤ مجوف واسع كالقصر المنيف في هذا الحديث و القصب من الجوهر ما استطال منه في تجويف.

و روى أن عجوزا دخلت على النبي ص فألطفها فلما خرجت سألته عنها عائشة رضی الله عنها فقال إنها كانت تأتينا زمن خديجة و إن حسن العهد من الإيمان.

و عن علي ع قال ذكر النبي ص خديجة يوما و هو عند نسائه فبكى فقالت عائشة ما يبكيك على عجوز حمراء من عجائز بني أسد فقال ص صدقتني إذ كذبتم و آمنت بي إذ كفرتم و ولدت لى إذ عقمتم قالت عائشة فما زلت أتقرب إلى رسول الله بذكرها

و نقلت من كتاب معالم العترة النبوية- لأبي محمد عبد العزيز بن الأخضر الجنازدي الحنبلي و ذكر خديجة بنت خويلد أم المؤمنين و تقدم إسلامها و حسن مؤازرتها و خطر فضلها و شرف منزلتها

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و ذكر مرفوعا عن محمد بن إسحاق قال - كانت خديجة بنت خويلد امرأة تاجرة ذات شرف و مال تستأجر الرجال في مالها و تضاربهم إياه بشيء تجعله لهم منه و كانت قريش قوما تجارا فلما بلغها عن رسول الله ص من صدق حديثه و عظيم أمانته و كرم أخلاقه بعثت إليه و عرضت عليه أن يخرج في مالها تاجرا إلى الشام و تعطيه أفضل ما كانت تعطى غيره من التجار مع غلام لها يقال له ميسرة فقبله منها رسول الله ص و خرج في مالها ذلك و معه غلامها ميسرة حتى قدم الشام فنزل رسول الله ص في ظل شجرة قريبا من صومعة راهب فاطلع الراهب إلى ميسرة فقال من هذا الرجل الذي نزل تحت هذه الشجرة فقال ميسرة هذا رجل من قريش من أهل الحرم فقال له الراهب ما نزل تحت هذه الشجرة إلا نبي.

ثم باع رسول الله ص سلعته التي خرج فيها و اشترى ما أراد أن يشتري ثم أقبل قافلا إلى مكة و معه ميسرة و كان ميسرة فيما يزعمون قال إذا كانت الهاجرة و اشتد الحر نزل ملكان يظلانه من الشمس و هو يسير على بعيه فلما قدم مكة على خديجة بمالها باعت ما جاء به فأضعف أو قريبا. و حدثها ميسرة عن قول الراهب و عما كان يرى من إضلال الملكين فبعثت إلى رسول الله ص فقالت له فيما يزعمون يا ابن عم إني قد رغبت فيك لقرابتك مني و شرفك في قومك و سطتك فيهم و أمانتك عندهم و حسن خلقك و صدق حديثك ثم عرضت عليه نفسها.

و كانت خديجة امرأة حازمة لبيبة شريفة و هي يومئذ أوسط قريش نسبا و أعظمهم شرفا و أكثرهم مالا و كل قومها قد كان حريصا على ذلك لم يقدروا عليه فلما قالت لرسول الله ص ما قالت ذكر ذلك لأعمامه فخرج معه منهم حمزة بن عبد المطلب حتى دخل على خويلد بن أسد فخطبها إليه فتزوجها رسول الله ص.

و روى بإسناده عن ابن شهاب الزهري قال لما استوى رسول الله ص و بلغ أشده و ليس له كثير مال استأجرته خديجة بنت خويلد إلى سوق حباشة و هو سوق بتهامة و استأجرت معه رجل آخر من قريش فقال رسول الله ص ما رأيت من صاحبة لأجير خير من خديجة و ما كنا نرجع أنا و صاحبي إلا وجدنا عندها تحفة من طعام تخبئه لنا.

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

و منه قال الدولابي يرفعه عن رجاله أنه كان من بدء أمر رسول الله ص أنه رأى في المنام رؤيا فشق عليه فذكر ذلك لصاحبه خديجة فقالت له أبشر فإن الله تعالى لا يصنع بك إلا خيرا فذكر لها أنه رأى أن بطنه أخرج و طهر و غسل ثم أعيد كما كان قالت هذا خير فأبشر ثم استعلن له جبرئيل فأجلسه على ما شاء الله أن يجلسه عليه و بشره برسالة ربه حتى اطمأن ثم قال اقرأ قال كيف اقرأ قال اقرأ باسم ربك الذي خلق خلق الإنسان من علق اقرأ وربك الأكرم فقبل رسول الله ص رسالة ربه و اتبع الذي جاء به جبرئيل من عند الله و انصرف إلى أهله فلما دخل على خديجة قال أ رأيتك الذي كنت أحدثك و رأيت في المنام فإنه جبرئيل استعلن و أخبرها بالذي جاءه من عند الله و سمع فقالت أبشريا رسول الله ص فو الله لا يفعل الله بك إلا خيرا فاقبل الذي أتاك الله و أبشر فإنك رسول الله حقا.

و روى مرفوعا إلى الزهري قال كانت خديجة أول من آمن برسول الله ص.

و عن ابن شهاب أنزل الله على رسوله القرآن و الهدى و عنده خديجة بنت خويلد.

و قال ابن حماد بلغني أن رسول الله ص تزوج خديجة على اثنتي عشرة أوقية ذهبا و هي يومئذ ابنة ثمانى و عشرين سنة.

و حدثني ابن البرقي أبو بكر عن ابن هشام عن غير واحد عن أبي عمرو بن العلاء قال تزوج رسول الله ص خديجة و هو ابن خمس و عشرين سنة.

و عن قتادة بن دعامة قال كانت خديجة قبل أن يتزوج بها رسول الله ص عند عتيق بن عائذ بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم يقال ولدت له جارية و هي أم محمد بن صيفى المخزومى ثم خلف عليها بعد عتيق أبو هالة هند بن زرارة التيمي فولدت له هند بن هند ثم تزوجها رسول الله ص.

و بإسناده يرفعه إلى محمد بن إسحاق قال كانت خديجة أول من آمن بالله و رسوله و صدقت بما جاء من الله و وازرته على أمره فخفف الله بذلك عن رسول الله ص و كان لا يسمع شيئا يكرهه من رد عليه و تكذيب له فيحزنه ذلك إلا فرج الله ذلك عن رسول الله ص بها إذا رجع إليها تثبته و تخفف عنه و تهون عليه أمر الناس حتى ماتت رحمها الله.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و عن إسماعيل بن أبي حكيم مولى آل الزبير أنه حدث عن خديجة أنها قالت لرسول الله ص أى ابن عم أ تستطيع أن تخبرنى بصاحبك هذا الذى يأتىك إذا جاءك قال نعم قالت فإذا جاءك فأخبرنى فجاء جبرئيل ع فقال رسول الله ص لخديجة يا خديجة هذا جبرئيل قد جاءنى قالت قم يا ابن عم فاجلس على فخذى اليسرى فقام رسول الله ص فجلس عليها قالت هل تراه قال نعم قالت فتحول فاقعد على فخذى اليمنى فتحول فقالت هل تراه قال نعم قالت فاجلس فى حجرى ففعل قالت هل تراه فقال لا قالت يا ابن عم اثبت و أبشر فو الله إنه لملك كريم و ما هو بشيطان قال ابن إسحاق و قد حدث بهذا الحديث عبد الله بن الحسن قال قد سمعت أمى فاطمة بنت حسين تحدث بهذا الحديث عن خديجة إلا أنى سمعتها تقول أدخلت رسول الله ص بينها و بين درعها فذهب عند ذلك جبرئيل ع فقالت خديجة لرسول الله ص إن هذا لملك و ما هو بشيطان.

و عن ابن إسحاق أن خديجة بنت خويلد و أبا طالب ماتا فى عام واحد فتتابع على رسول الله ص هلاك خديجة و أبى طالب و كانت خديجة وزيرة صدق على الإسلام و كان رسول الله ص يسكن إليها.

و عن عروة بن الزبير قال توفيت خديجة قبل أن تفرض الصلاة و قال رسول الله ص أريت لخديجة بيتا من قصب لا صخب فيه و لا نصب.

و قال ابن هشام حدثنى من أثق به أن جبرئيل أتى النبى ص فقال أقرئ خديجة من ربها السلام فقال رسول الله ص يا خديجة هذا جبرئيل يقرئك من ربك السلام قالت خديجة الله السلام و منه السلام و على جبرئيل السلام.

و روى أن آدم ع قال إنى لسيد البشر يوم القيامة إلا رجل من ذريتى نبى من الأنبياء يقال أحمد فضل على بائنتين زوجته عاونتته و كانت له عوناً و كانت زوجتى على عوناً و إن الله أعانه على شيطانه فأسلم و كفر شيطانى.

و عن عائشة رضى الله عنها قالت كان رسول الله ص إذا ذكر خديجة لم يسأم من ثناء عليها و استغفار لها فذكرها ذات يوم فحملتنى الغيرة فقلت لقد عوضك الله من كبيرة السن قالت فرأيت رسول الله ص غضب غضبا شديدا فسقطت فى يدي فقلت اللهم إنك إن أذهبت بغضب رسولك ص

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه

لم أعد لذكرها بسوء ما بقيت قالت فلما رأى رسول الله ص ما لقيت قال كيف قلت و الله لقد آمنت بي إذ كفر الناس و آوتني إذ رفضني الناس و صدقتني إذ كذبنى الناس و رزقت مني الولد حيث حرمتوه قالت فغدا و راح على بها شهرا.

و روى أن خديجة رضى الله عنها كانت تكنى أم هند.

و عن ابن عباس أن عم خديجة عمرو بن أسد زوجها رسول الله ص و أن أباه مات قبل الفجار. و عن ابن عباس أنه تزوجها و هى ابنة ثمانى و عشرين سنة و مهرها النبى اثنتى عشرة أوقية و كذلك كانت مهور نسائه

و قيل إنها ولدت قبل الفيل بخمس عشرة سنة و تزوجها ص و هى بنت أربعين سنة و رسول الله ص ابن خمس و عشرين سنة

و حديث عفيف و رؤيته النبى ص و خديجة و عليا يصلون حين قدم تاجرا إلى العباس و قوله لا و الله ما علمت على ظهر الأرض كلها على هذا الدين غير هؤلاء الثلاثة قد تقدم ذكره بطرقه فلا حاجة لنا إلى ذكره لأنه لم يختلف فى أنها ع أول الناس إسلاما.

و قال ابن سعد يرفعه إلى حكيم بن حزام قال - توفيت خديجة فى شهر رمضان سنة عشر من النبوة و هى ابنة خمس و ستين فخرجنا بها من منزلها حتى دفناها بالحجون فنزل رسول الله ص فى حفرتها و لم يكن يومئذ صلاة على الجنائز قيل و متى ذلك يا أبا خالد قال قبل الهجرة بسنوات ثلاث أو نحوها و بعد خروج بنى هاشم من الشعب بيسير قال و كانت أول امرأة تزوجها رسول الله ص و أولاده كلهم منها إلا إبراهيم فإنه من مارية القبطية.

هذا آخر ما نقلته من كتاب الجنابذى و ربما اختصرت فى بعض المواضع

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

سایت جامع آستان وصال

سایت جامع آستان وصال به عنوان تخصصی ترین و جامع ترین سایت علوم مداحی کشور از سال ۱۳۹۳ شروع به فعالیت کرده است و روزانه بین ۳ تا ۱۰ هزار نفر از این سایت بازدید می کنند که طی دو سال گذشته بیش از چهار میلیون نفر از سایت بازدید داشته اند؛ این سایت در ۱۶ بخش شامل: اشعار، مقتل و زندگانی اهل بیت، آموزش مداحی؛ آموزش قرآن، آموزش احکام، آموزش شعر و آرایه های شعری، آموزش دستگاه های موسیقی، احایث، منویات بزرگان و بصیرت مداحی، پاسخ به شبهات دینی، گالری عکس، نرم افزارهای مذهبی، شهید و شهادت، کتاب و ماهنامه تخصصی مداحی به ارائه خدمت می پردازد که در هر کدام از این بخش های ۱۶ گانه موارد کاملاً بصورت تخصصی و کارشناسی مورد توجه قرار گرفته اند که شرح آن در زیر می آید.

۱- اشعار: هم اکنون بیش از پنج هزار شعر گلچین در خصوص ولادت، مدح و شهادت ائمه و دیگر موضوعات مرتبط با مداحی و زندگانی ائمه در قالب های مختلف شعری و موضوعات و سبک های مختلف «مدح، مرثیه، روضه، سرود، زمزمه، سینه زنی، ذکرهای سقائی و ...» بر روی سایت بارگذاری شده است؛ این سایت اولین و تنها سایتی در کشور است که «تا جائیکه ما بررسی کردیم» اشعار بارگذاری شده را مورد بررسی و نقد کارشناسانه قرار داده است؛ متأسفانه تمام سایت های موجود «تا جائیکه ما بررسی کردیم» تنها به گپی اشعار از روی یکدیگر بسنده کرده اند و همین امر باعث شده اشعار آنها با اغلاط املاتی، شعری، روایی، محتوایی و ... همراه باشد اما در این سایت کلیه اشعار بر اساس **(الف)** تطابق با روایت های معتبر زندگی اهل بیت و مقاتل معتبر **(ب)** رعایت اصول و فنون شعر و صنایع شعری **(ج)** رفع ایرادات محتوایی و ابهامات اعتقادی **(د)** تطابق با موازین شرعی، نظرات علما و مراجع و آموزه های معارفی اهل بیت، بررسی شده و مهم تر از آن اصلاحات ضروری صورت گرفته و با توضیحات لازم در معرض دید بازدید کنندگان قرار گرفته است.

از دیگر ویژگی های منحصر بفرد بخش شعر این سایت که آن را از سایر سایت ها متمایز می کند پرداختن به اذکار سقائی است، ذکر سقائی به عنوان شیوه عزرداری همدان در سال ۱۳۹۲ به عنوان اثر معنوی ملی ثبت شد اما متأسفانه تنها به ثبت کلی آن اکتفا شده و تا کنون به غیر از این سایت هیچ اقدامی برای معرفی و ارتقای آن در عرصه کشوری صورت نگرفته است، بحمدالله این سایت با بررسی و شناسائی ۱۳۰ سبک زیبا از سبک های سقائی اقدامی بزرگ و ماندگار در تثبیت و معرفی ذکرهای سقائی نموده است که هم اکنون ۵۰ سبک از این سبک ها همراه با صوت و اشعار پر محتوا و اصلاح شده بر روی سایت در اختیار علاقه مندان قرار داده شده است.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

۲- روایت تاریخی: از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد سایت جامع آستان وصال پرداختن به روایت‌های معتبر زندگانی اهل بیت آن هم بر اساس منابع دست اول تاریخی و معتبر است و تا جائیکه ما سراغ داریم هیچ سایتی تا بحال به این امر مهم و ضروری به صورت تخصصی و گسترده پرداخته است. تا اکنون برای تمام اهل بیت روایات متعددی در مورد ولادت، شهادت، مصائب، کرامات و معجزات آنها «متن عربی روایت، ترجمه روایت همراه با اسناد آن» بر روی سایت بارگذاری شده است؛ به عنوان مثال در خصوص سیدالشهدا و واقعه عاشورا هم اکنون بیش از پنجاه روایت معتبر بارگذاری شده است، در مواردی نیز خدمات ارائه شده گسترده‌تر هم می‌باشد، مثلاً در خصوص شهادت جوانان اهل بیت علاوه بر ارائه روایت معتبر، روایات نامعتبر، و تحریفات موجود هم مستند به کتب مقاتل معرفی شده است و در گام بعدی روایت‌های مختلف آنان از کتب مختلف ذکر شده است به عنوان مثال اصل و ترجمه روایت شهادت حضرت علی اصغر، علی اکبر، حضرت عباس، حضرت قاسم و ... از کتب ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، جلاء العیون و بحار الأنوار مجلسی، منتهی الآمال و نفس المهوم شیخ عباس قمی و ... در کنار یکدیگر قرار داده شده است و مراجعه کننده می‌توانند با مقایسه روایت شهادت هر یک از این بزرگواران در کتب مختلف پی به تحریفی بودن و مستند نبودن بعضی از روضه‌ها ببرند.

۳- آموزش مداحی: در این بخش به ارائه مباحث تخصصی آموزش تئوری و عملی مداحی؛ همچون؛ مباحث صدا سازی، تمرینات صوتی و تمرینات الحان؛ اقسام مجلس، شیوه‌های مداحی، راه‌های حفظ صوت و دیگر مباحث مورد نیاز مداحان پرداخته شده است.

۴- آموزش قرآن: با توجه به ضرورت تسلط کامل مداحان به قرائت قرآن کریم در این بخش مباحث روخوانی، روان خوانی؛ تجوید و اطلاعات قرآنی بصورت کتبی و صوتی در اختیار کاربران سایت قرار داده شده است.

۵- آموزش احکام: در بخش آموزش احکام به بحث بایدها و نبایدها و احکام واجب در مداحی‌ها و مجالس عزاری همچون: نظرات و فتاوی مراجع در منع قمه زنی، استفاده از آلات موسیقی در عزاداری‌ها، احکام برهنه شدن و سینه زنی، مداحی خانم‌ها و ... پرداخته شده است.

۶- آموزش شعر: با توجه به اینکه شناخت اشعار صحیح و نادرست مستلزم آشنایی با قواعد شعری و آرایه‌های آن است، بخش آموزش شعر نیز به سایت اضافه شد که در این بخش مباحثی چون قواعد ردیف و قافیه، انواع قالب‌های شعری، انواع اوزان شعری و ... ذکر شده است.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

۷- آموزش دستگاه های موسیقی: شناخت نغمات مورد استفاده در مداحی ها یکی دیگر از مهم ترین نیازهای مداحان است که در این بخش گوشه های مختلف دستگاه های موسیقی توسط اساتید رده یک کشوری در اختیار مداحان قرار داده شده است.

۸- احایث: در این بخش متن عربی و ترجمه احادیث زیادی در موضوعات مختلف به خصوص مباحث مرتبط با مداحی و عزاداری ها همچون ثواب عزاداری؛ ثواب مرثیه سرائی، ثواب زیارت؛ جایگاه و شأن هریک از اهل بیت و دیگر مباحث اجتماعی و اخلاقی از ائمه با ذکر اسناد آن آورده شده است تا مداحان بتوانند با استفاده از این احادیث مجالس عزاداری را بیشتر مزین به سخنان اهل بیت کنند.

۹- بصیرت مداحی: در این بخش با بهره گیری از سخنان و منویات بزرگان دین همچون، شیخ عباس قمی، شیخ جعفر شوشتری، مقام معظم رهبری و که در خصوص نحوه مداحی ها و عزاداری ها بیان فرموده اند؛ سعی شده است توصیه ها و رهنمودهای لازم در رعایت آنچه مورد نظر علما و مراجع است ارائه شود تا مجلسی مورد نظر و رضایت سیدالشهدا و حضرت ولی عصر (عج) داشته باشند.

۱۰- پاسخ به شبهات دینی: متأسفانه مدتی است دشمنان اهل بیت با طرح شبهه های تاریخی از زندگانی و سخنان اهل بیت سعی دارند مردم را از اهل بیت دور کنند که وظیفه مداحان در خنثی سازی این توطئه ها بسیار بالاست؛ لذا لازم است ابتدا خود با جواب این شبهات آشنا باشند تا بتوانند در مجالس رفع شبهه نمایند، در این بخش مستند با کتب تاریخی و مقاتل معتبر پاسخ این شبهات داده شده است.

۱۱- گالری: این بخش شامل سه زیر گروه (الف) عکس (ب) صوت (ج) ویدئو می باشد، در بخش اول بیش از ۵۰۰ عکس زیبا و فوق العاده از حرم ائمه و طرح های مذهبی و مناسبت ها به تفیک هر یک از ائمه جهت استفاده مراجعین قرار داده شده است؛ بخش صوت خود شامل چندین زیر بخش همچون سبک های مداحی، الحان قرآنی؛ اذکار سقائی، مقتل صوتی، اصول و فنون مداحی، دستگاه های موسیقی و سخنرانی ها است که در هر بخش بصورت تخصصی فایل های صوتی بارگذاری شده که قابل اجرا و یا دانلود می باشد. کاربردی ترین و منحصر بفردترین بخش صوت بخش مقتل صوتی است که مقتل سیدالشهدا مستند به بیش از ۱۰۰ مقتل در این بخش ارائه می شود که این خدمت نیز مختص سایت آستان وصال است. در بخش ویدئو هم فیلم های مرتبط با حرم ائمه و قرار داده شده است.

۱۲- نرم افزارهای مذهبی: در این بخش تعدادی از نرم افزارهای کاربردی در خصوص زندگی اهل بیت و مباحث دینی قرار داده شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

۱۳- شهید و شهادت: در این بخش زندگی نامه، وصیت نامه و ویژگی‌های رفتاری تعدادی از شهدای مداح جهت آشنایی بیشتر مردم با این بزرگواران قرار داده شده است.

۱۴- کتاب: این بخش خود شامل دو زیرگروه است. **الف) معرفی کتب:** در این بخش بیش از ۷۰ جلد از کتب تاریخی و مقاتل اهل بیت از قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری بصورت کاملاً تخصصی مورد بررسی و معرفی قرار گرفته‌اند که در این معرفی به موارد همچون، جایگاه و شخصیت نویسنده، جایگاه و ویژگی‌های کتاب، شیوه نگار کتاب، منابع و مآخذ کتاب و بصورت مشروح بازگو شده است. **ب) دانلود کتاب:** در این بخش نیز بیش از پنجاه جلد کتاب زندگانی اهل بیت و مقاتل معتبر در قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، روضة الواعظین فتال نیشابوری، تذکرة الخواص ابن جوزی، کامل بهائی، جلاء العیون و بحار الأنوار علامه مجلسی، منتهی لآمال و نفس المهوم شیخ عباس قمی و و دیوان اشعار مذهبی بارگذاری شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۵- ماهنامه تخصصی مداحی: در این بخش نیز ماهنامه تخصصی جرعه‌های معرفت که برای مداحان گرانقدر بر اساس ماه‌های قمری و مناسبت‌های مذهبی تدوین و چاپ شده است قابل دانلود و استفاده می باشد.

این سایت توسط تعدادی از مداحان و دوستان اهل بیت در همدان که دغدغه ارتقاء کمی و کیفی مجالس اهل بیت را دارند؛ راه اندازی و اداره می شود.